

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

مبادى علم اصول فقه احكام حكومتى

حضرت استاد / حجة الاسلام و المسلمين حسينى الهاشمى

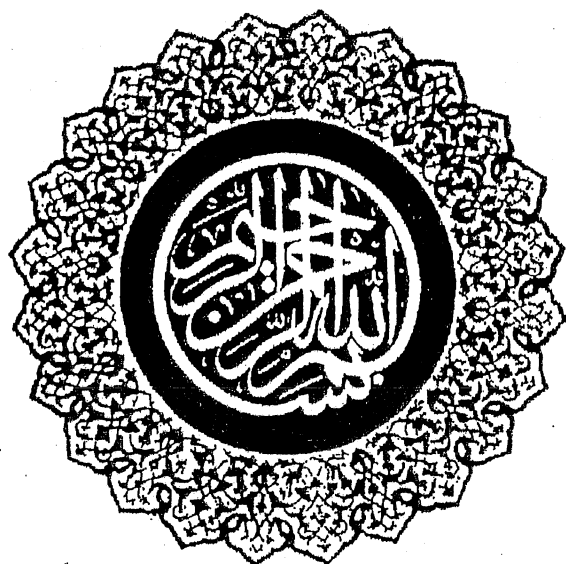
تنظيم و تدوين / حجة الاسلام مسعود صدوق

ويراستار / حجة الاسلام يوسف حسين نژاد

امور كامپيوتر / واحد انتشارات دفتر فرهنگستان علوم اسلامى

تاريخ انتشار / مهر ماه ۱۳۷۹

كد بايگانى كامپيوترى / 1034 - A



- بارالها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران

- بارالها کلمه باطل را از زمین برکن

- بارالها آنچه وعده به ولیت (عج) فرموده‌ای هر چه زودتر به حضرتش عنایت بفرما

- بارالها نایب رشید ولیت حضرت آیت الله خامنه‌ای معزز و منصور بدار

- بارالها لشکر اسلام در تمام جناح‌ها پیروز بفرما

- بارالها لشکر کفر در تمام جناح‌ها مخدول بفرما

- بارالها شهادت در راه خودت و برای خودت نصیب ما بفرما

فهرست اجمالی

- ۱ □ پیشگفتار
- ۵ □ مقدمه
- ۱۷ □ فصل اول: نسبت فقه به دین (دین حداکثر، پایگاه طرح
ضرورت فقه احکام حکومتی)
- ۳۶ □ فصل دوم: بررسی چند احتمال پیرامون قاعده مند کردن
تعریف فقه
- ۵۴ □ فصل سوم: توسعه تقنین ابزارهای مخاطب پایگاه
توسعه تعبد
- ۷۱ □ فصل چهارم: توسعه تعبد در شناخت موضوعات
احکام شرعی
- ۹۰ □ فصل پنجم: بررسی احتمالاتی پیرامون مبنای تکامل و
نسبت آن به فهم از خطابات
- ۱۰۷ □ فصل ششم: بررسی احتمالاتی پیرامون فلسفه پیدایش
زبان و ادبیات
- ۱۳۵ □ فصل هفتم: بررسی احتمالاتی پیرامون پایگاه حجیت
فهم از خطابات

فهرست تفصیلی

- ۱ □ پیشگفتار
- ۵ □ مقدمه
- فصل اول: نسبت فقه به دین
- ۱۷ (دین حداکثر، پایگاه طرح ضرورت فقه احکام حکومتی)
- ۱/۱ - آسیب‌شناسی فرهنگی فتاوای اکابر قوم در حوادث اجتماعی
- ۱۸ در قرن اخیر
- ۲۳ ۱/۱/۱ - «ضعف فرهنگ مشرعه و ابزار تفاهم» عامل تشتت در رفتار اجتماعی مسلمین
- ۲۴ ۱/۱/۱/۱ - ضرورت قاعده‌مند شدن مشروعیت در نظام
- ۲۵ ۱/۲ - بررسی سه احتمال پیرامون جریان قدرت دین در جامعه
- ۲۵ ۱/۲/۱ - دیدگاه اول: جریان کمی قدرت دین در جامعه
- ۲۶ ۱/۲/۲ - دیدگاه دوم: جریان کیفی قدرت دین در جامعه
- ۲۶ ۱/۲/۲/۱ - ترویج و تحقق جریان کیفی قدرت دین در صحنه سیاست
- ۲۷ ۱/۲/۲/۲ - نشر و ترویج جریان کیفی قدرت دین در صحنه فرهنگ

- ۲۷ - ۱/۲/۲/۳ - تحقق جریان کیفی قدرت دین در صحنه اقتصاد
- ۲۷ - ۱/۲/۳ - دیدگاه سوم: جریان توسعه قدرت دین در جامعه
- ۱/۲ - توسعه تکاملی قدرت دین در جامعه و منزلت فقه احکام حکومتی
- ۳۲ - نسبت به مسئله ولایت اجتماعی
- ۳۲ - ۱/۳/۱ - بررسی رابطه دین با برنامه
- ۳۴ - ۱/۳/۲ - فقه احکام حکومتی ابزار قاعده‌مند کردن نسبت برنامه به دین
- فصل دوم: بررسی چند احتمال پیرامون قاعده‌مند کردن
- ۳۶ - تعریف فقه
- ۳۷ - ۲/۱ - بررسی چهار احتمال پیرامون قاعده‌مند کردن تعریف فقه
- ۲/۱/۱ - احتمال اول: استقراء عرفی پایگاه تعریف فقه (نظر رایج در حوزه‌های علمیه)
- ۳۸ - و بررسی اشکالات آن
- ۳۹ - ۲/۱/۲ - احتمال دوم: استقراء نقلی پایگاه تعریف فقه
- ۴۰ - ۲/۱/۳ - احتمال سوم: طبقه‌بندی عقلی پایگاه تعریف فقه
- ۴۰ - ۲/۱/۴ - احتمال چهارم: حدود معرفتی پایگاه تعریف فقه
- ۴۱ - ۲/۲ - بررسی اشکالات و دلایل رجحان احتمالات
- ۴۱ - ۲/۲/۱ - اشکالات احتمال اول
- ۴۳ - ۲/۲/۲ - اشکالات احتمال دوم
- ۴۴ - ۲/۲/۳ - اشکالات احتمال سوم
- ۴۴ - ۲/۲/۴ - دلایل رجحان احتمال چهارم
- ۴۵ - ۲/۳ - قاعده‌مند کردن تعریف فقه بر اساس حدود معرفتی (احتمال چهارم)
- ۴۶ - ۲/۳/۱ - مراتب تولی به معارف، پایگاه حد فقه

- ۴۹ ۲/۳/۲- توسعه تعبد عقل حد ابزار فقه
- ۴۹ ۲/۳/۲/۱- اختلاف در ادراکات بشری
- ۵۰ ۲/۳/۲/۲- کلمات وحی قوانین حاکم بر جریان رشد
- ۵۱ ۲/۳/۲/۳- مکانیزم توسعه تعبد عقل
- ۵۲ ۲/۳/۳- تولی اجتماعی به اولیای تاریخی پایگاه پیدایش حد موضوعات فقه
- ۵۴ فصل سوم: توسعه تقنین ابزارهای مخاطب پایگاه توسعه تعبد
- ۵۵ ۳/۱- اصول عام اولیّه تعبد در مسئله روش تفقه
- ۵۶ ۳/۱/۱- تعریف خروج از تعبد
- ۵۹ ۳/۲- توسعه روش پایگاه توسعه تعبد
- ۵۹ ۳/۲/۱- اصول زیرساخت روش
- ۶۰ ۳/۳- سطوح دلالت در مخاطب و تفاهم
- ۶۱ ۳/۳/۱- ضرورت ارائه مقالات در اهداف عالی
- ۶۲ ۳/۳/۲- تفاوت ابزار مفاهمه با مفاهیم ابزاری
- ۶۴ ۳/۳/۳- «محوری، تصرفی، تبعی» بودن سطوح دلالات
- ۶۴ ۳/۳/۳/۱- دلیل اصل بودن دلالت مفاهیم نسبت به دلالت کلمات
- ۶۴ ۳/۳/۳/۲- دلیل اصل بودن دلالت مقاصد، نسبت به دلالت مفاهیم
- ۶۵ ۳/۴- مراحل ساخت روش
- ۶۷ ۳/۵- تقوم حوزه معرفت؛ تکلیف؛ ارشاد در وحدت نظام تعبد
- ۷۱ فصل چهارم: توسعه تعبد در شناخت موضوعات احکام شرعی
- ۴/۱- تأویل حسی نسبت به دین از طریق «شناخت عرفی» موضوعات» و
- ۷۱ تطبیق احکام شرعی به آنها

- ۷۲ ۴/۱/۱- تأثیر شناخت عرفی در فهم موضوعات مستنبطه شرعی
- ۷۳ ۴/۱/۲- عدم قدرت ملاحظه عرف در شناخت موضوعات تخصصی.
- ۴/۱/۲/۱- تأثیر شناخت عرفی موضوعات تخصصی در مسئله تفقه و استخراج
- ۷۳ قواعد اصولی
- ۷۴ ۴/۲- مقایسه موضوعات عرفی با موضوعات تخصصی
- ۷۶ ۴/۲/۱- مقایسه احکام موضوعات عرفی و احکام تخصصی در موضوع امر و نهی
- ۷۸ ۴/۳- روش پاسخگویی علم اصول موجود به موضوعات مستحدثه
- ۴/۳/۱- بررسی اشکالات روش موجود در پاسخ به مسائل و موضوعات
- ۷۸ مستحدثه در نظام
- ۸۲ ۴/۴- عدم قدرت ملاحظه شناخت عرف نسبت به شناخت موضوعات توسعه
- ۸۳ ۴/۴/۱- کیفیت برخورد روش موجود با موضوع مدیریت در سطح توسعه
- ۸۴ ۴/۴/۲- کیفیت برخورد روش موجود با موضوع بانک در سطح توسعه
- ۸۴ ۴/۴/۳- بررسی اشکالات روش موجود در پاسخ به موضوعات توسعه
- ۸۷ ۴/۵- ضرورت شناخت موضوعات احکام شرعی از پایگاه شرع
- فصل پنجم: بررسی احتمالاتی پیرامون مبنای تکامل و نسبت
- ۹۰ آن به فهم از خطابات
- ۹۰ ۵/۱- نسبت تکامل به فهم از خطابات
- ۵/۲- بررسی چهار احتمال پیرامون مبنای تکامل و نسبت آن به
- ۹۱ فهم از خطابات
- ۹۱ ۵/۲/۱- احتمال اول: فطری بودن کمال، پایگاه فهم از خطابات «نظریه عرفا»
- ۹۲ ۵/۲/۱/۱- اشکالات وارده بر این احتمال

- ۵/۲/۲- احتمال دوم - ثبات در فهم از خطابات (امور معنوی) و تکامل در
- ۹۲ ادراکات اجتماعی و مادی «نظریه فقهاء، متکلمین و فلاسفه»
- ۹۳ ۵/۲/۲/۱- اشکالات وارده بر احتمال دوم:
- ۵/۲/۳- احتمال سوم - تکامل و فرهنگ مادی، اساس در فهم از خطابات
- ۹۴ «نظریه روشنفکران»
- ۹۷ ۵/۲/۳/۱- طرح سمبلیک بودن دین و ادبیات آن
- ۹۸ ۵/۲/۳/۲- راه انبیاء راه بشر مصداق بارز طرح سمبلیک بودن دین
- ۹۸ ۵/۲/۳/۳- اشکالات وارده بر این نظریه
- ۹۹ ۵/۲/۴- احتمال چهارم - تکامل تعبد اساس در فهم از خطابات
- ۹۹ ۵/۲/۴/۱- تفسیر تکامل بر اساس فلسفه نظام ولایت
- ۱۰۰ ۵/۲/۴/۲- شأن تعاطب «اولین نتیجه گیری و جمع بندی اصولی»
- ۱۰۲ ۵/۲/۴/۳- لوازم خطاب حکیم زیر بنای فهم از خطابات
- ۱۰۳ ۵/۲/۴/۴- رابطه ظرفیت ملاحظه تکامل لوازم خطاب و ارتکازات اجتماعی
- ۱۰۴ ۵/۲/۴/۵- تکامل قرب یا تکامل تعبد زیربنای فهم از خطابات
- فصل ششم: بررسی احتمالاتی پیرامون فلسفه پیدایش
- ۱۰۷ زبان و ادبیات
- ۱۰۷ ۶/۱- احتمال اول - خدای متعال موجد زبان و پیدایش ادبیات
- ۱۰۷ ۶/۱/۱- استدلال عقلی
- ۱۰۷ ۶/۱/۲- استدلال نقلی
- ۱۰۸ ۶/۱/۳- استدلال استقرائی
- ۱۱۰ ۶/۱/۴- اشکالات وارده بر احتمال اول

۶/۲- احتمال دوّم وضع عرفی و وضع شخصی بعنوان علت پیدایش

- ۱۱۱ زبان و ادبیات
- ۱۱۵ ۶/۲/۱- اشکالات وارده بر احتمال دوّم:
- ۱۱۶ ۶/۲/۱/۱- تفاوت مقام آموزش با مقام وضع و استعمال
- ۱۱۷ ۶/۲/۱/۲- نفی قرار دادی بودن ادبیات
- ۱۱۸ ۶/۲/۱/۳- تحلیل از تفاهم بر اساس وضع و دلالت وضعی
- ۱۲۱ ۶/۳- احتمال سوم - نظام ولایت بعنوان علت پیدایش زبان و ادبیات
- ۱۲۲ ۶/۳/۱- سهم تأثیر اولیاء تکوینی در پیدایش زبان
- ۱۲۳ ۶/۳/۲- سهم تأثیر اولیاء تاریخی در پیدایش زبان
- ۱۲۴ ۶/۳/۳- سهم تأثیر اولیاء اجتماعی و پیدایش زبان
- ۱۲۶ ۶/۳/۴- تقوّم اوصاف ادبیات به جامعه
- ۱۲۶ ۶/۳/۵- توسعه تفاهم و توسعه روابط اجتماعی علت توسعه ادبیات
- ۱۲۸ ۶/۴- بررسی تقسیمات و اوصاف ادبیات اجتماعی
- ۱۲۸ ۶/۴/۱- سه سطح از فهم برای بشر
- ۱۲۹ ۶/۴/۲- سه سطح از تفاهم در جامعه
- ۱۲۹ ۶/۴/۲/۱- تفاهم عرفی
- ۱۲۹ ۶/۴/۳/۲- تفاهم عقلانی و عقلانی
- ۱۳۰ ۶/۴/۲/۳- تفاهم تکاملی
- ۱۳۱ ۶/۴/۳- بیان تمثیلی در تبیین موضوعات «عرفی»، «تخصصی»، «توسعه» در حکومت
- فصل هفتم: بررسی احتمالاتی پیرامون پایگاه حجیت فهم
- ۱۳۵ از خطابات

۷/۱- احتمال اول: بررسی حجیت ارتکاز زمان تخطاب بعنوان پایگاه

۱۳۶ فهم از خطابات

۱۳۶ ۷/۱/۱- بررسی چند اشکال بر استدلال قوم

۱۳۷ ۷/۱/۲- مقنن نبودن روش دستیابی به ادبیات زمان شارع

۷/۲- احتمال دوم: بررسی حجیت ارتکازات عرفی بعنوان پایگاه

۱۳۹ فهم از خطابات

۷/۳- احتمال سوم: بررسی حجیت روابط اجتماعی بعنوان متغیر اصلی

۱۴۰ در موضوع تفاهم و تخطاب

۱۴۰ ۷/۳/۱- مختلف بودن منزلت بکارگیری ادبیات در نزد عرف و جامعه

۱۴۱ ۷/۳/۱/۱- عهده داری و نگهبانی از ادبیات گفتاری توسط ادبا

۱۴۲ ۷/۳/۱/۲- نگهبانی از قواعد استعمالی توسط حقوقدانانها

۱۴۳ ۷/۳/۲- اصل بودن روابط اجتماعی در ادبیات

۱۴۴ ۷/۳/۳- بررسی چند احتمال پیرامون تعریف عقلاء

۱۴۴ ۷/۳/۳/۱- حقوقدانانها حافظ ادبیات اجتماعی

۱۴۵ ۷/۳/۴- نسبت مفاهمه به روابط اجتماعی

۷/۳/۵- بازگشت حجیت ادبیات به روابط اجتماعی، بدلیل ناظر بودن خطابات

۱۴۷ به مقام تکلیف

۷/۴- احتمال چهارم: نظام ولایت پایگاه حجیت در فهم از خطابات

۱۴۸

پیشگفتار

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و بدنبال طرح ضرورت انقلاب فرهنگی، ضرورت تولید «منطق عمل» برای تنظیم امور مسلمین مطرح گردید و نزوه هماهنگی منطق استنتاج و منطق استناد با آن ضرورت دومی را ایجاد نمود که همان نیاز به نقطه مختصات جدید برای نقد و بررسی پژوهشی نسبت به حد اولیه و اصول حاکم بر روشها بود. تولید فلسفه نظام ولایت برای پاسخگوئی به نیاز فوق و همچنین نیازمندیهای فرهنگی نظام الهی بوده است که محصول مقطع اولیه پژوهشهای تأسیسی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی می باشد.

از طرف دیگر منطق صوری، بعنوان دستگاه منطقی حاکم بر معارف اسلامی موجود، تنها قدرت پاسخگوئی به فلسفه چرائی را دارد و از پاسخگوئی نسبت به فلسفه چیستی و فلسفه چگونگی عاجز است. به همین دلیل این طرز تفکر در مدیریت علمی و امور کارشناسی و مطالعه ضرائب فنی در نظام، دچار انفعال شده است.

و همچنین منطق دانشگاه با «پیش فرضهای حسی»، «متدلوژی حسی» و «کنترل حسی» نیز قدرت پذیرش و جریان دادن «احکام ارزشی»، «احکام تکلیفی» و «احکام توصیفی» شرع را ندارد و در راستای تحقق اهداف مادی گام بر می دارد.

اولین و مبنائی ترین دستاورد علمی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی تولید «فلسفه شدن اسلامی» بر اساس فلسفه نظام ولایت اجتماعی است که از منظر عقلانیت دینی، قدرت «پیش بینی، هدایت و کنترل» هر موضوع متغیری از جمله تغییرات جامعه را دارد. فلسفه شدن اسلامی، قدرت اثبات تلائم نظری ساختار، اصولی مانند «وحدت و

کثرت»، «زمان، مکان» و «اختیار و آگاهی» را در وحدت نظام «ولایت، تولی و تصرف» دارد. بر این اساس در مقطع دوم پژوهشهای تأسیسی این دفتر، روش تعاریف کاربردی و روش معادلات کاربردی تولید شده است. با «تعمیم، تخصیص و توزین»، «اصطلاحات، عناوین، و شاخصه‌ها» و صرف مفاهیم قدرت بهینه و کنترل رفتار عینیت بدست می‌آید. لذا از سال ۷۳ به بعد، پژوهش دفتر فرهنگستان علوم اسلامی بر دو محور علم «اصول فقه احکام حکومتی» و «روش تحقیق جدید کاربردی» متمرکز گردیده است. که پژوهش پیرامون علم اصول فقه احکام حکومتی با دو سیر متفاوت و همراه با دو نوع آثار و دستاورد پی‌گیری شده است.

۱ - در مرحله اول سیر پژوهش پیرامون علم اصول فقه احکام حکومتی بر اساس فلسفه نظام ولایت و قبول تکامل تعبد، صورت گرفته و طی ۹۵ جلسه پژوهشی و در سه سر فصل مبادی، مبانی، و نتایج به پایان رسیده است.

در سر فصل اول به ضرورت و مبادی علم اصول فقه احکام حکومتی پرداخته شده است که اهم عناوین مطروحه در آن عبارتند از: الف - ضرورت دستیابی به حکم وحدت کلمه مسلمین و بررسی پایگاه مشروعیت-نظام، ب - ضرورت قاعده‌مند کردن تعریف فقه. ج: ضرورت بررسی پایگاه تکامل ادبیات و زبان و تعیین ارزش و منزلت آن

در سر فصل دوم به مبانی علم اصول فقه احکام حکومتی پرداخته شده است که اهم عناوین مطروحه در آن عبارتند از الف: تعریف «حجیت» و نسبت آن به «یقین» بر مبنای قوم و مبنای نظام ولایت ب: ارائه سه اصل «تعبد، قاعده‌مندی و تفاهم اجتماعی» بعنوان ابعاد استناد تا بتوان به بررسی حجیت ادراکات عرفی، عقلی، و عقلائی پرداخت. در سر فصل سوم به نتایج علم اصول فقه احکام حکومتی پرداخته شده است که اهم عناوین مطروحه در آن عبارتند از الف - «سطوح نسبت حکمیه و تقسیمات آن» ب - «تفاوت احکام فردی و احکام حکومتی» ج - «احکام آسنادی، احکام استنادی و احکام اسنادی»

۲ - در مرحله دوم سیر پژوهش پیرامون علم اصول فقه احکام حکومتی بر اساس دستگاه منطقی و تعاریف قوم از «علم»، «حجیت» و «یقین» و... بحث آغاز شده و سعی شده است با حفظ مبانی قوم به قاعده‌مند کردن و تحلیل رفتار منطقی اصولیین پرداخته

شود و در نهایت «مدل نقد» نظام کبریات در روش موجود بدست آید. حاصل این مباحث در دو دوره ۳۸ جلسه بمدت یکسال و ۷۵ جلسه بمدت دو سال بصورت گزارش مباحث موجود است.

مجموعه حاضر گزارش مباحث پژوهشی و علمی استاد معظم و دانشمند فرزانه حضرت حجة الاسلام والمسلمین سید منیرالدین حسینی الهاشمی پیرامون ضرورت و مبادی علم اصول فقه احکام حکومتی می باشد که تنظیم و تدوین گردیده است. امید است به فضل خداوند متعال، امکان تهیه گزارش مباحث پژوهشی پیرامون مبانی و نتایج علم اصول فقه احکام حکومتی از سیر اول و همچنین مباحث مطروحه در سیر دوم بصورت جداگانه بدست آید تا تقدیم علاقمندان و فرهیختگان گردد.

در روش تولید مباحث ابتدا موضوعات و مسائل از طرف حضرت استاد در حضور اعضای شورای عالی پژوهش و هیئت علمی دفتر فرهنگستان و بعضی فضایی حوزه علمیه طرح می گردد و با پرسش و پاسخ نسبت به مسائل مطروحه و بیان آراء مختلف، به نقد و بررسی لازم می پرداختند.

البته این مباحث در روند تکاملی پژوهش خود فعلاً در مرحله «پیدایش» است و سیر تغییرات و تکامل خود را باید بنحو سازمانی انجام دهد. در این مرحله در هر مقطع آن سعی شده است که مکانیزم «نقد، نقض و طرح» نسبت به «مصادیق، مسائل، و روشها» در سه مرحله «مبادی، مبانی و نتایج» مورد دقت و بررسی قرار گیرد.

مسیر اجرایی نوشتارهای دفتر فرهنگستان علوم اسلامی با روند ذیل انجام می گیرد. بعد از ضبط نوار جلسه، گزارش مکتوب جلسات پژوهشی، بطور کامل همراه با ویرایش اولیه و تنظیم فهرست جلسه تهیه می شود؛ سپس با تنظیم خلاصه جلسات، امکان تنظیم فهرست اولیه کتاب فراهم می شود، پس از آن، فیش برداری از جزوات بر اساس فهرست انجام می گیرد و با آماده شدن مقدمات فوق، تدوین کتاب آغاز می گردد.

امید است با فراهم شدن امکانات و مقدرات سازمانی متناسب با مراکز پژوهش تأسیسی (آکادمیک)، پژوهش تطبیقی بین مبانی مختلف و آراء مختلف (حوزوی و دانشگاه) پیرامون مباحث کتاب نیز آغاز گردد.

بی تردید پس از تهیه متون آموزشی و تطبیقی، می توان مقدمات مناظرات

سازمانی را برای ارتقاء ظرفیت فرهنگ عموم، نسبت به معارف حقه الهیه فراهم نمود.^(۱)
از کلیه اعضای هیئت علمی و همکاران دفتر فرهنگستان علوم اسلامی که اینجانب
را در تهیه، تنظیم و تدوین این کتاب یاری نموده‌اند، کمال تشکر و سپاس را دارم و دعای
خیر حضرت ولی عصر(عج) را برای همگان از خدای متعال طلب می‌نمایم.

و من الله التوفیق

مسعود صدوق

۱۳ مهر ۱۳۷۹ برابر با ۶ رجب المرجب ۱۴۲۱

۱- پیش بینی ساختار سازمانی با حضور هیئت علمی، هیئت مدیره و حضور عمومی فرهیختگان،
بعنوان سه سطح از قضاوت نسبت به توانمندیهای فکری و علمی در پاسخگویی به نیازمندیهای جامعه با
شرکت در مناظرات لازم و ضروری است. لذا تشکیل سازمان مناظره سازمانی برای ارتقاء فرهنگ
جامعه بعد از مسئله پژوهش و آموزش از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

□ مقدمه

«تشخیص تکلیف» در دار دنیا موضوع آزمایش و امتحان بوده و بسیار سخت و دشوار است؛ زیرا بخشی از امور در نزد مکلف معلوم و بخشی از امور مجهول است. البته این امر بدلیل پذیرش تخلف و زمان منفی در نظام خلقت، برای رشد زمانهای مثبت لازم و ضروری است.

ولایت و ربوبیت الهی از مجرای اولیاء «تکوینی، تاریخی و اجتماعی» علت ظهور و حضور پرچمداران توحید در هر عصری بوده و راه را بر رهروان حق و حقیقت در همه سطوح و شئون زندگی روشن کرده است.

در فلسفه تاریخ ادیان، مسئله تکامل تعبد به سه مقطع بزرگ تقسیم می‌گردد. که توضیح اجمالی هر یک ذیلاً بیان می‌شود.

تشخیص تکالیف، هم دارای اصول عام و مشترک است و هم شاخصه‌های خاص مربوط به هر زمان و مکان است. پرستش خدای متعال، «ربوبیت الهی در همه شئون و همه سطوح»، «ارسال پرچمداران توحید برای ترسیم ارائه راه» از اصول عام و مشترک تکامل تعبد است. بنابراین استیلای کفر بر مسلمین و مؤمنین در تمام ادوار تاریخی یک امر باطلی بوده و هست. اگر مؤمنین در یک دوره‌ای من حیث لا یشعر به ولایت کفر تولی پیدا می‌کردند،

امروز نسبت به آن آگاه شدند و باید خود را از چنین وضعیتی خلاص کرده و نجات دهند. زیرا هیچ خطری بالاتر از ولایت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کفر بر شئون حیات اجتماعی مسلمین نمی باشد.

مقطع اول تاریخ تکامل تعبد^(۱): از هبوط حضرت آدم (ع) تا بعثت نبی اکرم (ص) را می توان بعنوان مقطع اول از تاریخ در فلسفه ادیان بحساب آورد. شاخصه اصلی دعوت بسوی پرستش خدای متعال و اقامه کلمه حق در مقابل کلمه باطل در این مقطع، غلبه انبیاء بوسیله معجزات آنها در امور حسی باذن تبارک و تعالی بوده است و مردم با تشخیص و پذیرش قدرت الهی در مقابل قدرتهای شیطانی دوران مکلف به اقامه پرستش خدای متعال بوده اند.

مقطع دوم تاریخ تکامل تعبد: از بعثت نبی اکرم (ص) تا ظهور منجی عالم بشریت جزء این مقطع محسوب می شود. در این مقطع مسئله رسالت ختم گشته و ارتباط وحی قطع شده است و سرپرستی عباد به اوصیاء الهی و مترجمان وحی واگذار شده است.

شاخصه اصلی دعوت بسوی پرستش خدای متعال و اقامه کلمه حق در مقابل اقامه کلمه باطل، غلبه علوم خطاناپذیر از طرف اولیاء الهی بر علوم خطاپذیر بشری و تسلیم شدن به کنهات وحی است. حاکمیت خورشید تابناک کلمات وحی و فرمایشات معصومین (ع) بر اندیشه بشری و خارج شدن از اوهام و گرداب تردیدها و شکستن انانیت نفس در اعلام استغنائی عقل از حوزه های معرفت دینی در همه شئون تکلیف بزرگ تاریخی در این مقطع

۱- تقسیم فوق در بیان مقاطع تاریخی، برخواسته از عقلانیت فلسفه نظام ولایت بوده که با تولید علم اصول فقه احکام حکومتی و رجوع به کلمات معصومین (ع) قابل بهینه و اصلاح است.

حوزه‌های معرفت دینی در همه شئون، تکلیف بزرگ تاریخی در این مقطع است.

هجوم فرهنگی کفر و نفاق با تکیه به ادبیات وحی، جهت تاریخ را در صدر اسلام بطرف التقاط فرهنگی افول داد. ارتقاء ظرفیت و تغییر در مقیاس ریاضیات تعبد با درگیری فرهنگی با فرهنگ کفر و التقاط از یک طرف و استزائه به فرمایشات معصومین (ع) بوسیله فقهاء عظام شیعه از طرف دیگر تا ظهور منجی عالم بشریت ادامه دارد.

مقطع سوم تاریخ تکامل تعبد: این مقطع از ظهور منجی عالم بشریت و سپس عالم رجعت تا روز قیامت ادامه دارد. ماهیتاً امتحانات و ابتلائات آن دوره با دوره‌های قبل کاملاً تفاوت دارد.

هجمه همه جانبه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کفار در صد سال اخیر برای حذف قدرت اسلام از دخالت در سرنوشت امت اسلامی بخشی از مقطع دوم تاریخ می‌باشد. پیروزی کفار در فتح مرزهای اعتقادی آنقدر جلو رفت که احترام به همه عقائد بعنوان یکی از اصول منشور سازمان ملل به تصویب مدیریت مادی جهان می‌رسد.^(۱)

با مبارزه فقهاء عظیم الشان اسلام و پرچمداران توحید در زمان غیبت و همراهی ملت فهیم و شجاع ایران، انقلاب سیاسی ما در سال ۵۷ پیروز گشت و

۱- دوستی با سردمداران کفر بجای مبارزه با طاغوت، بعنوان ترقی و پیشرفت بر ملل اسلامی تحمیل گردید و شبهه اعتقادی نداشتن حکومت در دین اسلام بعنوان ارتکازات دینی در جوامع اسلامی حضور جدی یافت و منجر به شکاف در صفوف امت اسلامی گردید که تجزیه ممالک اسلامی نتیجه این نفوذ فرهنگی بود.

خدا در عالم شد و بار دیگر در قرن بیستم کلمه توحید افامه کردید و شیعیان اهل بیت عصمت طهارت مسئولیت این امر خطیر را بعهده گرفتند. انقلاب اسلامی ایران از یک سو باعث وحشت و هراس ائمه کفرگردیده است و از سوی دیگر نقطه امید و پناه مسلمانان و مظلومان جهان گشته است.

انقلاب فرهنگی و آسیب‌شناسی فرهنگ نظام، برای تحلیل پیدایش انقلاب سیاسی ایران و مبارزات ۷۰ سال گذشته است و پیش‌بینی برنامه‌های آینده و جلوگیری از حادثه‌سازی کفر جهانی برای بقاء نظام الهی یک ضرورت جدی بوده و نیازمند تحول است.

انقلاب فرهنگی نیازمند حفظ جهت‌گیری، تحمل ابهام و تطرق احتمالات بوده که بتوان سیطره علمی شیعیان را در تعاریف، تئوریه‌ها و احکام جهانی حاضر نمود تا قدرت پاسخگویی دین در همه شئون حیات بشر تحقق عینی و کاربردی پیدا کند.

فلسفه یونانی و عرفان هندی از صدر اسلام در فرهنگ دینی همچون دو بت شیطانی حضور یافت و علت پیوند بت پرستی مدرن با فرهنگ مذهب در شرایط کنونی شده است. پذیرش «تمدن کفار»؛ و الگوی توسعه و زندگی غربی و الگوی مدیریت «سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی» کفار از تبعات نفوذ فرهنگی غرب است که به آن اشاره می‌شود.

عدم تعریف صحیح از حرکت و تکامل در فلسفه یونانی و فلسفه مادی حاکم بر متدلوژی غرب، بریدن حوزه‌های معرفتی از یکدیگر و قاعده‌مند نبودن تقسیمات آن؛ اعتباری دانستن جامعه و لوازم آن و واگذاری مطلق علم مدیریت و علوم وابسته به آن به متدلوژی حسی و فلسفه علوم مادی

(زیست‌شناسی، فیزیک، ریاضیات) ضربه به وحدت فرهنگ نظام و بالمآل ضربه به وحدت نظام تعبد است.

سلب خصوصیات شخصیه از موضوعات کلان و توسعه در شناخت احکام حکومتی»، «تجزیه موضوعات توسعه از مقاصد مادی آن» و «تجزیه موضوعات کلان و از بین رفتن ساختار ترکیبات آن» و تبدیل شدن اجزاء مجموعه‌ها به ماهیات مستقله و بررسی عدم مخالفت آن با عناوین شرع، «علت امضاء کردن» کیفیت اداره و نحوه زندگی اجتماعی کفار در امور سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است.

دستگاه منطق انتزاعی، حوزه‌های معرفتی را تقسیم و قلمرو هر یک را بنحو ذیل تعریف می‌نماید. الف - حوزه منطق و فلسفه که مطلقاً به عقل واگذار می‌شود، لذا موضوعاً قابلیت صدور حکم از طرف شرع نسبت به آن سلب می‌شود. ب - تکامل مادی حوزه علوم حسی را به دانشمندان حسی و عقلاء واگذار می‌کند لذا دست شرع از کنترل قدرت اسلام در عینیت کوتاه می‌شود. ج - علوم نقلی که منحصراً در چهارچوب عدل و ظلم‌های فردی و تکامل فردی توصیف می‌شود به شرع واگذار می‌گردد. لذا فرهنگ انسان شناسانه مذهبی در مقابل فرهنگ جامعه شناسانه مادی منعل می‌گردد.

بر اساس منطق نظام ولایت، هیچ شأنی از حیات بشر در نظام خلقت از حیطة پرستش خدای متعال بیرون نبوده و عدل و ظلم نسبت به آن فرض دارد، لذا «حرکت سنجشی عقل» در همه حوزه‌ها بعنوان «متغیر اصلی» تشخیص تکالیف، دارای مناسک پرستش است. با حاکمیت و قبول مناسک شرع در «حیات، تغییرات و تکامل» اندیشه بشری، می‌توان تنوای فرهنگی و جریان

«حیات، تغییرات و تکامل» اندیشه بشری، می‌توان تقوای فرهنگی و جریبان
تعبد را در فرهنگ نظام ملاحظه نمود و فهم دینی بعنوان متغیر اصلی،
سرپرستی بقیه معارف بشری را بعهدہ گیرد و چهره تمدن و تکنولوژی را
دگرگون نماید.

با استنباط «نظام خطابات» از کلمات وحی و حضور فرهنگ دینی در
عرصه تعریف کاربردی و معادلات کاربردی، کنترل عینیت بدست شرع قرار
می‌گیرد. با جایگزین شدن فلسفه شدن اسلامی بجای کارخانه و منطق تولید
مفاهیم مادی (پیش فرضهای حسی تئوریهای حسی و کنترل حسی) و
جایگزین شدن «قوانین دینی» یا «قوانین حاکم بر نسبیت رشد» بجای قوانین
نسبیت مادی جاری بر ادبیات کارشناسی؛ حوادث جهانی بنفع اقامه کلمه
توحید تغییر جهت خواهد داد.

ملاحظه نسبت بین عناوین خطابات، علت دست یافتن به نظام احکام
دینی (ارزشی، تکلیفی و توصیفی) بوده و با استخراج شاخصه‌های مطلوب در
نظر شرع نسبت به حرکت و تکامل انسان و جامعه، می‌توان به تعاریف
کاربردی و معادلات اسلامی و مدل‌سازی اسلامی همت گمارد و تلاش
عقلانی را بطرف تحقق و رسیدن به قدرت دین در عینیت بنحو منطقی ادامه
داد. این امر در راستای وظائف اصلی علماء دین در عصر حاضر است. لذا
با برخورد همه جانبه و حقیقی دانستن جامعه و لوازم آن و توجه به ریاضیات،
تعبد می‌توان گام مؤثر را در کمی شدن دین در عینیت برداشته شود.

در کتاب مبادی علم اصول فقه احکام حکومتی، عناوین الف-
دستیابی به حکم وحدت کلمه مسلمین، ب- قاعده مند کردن پایگاه

مشروعیت در نظام، ج - قاعده‌مند کردن رابطهٔ دین با مسئله «برنامه و تصمیمات کلان و توسعه»، ساختار درونی مبحث ضرورت علم اصول فقه احکام حکومتی را تشکیل می‌دهد. همچنین عناوین د - قاعده‌مند کردن «حد فقه، حد ابزار و حد موضوعات» روابط درونی مبحث ضرورت علم اصول فقه احکام حکومتی را نشان می‌دهد و عناوین ه - «کینیت پیدایش ادبیات و زبان» و «سطوح مختلف بکارگیری آن در نظر عرف» و «حجیت یا ارزش و منزلت زبان» نیز آخرین بخش مبحث ضرورت علم اصول فقه احکام حکومتی را تشکیل می‌دهد.

مباحث این کتاب در یک پیشگفتار و یک مقدمه و هفت فصل تنظیم شده است.

در فصل اول؛ آسیب‌شناسی فرهنگی با طرح مسئله اختلافات علماء در حوادث اجتماعی آغاز شده و خلاء در دو حکم اجتماعی ذیل و آثار زینبار این خلاء گوشزد شده است.

۱ - عدم وجود حکم وحدت کلمه مسلمین در فقه

۲ - ضرورت قاعده‌مند کردن مشروعیت در نظام

برای پاسخ به دو حکم حکومتی فوق به بررسی سه دیدگاه پیرامون جریان قدرت دین در جامعه پرداخته شده و ولایت مطلقه فقیه بعنوان تئوری جدید در مبنای نفوذ قدرت در علم سیاست و جامعه‌شناسی مطرح شده است.

بعد از روشن شدن تعریف حکومت و راه مبارزه بر علیه کفر و نفاق، بدنبال انسجام عملکرد دین در نظام و مشروعیت آن؛ به «ضرورت قاعده‌مند

کردن نسبت برنامه به دین و منزلت فقه احکام حکومتی» اشاره می‌شود.
 در فصل دوم؛ آسیب‌شناسی را نسبت به علم اصول موجود حوزه‌ها
 بررسی کرده و تعریف از فقه توسعه داده شود. در این فصل ابتدا ضرورت
 قاعده‌مند شدن تعریف فقه در حل اختلافات اصولی اکابر قوم اشاره شده
 است و در ادامه با طرح چهار احتمال پیرامون قاعده‌مند کردن تعریف فقه و
 نقاط ضعف و قوت هر یک؛ پایگاه «تعریف فقه، ابزار فقه و موضوعات فقه» در
 علم کلام و حدود معرفتی معرفی شده است.

در فصل سوم، تعریف روش از منزلت فعلی در حوزه‌های علمیه ارتقاء
 داده شده و آسیب‌شناسی را در حد انحرافات نظام یافته مورد دقت و بررسی و
 قرار داده و همچنین اصول زیرساخت روش نیز معرفی می‌شود. در ادامه این
 فصل تجزیه سه حوزه معارف، تکالیف و سرپرستی نظام، بعنوان ضربه به تعبد
 دانسته شده و بر اساس فلسفه عمل و ضرورت منطق عمل و همچنین تقوم این
 سه حوزه در نظام بزرگ تعبد، ضروری دانسته شده است.

در فصل چهارم؛ آسیب را در کیفیت برخورد علم اصول موجود با
 مسئله موضوع‌شناسی نشان داده شده است و با مقایسه موضوعات عرفی با
 موضوعات تخصصی و موضوعات در سطح توسعه و با توجه به کیفیت پاسخ
 علم اصول موجود به مسائل مستحدثه (موضوعات تخصصی و در سطح
 توسعه)، تأویل حسی دین از طریق اصل بودن شناخت عرفی موضوعات
 نسبت به موضوعات احکام شرعی مطرح می‌شود. و در پایان نیز به ضرورت
 دستیافتن به روش موضوع‌شناسی از پایگاه شرع تاکید شده است.

در فصل پنجم: خطابات شارع را ناظر بر موضوع تکامل دانسته و بدنبال

تعریف و مبنای صحیح از تکامل بوده تا بتوانند نسبت فلسفه تکامل را با فهم از خطابات بنحو صحیح معنا شود.

مبنای فطری بودن تکامل (نظریه عرفا) عاجز از تحلیل پیدایش، تغییرات و تکامل زبان و ادبیات اجتماعی است. لذا موضوعاً و مبنائاً نفقه و تعقل در کلمات در آن مورد تردید قرار می‌گیرد. و با تکیه به رفتار روحی و تهذیب نفس، و تناسب رشد فطرت انسان و تصرفات تکوینی حضرت حق، فهم از خطابات در راستای ولایت ربوبی او قرار می‌گیرد.

مبنای تفصیل مادی و معنوی در موضوع تکامل (نظریه فقهاء و متکلمین) منجر به پذیرش تفصیل در موضوع تعبد؛ و جدائی ادبیات معارف دینی از ادبیات علوم عقلی و علوم حسی در حوزه فرهنگ نظام می‌گردد. لذا ظرفیت ادبیات انتزاعی در پاسخگویی به مسائل و موضوعات مستحدثه در مقابل ادبیات حادثه سازی کفر دچار انفعال می‌شود.

مبنای تکامل مادی موضوعاً از دایره تعبد خارج می‌باشد. بعضی از نظریه‌های مادی «دین و ادبیات آنرا» بصورت سمبلیک معنا می‌کنند و بعضی از مبانی جدید مکاتب مادی با پیش فرضهای حسی و تئوریهای حسی و کنترل حسی به تأویل مادی کلمات وحی می‌پردازند لذا تسلیم بودن و تعبد به کلمات وحی موضوعاً و منطقاً در این مبنا ممتنع است.

مبنای تکامل تعبد «زمان حقائق شرعیه» را در منزلت و شأن مخاطب تاریخی قرار داده و آنرا بعنوان متغیر اصلی در فهم از خطابات معرفی می‌نماید. متناسب با ظرفیت ملاحظه تکامل لوازم خطاب، بندگان خدا مکلف می‌باشند. اما این امر از ظرفیت ارتکازات اجتماعی بریده نبوده، از این رو با

توجه به مسئله اقامه و ولایت اجتماعی برای تصرف در ارتکازات اجتماعی حول جهت بندگی خدای متعال صورت مسئله بطور کلی عوض می شود. در ادامه بر مبنای جدید، تکامل ادبیات و ارتکازات بر اساس تکامل تعبد و ولایت الهیه اجتماعی تفسیر می شود. و ادبیات مشرعه در فهم از خطاب بنحو مستقیم واسطه قرار می گیرد.

در فصل ششم سهم تأثیر اختیارات نظام ولایت در پیدایش، تغییرات، و تکامل ادبیات و زبان موضوع سخن قرار می گیرد. بعضی احتمالات که سهم تأثیر انسان و حضور عقلانی او را در ایجاد ادبیات و زبان نفی می نمودند، مورد نقد قرار می گیرد. بعضی احتمالات دیگر را که سهم تأثیر اولیاء تکوینی و تاریخی در پیدایش و تغییرات ادبیات و زبان نفی می نمودند نیز نقض می شوند. سپس نظریه وضع و قرار دادی بودن ادبیات و تحلیل فلسفه جبری آن از تفاهم مورد نقد و نقض قرار می گردد. بدنبال آن برخورد دیدگاه و دستگاه تجریدی به ادبیات را که مقام وضع را از مقام استعمال جدا می نماید، نقد و ارزیابی می شود.

با طرح نظریه جدید در پیدایش زبان، سهم تأثیر اصلی اولیاء تکوینی، سهم تأثیر فرعی اولیاء اجتماعی معلوم گشته و سپس با حقیقی دانستن زبان و ادبیات، روش برخورد را در استعمالات زبانی و مسئله ادبیات از منطق انتزاعی به منطق مجموعه نگری و منطق تکاملی ارتقاء و توسعه می دهند. بر این اساس، توسعه تفاهم و روابط اجتماعی بعنوان علت توسعه ادبیات و تکامل تحلیل می گردد، لذا ادبیات بصورت جهت دار تحلیل می گردد. «تفاهم عرفی»، «تفاهم عقلانی؛ عقلانی» و «تفاهم تکاملی» بعنوان سه سطح از تفاهم

(تصرفی) تخصصی؛ ادبیات (تبعی) عمومی مطرح شده؛ که هر یک در سطح خود دارای حجیت هستند.

فصل هفتم: ابتدائاً قاعده‌مند شدن سه حوزه «ادبیات، احتمالات و روابط» در ایجاد نظام حجیت تاکید می‌شود، و از انحصار مقیاس حجیت به هر یک از سه حوزه فوق‌بتهائی پرهیز می‌شود و تقوم حوزه‌های دلالت را بهم ضروری و لازم می‌دانند. سپس چند احتمال پیرامون حجیت ادبیات و ارتکازات مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد.

حجیت ارتکاز زمان تخاطب در فهم از خطابات بدلائل ذیل مورد خدشه قرار می‌گیرد. (احتمال اول)

۱- عدم پوشش مصادیق عدم و ظلم زمان تکامل

۲- محدود شدن علم شارع به لوازم کلام در زمان تخاطب

۳- سخن «نگفتن» شارع به لسان قوم بدلیل تفاوت ماهوی بین ادبیات

الهی و ادبیات جاهلی

۴- متن نبودن روشن دستیابی به ادبیات زمان شارع

حجیت ارتکازات عرفی در فهم از خطابات بدلائل ذیل مورد خدشه

قرار می‌گیرد. (احتمال دوّم)

۱- نازل کردن منزلت ادبیات وحی و ادبیات تخصصی در حد عرف

۲- تجزیه مقالات علت جدا شدن سطوح دلالت از یکدیگر و عدم

دستیابی به نظام دلالت می‌گردد.

۳- برخورد انتزاعی علت تفکیک مقام وضع از مقام استعمال و نازل

کردن بحث ادبیات به مقام آموزش می‌گردد. لذا از ملاحظه تکامل استعمالات

کردن بحث ادبیات به مقام آموزش می‌گردد. لذا از ملاحظهٔ تکامل استعمالات عاجز می‌گردد.

۴- ارائه تعاریف مطلق از کلمات بدلیل ملاحظه عرفی ادبیات بوده و علت غفلت از ادبیات تخصصی و ادبیات توسعه شده است.

احتمال سوم: روابط اجتماعی پایگاه حجیت در فهم از خطابات در احتمال سوم مطرح و مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

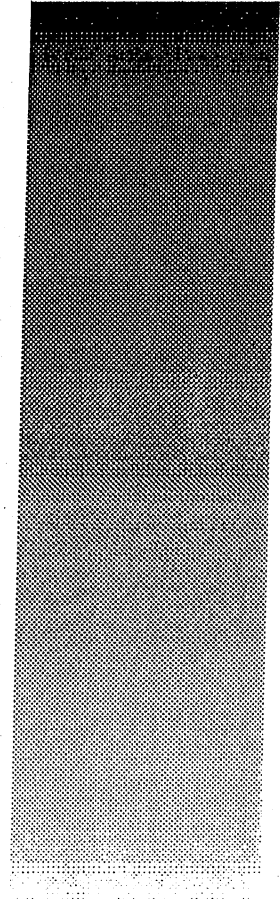
در ابتدا تحلیل ادبیات از نگرش انتزاعی و اصالت ذات و اصالت ماهیت خارج می‌شود و تحلیل جدید را در مبنای اصالت رابطه از ادبیات روشن می‌شود. اغراض گفتاری ادبا و اغراض استعمالی حقوقدانها بعنوان دو نمونه از بکارگیری ادبیات در جایگاههای مختلف در نزد عرف، بیان می‌شود که علت نسبی شدن ادبیات گشته و برای عرف نیز قابل درک است.

زندگی اجتماعی و بقاء جامعه مقصد عقلانی همهٔ صنوف و عرف‌ها در جامعه است و برای بالا رفتن قدرت و جلوگیری از هرج و مرج نیازمند جامعه و روابط اجتماعی هستند. و به تبع نیاز به جامعه و روابط اجتماعی به ادبیات نیز نیاز دارند. لذا «ادبیات»، «ابزارهای مفاهمه» و «روابط اجتماعی» سه بعد لازمه تحقق جامعه است و حجیت هر یک بهم متقوم می‌باشد.

در احتمال چهارم از ادبیات و حجیت آن بر اساس فلسفه نظام ولایت تحلیل جدیدتری ارائه می‌گردد. نظام حجیت «ادبیات؛ تفاهم؛ روابط اجتماعی» از طریق مقاصد عقلانی به دین مرتبط می‌شوند و لازم است پایگاه جدید و واحدی در تفسیر امور فوق ارائه گردد تا هماهنگی و تکامل تعبد تحقق یابد. لذا با تحلیل نظام حجیت بر اساس فلسفه نظام ولایت بنحواجمال این بخش نیز به پایان می‌رسد.

فصل اول

نسبت فقه به دین



فصل اول:

نسبت فقه به دین

(دین حداکثر، پایگاه طرح ضرورت فقه احکام حکومتی)

۱/۱: آسیب‌شناسی فرهنگی فتاوای اکابر قوم در حوادث اجتماعی در

قرن اخیر

بحث باید و نباید، بحث از احکام تکلیفی و احکام عمل است. احکام عمل و احکام شرعی را «فقه یا دانش مذهبی» می‌نامند. انسان در فقه، مناسب زندگی را بر اساس دین می‌فهمد؛ یعنی نسبت به کارهایی که مورد رضایت خدای متعال است و باید انجام دهد؛ آگاه می‌شود و همچنین به کارهایی که مورد رضایت خدای متعال نیست و نباید انجام دهد، نیز آگاه می‌گردد.

با توجه به تعریف فوق از فقه و مسئله اقامه نظام الهی و مبنا قرار گرفتن «خواست» خدای متعال در جریان احکام الهی در نظام؛ باید «فقه» بعنوان ابزار هماهنگی در رفتارهای اجتماعی حضور یابد. برای تحقق این امر، می‌بایست حکم وحدت کلمه مسلمین روشن شود و مشروعیت نظام از طریق شرع قاعده‌مند گردد. برای بررسی این نکته، ابتدا آسیب‌شناسی را از فتاوای اکابر قوم در حوادث اجتماعی آغاز می‌کنیم.

آنچه قطعی است؛ علماء شیعه در قبل و بعد از انقلاب اسلامی، نسبت به بعضی از حوادث اجتماعی دارای اختلاف نظر شدیدی بوده‌اند. اختلاف علماء در قضیه مشروطه، اختلاف علماء در قیام بر علیه نظام پهلوی و اقامه حکومت اسلامی قبل از انقلاب و اختلاف علماء بر سر مسائل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی پس از انقلاب، نمونه‌های روشن و بارزی است که قابل

دقت، تأمل و همچنین مورد سؤال است.

در این مورد، اختلاف علماء در قضیه مشروطه و مسائل اقتصادی را بعنوان دو نمونه در عرصه مسائل اجتماعی بررسی و تحلیل می‌نماییم.

نمونه اول: مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی رضوان الله تعالی علیه، صاحب کفایه الاصول و از اعلام شیعه؛ قائل به دفاع از جریان مشروطه بودند و مخالفین مشروطه را مخالف با وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج) می‌دانستند، در حالی که همان زمان مرحوم حاج آقا سید محمد کاظم یزدی «زه» صاحب عروة الوثقی مخالف سرسخت مشروطه بودند. این دو موضعگیری اجتماعی از طرف دو نفر از اعلام شیعه در زمان واحد، نسبت به حادثه واحد برخاسته از دو حکم متغایر فقهی است که در آن دوره، موجب تشتت اجتماعی برای مردم شده است، این حادثه و نمونه آن را باید چگونه تحلیل کرد؟

دشمنان اسلام و خاصه جریان روشنفکری بیمار، با کمال بی انصافی با این حوادث بصورت سیاسی برخورد داشته و با اتهام بی دینی نسبت به علماء بزرگوار شیعه، برای این حوادث تحلیل سیاسی می‌کنند و با کمال تأسف در شرایط فعلی نیز این برخوردها شدت بیشتری پیدا کرده است. نسبت تبعیت از هوای نفس به فقیهانی که زیر پرچم اسلام به نورائمه اطهار (ع) استضاءه می‌کنند، هتک حرمت عالمانی است که متوسل به ساحت قدس اولیاء الهی هستند و اولیاء الهی نیز عهده‌دار پرورش، تهذیب نفوس و تکامل آنها هستند. بنابراین نقص و تشتت را نمی‌توان به شرع و اسلام برگرداند.

در هر حال این دو بزرگوار با هم اتفاق نظر نداشتند و اختلافشان موجب

تشتت در رفتار اجتماعی مسلمین شده بود، در حالیکه در همان زمان، پرچمداران کفر در اروپا با هم متحد بودند و قطعاً نمی‌توان اتحادشان را مبداء حقانیتشان دانست، ولی مسئله در این است که چه امری در جامعه کفر علت وحدت کلمه کفر شده است؟ به نظر می‌رسد؛ عامل وحدت کلمه کفار بعد از جریان رنسانس ناشی از ابزار تفاهم و فرهنگ مادی آنهاست که موجب شرح صدر للكفر در آنها گردیده است.

نمونه دوم - اختلاف نظر علماء در مسائل اقتصادی نظام نیز بسیار عمیق است که در عمل موجبات ملوک‌الطوایفی مذهبی را فراهم می‌سازد، در این قسمت به نظریات مختلف اقتصادی، در باب نظام اقتصادی اشاره می‌شود و در جمع‌بندی آسیب‌شناسی نظرات به ریشه‌های فرهنگی این نظرات اشاره می‌شود.

*- نظریه اول: در این نظریه برای امور اقتصادی اسلام، احکامی بیان می‌شود که به مجموعه احکام کلی «اخلاقی، تکلیفی و توصیفی» آن مکتب اقتصادی می‌گویند و تنظیمات اجرائی^(۱) جزء محدوده امور اقتصاد اسلام بحساب نمی‌آید.

ارزش مال را به کیفیت و چگونگی وسیله شدن آن برای رشد و تقرب الی الله می‌دانند و دلبستگی به آن را موجب ضرر و خسران می‌دانند. در تعریف و توصیف از مال از کیفیت حلال و حرام بودن آن صحبت می‌شود و مال را به

۱ - تنظیمات اجرائی دارای سه سطح خرد، کلان، توسعه هستند. بطور مثال اقتصاد در سطح خرد صحبت از امور ذیل می‌کند. ۱ - تنظیم وضع تأمین اعتبار ۲ - وضع تبدیل پول به کالا ۳ - وضع رساندن کالا به بازار توزیع ۴ - وضع بالا رفتن مصرف کالا ۵ - وضع کیفیت تخصیص ۶ - نحوه گردش اعتبارات

پرداختن خمس و زکات و خارج بودن از شبهات مقید می‌کنند.

در احکام مال نیز قوانین و کیفیت گردش معاملات و شرایط متعاملین؛ مانند قانون بیع، مضاربه، شرکت، مساقات، مزارعه،... را بیان می‌کنند و تلاش می‌کنند که از داخل شدن ربا در سود و زیان معاملات جلوگیری شود. بر اساس این نظریه در مکتب اقتصادی سخن از «ارزش، چیستی و احکام» مال است، لذا تنظیمات اجرائی را از امور عقلانی دانسته و از دایره شرع خارج می‌دانند، همانطور که موضوع روش و منطق را عقلانی دانسته و مورد خطاب شرع نمی‌دانند.

※- نظریه دوم: قائلین به این نظریه علاوه بر بیان احکام کلی «ارزشی»، تکلیفی و توصیفی «اقتصاد اسلام»؛ قائل به دخالت در تنظیمات اجرائی نیز هستند. برای تصرف در تنظیمات اجرائی، استنباط مبنا از نظام احکام را لازم می‌دانند. بطور مثال عده‌ای «کار» را مبنای نظام احکام اسلام دانسته و بر آن اساس تنظیمات اجرائی را مشخص می‌کنند. بنابراین در اجرا با تعیین مبنا در نظام اقتصاد اسلام عمل به یک حکم به نفع احکام دیگر محدود می‌شود و گاهی نیز اجرای حکم خاصی نسبت به بقیه رونق بیشتری پیدا می‌کند. در این روش احکام جدیدی تشریح نمی‌شود؛ بلکه از ضریق استنباط مبنا برای نظام اقتصاد اسلام، تصرف در تنظیمات اجرائی انجام می‌گیرد. البته برای اینکار شرعاً ضعفی نمی‌بینند.

در این نظریه برای دستیابی به مبنا، اختلافاتی پدید می‌آید که از جهت روش قابل تحلیل نمی‌باشد لذا به بیان آن بدون تجزیه و تحلیل کفایت می‌شود.

الف - با این روش مبنای نظام اقتصاد اسلام با استدلال عقلی علت یابی می شود، لذا دچار اختلاف می گردند.

ب - علت یابی در احکام را قیاس و باطل می دانند، اما برای تشخیص حکمت از کلمات شارع بصورت ذوقی برخورد می شود و در آن منعی نمی بینند. بعبارت ساده تر این عده اساس یک دسته بندی بین احکام شرعی، برای نظام اقتصاد اسلام مبنا معرفی می کنند. یعنی با همین روش، عده ای «کار» را بعنوان مبنا معرفی می کنند و عده ای دیگر سرمایه را بعنوان مبنا معرفی می کنند. و گروه دیگر مجموعه عوامل کار و سرمایه، و ابزار را بعنوان مبنا ارائه می کنند.

*- نظریه سوم: در این نظریه در مباحث اقتصادی سخن را از مالکیت آغاز می کنند و جایگاه آنرا قبل از توزیع و بهره وری می دانند، عده ای مالکیت منابع طبیعی را متعلق به مردم دانسته و عده ای به دولت و دسته دیگر بخشی را به مردم، بخشی به دولت و بخشی را مشترک می دانند و همه این امور را در دایره موضوع شناسی دانسته و از حکم شناسی و دایره شرع خارج می دانند.

جمع بندی - همانطور که نحله های مختلف با تصرف در الزامات «قلبی»، ملوک الطوائفی مذهبی را ایجاد می کند، این اختلافات «فکری» در باب مسائل اقتصادی نظام، ملوک الطوائفی اجرائی را بوجود خواهد آورد و از آنجا که عمل نه توقف بردار و نه احتیاط بردار است؛ هر گروهی اعمال خود را به شرع نسبت می دهند و اعمال دیگران را نفی می کنند و موجب تشتت در رفتار جامعه می شوند.

البته ممکن است هر دسته ضعف نظریات خود را به بد پیاده شدن آراء خود

بدانند؛ اما نکته حائز اهمیت این است که شبهات منطقی این گونه تفکرات در جامعه رواج دارد و علماء قدرت پاسخ به آنها را ندارند لذا شبهات بفتح یک دسته جواب داده نمی شود و بقیه نیز به اسکات اجتماعی نمی رسند. این نظریات علت وجود و رواج شبهات بوده، لذا منطق و استدلال آنها قدرت پوشش و تفاهم فرهنگی را ندارد. یعنی کارآئی اجتماعی ندارند.

بر این اساس دشمن در راه باطل خود و در باب مسائل اقتصادی توانسته محدث حوادث فرهنگی باشد و مفاهیمی را طرح کند که نظام اسلامی قدرت پاسخگوئی هماهنگ به آنها را ندارد، لذا در تفاهم اجتماعی دچار برخورد انفعالی و موضعگیری متشت می شود، وجود انکار تشنت در جامعه و عدم پاسخ به مسائل مستحدثه با روش واحد، نشاندهنده تهاجم دشمن به فرهنگ مذهب است و کارآئی عینی ابزار و مقیاس روش تفاهم مسلمین، قدرت مقابله با آنها در افق مسائل اجتماعی و اقتصادی را ندارد.

۱/۱/۱- «ضعف فرهنگ متشترعه و ابزار تفاهم» عامل تشنت در

رفتارهای اجتماعی مسلمین

گرچه علم اصول موجود در متابله با روشهای صوفیگری، اخباریگری و عامه، در راستای اطاعت از خدای متعال موفق بوده است و متناسب با مراحل نیازمندیهای اجتماعی توانسته است؛ وظیفه خود را انجام دهد اما همین ابزار در قرن اخیر و بعد از پیروزی انقلاب نتوانسته است؛ وحدت کلمه را در جامعه شیعیان بوجود آورد^(۱) و وظیفه اجتماعی خود را به انجام رساند. لذا

۱- وحدت کلمه ملت ایران در پیروزی انقلاب اسلامی بر مبنای جامعه شناسی الهی و فلسفه نظام ولایت قابل تحلیل است بدین معنا که با اصل بودن وصف سیاست نسبت به وصف فرهنگ و وصف

غفلت از باید و نبایدهای اجتماعی در فرهنگ و ابزار تفاهم، موجب عدم «وجود وحدت نظر» بر اساس مکتب متعالی اسلام شده است و همچنین باعث اختلافات مبنائی و تشتت در رفتارهای اجتماعی گردیده است. بنا بر این حکم وحدت کلمه مسلمین، به علت ضعف در ابزار تفاهم اجتماعی در فرهنگ شیعه بطور قاعده‌مند روشن نبوده و این اولین مسئله‌ای است که باید بدنبال پاسخ آن بود.

۱/۱/۱- ضرورت قاعده‌مند شدن مشروعیت در نظام

در فرهنگ شیعه، مشروعیت رفتار و اعمال مردم در دوران غیبت به تقلید از مرجعیت باز می‌گردد. اما در یک نظام الهی واحد با وجود تعدد مراجع و آزاد بودن مردم در تشخیص و تقلید از مرجع اعلم، مشروعیت در نظام تجزیه می‌شود.

مسئله این است که التزام قلبی و ایمانی به فتاوی مراجع و تقلید مردم از ایشان بوجود آمده و این التزامات مبدء وحدت رفتار مردم متناسب با فتاوی مراجع خودشان در نظام شده است، در حالیکه در یک نظام واحد، رهبری جامعه نمی‌تواند تعدد بردار باشد و لازم و ضروری است که هدایت جامعه بدست فقیه عادل باشد و جامعه با دستورات رهبری اداره شود، در چنین شرایطی بایست بررسی کرد که تکلیف اجتماعی و شرعی چه خواهد بود؟ التزام قلبی مقلدین در تبعیت از دستورات رهبری چگونه تحقق می‌یابد؟ قطعاً تویخ و تشویق‌های حکومتی نمی‌تواند مردم را وادار به تسلیم بودن کند.

این امر در شرایط فعلی بدترین شکل اختلال در نظام است؛ حال آنکه علماء حوزه بر اساس فقه موجود اختلال در نظام را مردود می‌شمارند. لذا چگونگی قاعده‌مند شدن مشروعیت در نظام از طریق شرع، دومین سوالی است که باید بدنبال پاسخ آن بود.

۱/۲- بررسی سه احتمال پیرامون جریان قدرت دین در جامعه

ابتدا در بحث قاعده‌مند کردن مشروعیت در نظام و تعیین منزلت فقه احکام حکومتی در این راستا، به بررسی سه دیدگاه در فهم از دین می‌پردازیم. برای انتقال سهل‌تر مطالب و پرهیز از مباحث عمیق فلسفی و مبانی جامعه‌شناختی حکومت، سخن را در این باب از کارائی و کارآمدی دین در جامعه آغاز می‌نماییم و در هر دیدگاه نیز ابتدا تعریف قدرت اجتماعی دین را مطرح کرده و پس از آن روش ترویج و تحقق دین و در پایان نسبت آن به «فقه موجود» بررسی می‌شود.

۱/۲/۱- دیدگاه اول: جریان کمی قدرت دین در جامعه

بر اساس این دیدگاه جریان کمی قدرت دین در جامعه؛ بمعنای بالارفتن تعداد معتقدین به خدا، تعداد مؤمنین و همچنین علاقه بیشتر مردم نسبت به عمل به مناسک دینی و مشارکت بیشتر مردم در کارهای خیر مانند؛ ساختن مساجد، تکایا، حسینیه‌ها، وقف کردن، صدقات دادن و... می‌باشد. بنابراین برای تحقق امور فوق باید انگیزه‌ها و اطلاعات و رفتار مردم، تقویت شود تا زمینه تصمیم و عمل برایشان فراهم گردد.

۱/۲/۱- بر اساس این نظریه ترویج جریان کیفی قدرت دین در جامعه؛
بوسیله علماء و از طرق زیر انجام می‌گیرد.

الف - با اقامه مجالس عزاداری و برپایی نماز جماعت و برپائی نماز جمعه و
امثال این امور انگیزه‌های دینی مردم شدید می‌شود.

ب - با حضور علماء بر سر منابر در تکایا و مساجد و طرح مسائل عقیدتی
اسلام؛ احکام اسلام؛ وقایع تاریخی اسلام؛ سطح اطلاعات مذهبی مردم بالا می‌رود.
ج - زندگی کردن و همنشینی علماء با مردم نیز رفتار عموم را تحت تأثیر قرار
داده و به زندگی آنها جهت می‌دهد.

اکثریت قریب به اتفاق مراجع و روحانیون در قبل از انقلاب دارای این دیدگاه
نسبت به جریان قدرت دین در جامعه بودند و بر همین شیوه در ترویج دین
تاکید داشتند.

۱/۲/۲- دیدگاه دوم: جریان کیفی قدرت دین در جامعه

جریان کیفی قدرت دین در جامعه، بمعنای مبارزه بر علیه مظالم
اجتماعی؛ برای پیاده شدن قوانین اسلام در جامعه است. بر اساس این دیدگاه
راههای رشد و تعالی مردم و کیفیت مبارزه بر علیه مظالم اجتماعی، جهت
پیاده شدن احکام اسلام در جامعه در سه حوزه سیاست، فرهنگ و اقتصاد در
چهارچوب، و مبانی و تعاریف کلاسیک موجود (دمکراسی یا سلطنت) انجام
می‌گیرد.

۱/۲/۲/۱- ترویج و تحقق جریان کیفی قدرت دین در صحنه سیاست

الف - علماء از طریق جلب آراء مذهبی مردم، با ابزار دمکراسی در مجالس
قانونگذاری حضور می‌یافتند.

ب - علماء با ارتباط و نصیحت به سلاطین آراء آنها را عوض می‌کردند.
ج: علماء با تأسیس تشکیلهای سیاسی و احزاب، بر علیه نظام مبارزه می‌کردند.

د: علماء با رهبری اعتصابات مردمی بر علیه نظام‌های طاغوتی به مبارزه منفی بر علیه آنها می‌پرداختند.

۱/۲/۲/۲- نشر و ترویج جریان کیفی قدرت دین در صحنه فرهنگ

الف - علماء با عضویت در مراکز علمی مانند عضویت هیئت علمی دانشگاهها سعی بر نشر معارف در بین روشنفکران داشتند.

ب - علماء با تأسیس مدارس مذهبی در چهارچوب وزارت آموزش و پرورش برای تربیت دینی نسل جوان می‌کوشیدند.

ج: علماء با حضور در رسانه‌ها یا اخذ مجوز برای نشریات و مجلات و نوشتن مقاله‌ها در مطبوعات رسمی کشور سعی بر دفاع از دین و آشنا کردن مردم با فرهنگ مذهب و تغییر در جهت افکار عمومی داشتند.

۱/۲/۲/۳- تحقق جریان کیفی قدرت دین در صحنه اقتصاد

با حضور متدینین در بازار، توان اقتصادی مسلمانان بالا می‌رفت.
اکثریت قریب به اتفاق روحانیون طرفدار انقلاب دارای این دیدگاه از جریان دین در جامعه بودند و علاوه بر تایید نظریه اول آنرا ناکافی دانسته و بر شیوه‌های جدید ترویج دین تاکید داشتند.

۱/۲/۳- دیدگاه سوم: جریان توسعه قدرت دین در جامعه

جریان توسعه و تکاملی قدرت دین در جامعه؛ بمعنای دفاع از کلمه توحید در درگیری دائمی بین کلمه کفر با کلمه اسلام است. با اقامه نظام الهی؛

دلبستگی‌ها حول بندگی خدای متعال بصورت منسجم نظام یافت و عامل توسعه قدرت اسلام در عینیت می‌گردد.

با ظهور انقلاب اسلامی در نظام سیاسی ایران، وجدان عمومی بشریت، تحول یافته و خوف و طمع ملل مسلمان جهان از توجه به دنیا، بطرف خدای متعال تغییر جهت داده است و مبنای نفوذ قدرت و پیدایش تمایلات از مبنای سلطنت و دموکراسی جای خود را به ولایت حقه و خلافت الهی داده است. کلمه توحید و خداپرستی در نظام مدیریت جهانی حضور پیدا کرده است. انشاء الله در این راستا پرچمداری توسعه و رشد و حل مشکلات حیات بشر بدست اسلام قرار خواهد گرفت. بنابراین می‌توان گفت که وقایع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بمعنای رخداد عظیمی در توسعه تکامل تاریخ است.

در این دیدگاه روش ترویج اسلام برای تحقق دفاع از کلمه توحید و توسعه قدرت نظام اسلامی عبارت است از:

۱- ایجاد حوادث در مقابله حادثه‌سازهای کفر جهانی در نظام موازنه قدرت برای اقامه و حاکمیت دائمی نظام اسلامی

۲- برنامه‌ریزی کلان برای توسعه «امنیت، تفاهم و تعاون» اجتماعی در جامعه

۳- تحقق عدالت اجتماعی بوسیله مدیریت دینی بجای مدیریت علمی موجود

حضرت امام خمینی (ره) پرچمدار این تفکر و دیدگاه بود و افراد مجدودی از علماء قبل و بعد از انقلاب نیز با ایشان در این طرز فکر همراهی

کرده‌اند. در هر حال با شروع نهضت و انقلاب اسلامی ایران، اکثریت قریب به اتفاق روحانیون و حتی مراجع عظام شیعه، در دفاع از انقلاب و نظام، به حضرت امام (ره) پیوستند و مدافع و حامی پرچم اسلام در مقابل پرچم کفر جهانی شده‌اند.

قطعاً تجزیه و تحلیل جامعه شناسانه سه تفکر فوق نسبت به جریان قدرت دین در جامعه و شیوه‌های برخورد هر یک با ترویج و تحقق دین نیازمند به مباحث عمیق فلسفه تاریخ، فلسفه جامعه‌شناسی و... بوده که مستلزم تدوین کتاب مستقلی در این حوزه می‌باشد.

اما آنچه از طرح این سه دیدگاه نیازمند به مباحث عمیق فلسفه تاریخ، فلسفه جامعه‌شناسی و... بوده و مستلزم تدوین کتاب مستقلی می‌باشد.

اما آنچه از طرح این سه دیدگاه در این فصل بیشتر مورد نظر بوده است، توجه به «لوازم عمکرد» احکام فقه موجود، نسبت به هر دیدگاه و تبیین منزلت فقه احکام حکومتی نسبت به مسئله ولایت اجتماعی است.

از زاویه نگرش دیدگاه اول؛ احکام فقه موجود، برای ترویج دین در جامعه کفایت می‌کند، زیرا تنها راه پیشگیری از مظالم خورد در جامعه، اصلاح تک تک انسانها و دعوت عموم مردم به انجام تکالیفشان می‌باشد.

این دیدگاه برای تکامل، دو حوزه مستقل و جدا از هم تعریف می‌کند؛ الف: تکامل معنوی. ب: تکامل مادی یا اجتماعی. در این دیدگاه سرپرستی تکامل معنوی بشر بعهده دین گذاشته شده و تکامل اجتماعی و مادی مردم بعهده عقل و عقلاء واگذار شده است و مردم بجزء انقیاد و رعایت انصاف در امور اجتماعی یا مادی وظیفه دیگری ندارند.

بر اساس این نگرش برای جامعه «هویت اعتباری» تعریف می‌شود و برای آن حقیقتی قائل نمی‌باشند؛ لذا در برخورد با مظالم اجتماعی از راهبردهای انسان‌شناسانه استفاده می‌کنند و آنها را به مردم توصیه می‌کنند، از طرف دیگر با یک درک غلط از فلسفه تاریخ، نسبت به موضوع انتظار؛ انتظار در شرایط منفی را به مردم توصیه می‌کنند که نتیجه آن چیزی جز سکوت در مقابل جباران و گردنکشان نمی‌باشد. این وعده، وظایف اجتماعی را به ظهور حضرت ولی عصر (عج) ارجاع می‌دهند.

از زاویه نگرش دیدگاه دوم؛ احکام فقه موجود برای ترویج دین در جامعه، بصورت مشروط کفایت می‌کند. در توضیح دواعی این نگرش لازم است به چند نکته اشاره شود. برای جریان احکام در جامعه و تحقق دین، دو دسته موانع وجود دارد. الف: اختیارات سوء انسانها. ب: مظالم اجتماعی حکومتها.

اولاً: در این دیدگاه برای اصلاح وضع انسانها، راهبردهای انسان‌شناسانه دیدگاه اول را عملی، مفید و مؤثر می‌دانند. در ثانی؛ بر اساس این دیدگاه ریشه فساد موجود در هر جامعه وضع قوانین درونی نظام بر می‌گردد، لذا برای اصلاح وضع جامعه، حضور فقهاء و علماء اسلام را در صحنه‌های اجتماعی، برای پیشگیری از مظالم اجتماعی لازم می‌دانند. کیفیت این حضور نیز بستگی به شدت و ضعف ادراک از تأثیر حکومتها در رفتار عینی مردم دارد. از زاویه این دیدگاه کیفیت حضور علماء در نظام به سه صورت ذیل تبیین و استدلال می‌شود:

الف - نظارت فقهاء بر وضع قوانین

ب - دخالت فقهاء در تصویب قوانین

ج - بدست گرفتن زمام امور کشور بوسیله فقیه عادل برای پیاده کردن

احکام اسلام

در هر صورت در این دیدگاه، در مسئله حکومت و امر اداره، تعریف روشن دینی ارائه نشده است؛ بلکه مسئله حکومت از باب حاکمیت و سلطنت تعریف شده است و هر حاکمی که مقید به پیاده کردن قوانین شرع باشد؛ در رسیدن به حکومت و گرفتن زمام امور منعی نمی بینند. لازمه مبنای این نگرش آن است که فقهاء، مؤمنین و حتی افرادی بدون شرط عدالت می توانند زمام حکومت و اداره نظام را بدست گیرند.

اختلاف علماء در کیفیت مبارزه بر علیه کفر و نفاق و همچنین شکستهای پی در پی نهضت های مردمی به رهبری علماء در مقابل ساختارهای مدیریتی، و راهبردها و رویکردهای علمی کفار؛ نشانگر عدم کفایت فقه موجود در ریشه کن کردن مظالم اجتماعی و تحقق احکام اسلام بر این مبنا است.

از زاویه و نگرش جریان توسعه قدرت دینی، احکام فقه موجود، برای ترویج دین در جامعه کفایت نمی کند. برای تبیین بیشتر این نظریه توجه به نکات ذیل قابل دقت و تأمل است.

۱ - خدای متعال از همه انبیاء و اولیاء الهی در دفاع از کلمه توحید و مبارزه بر علیه کفر، شرک، و نفاق عهد و پیمان گرفته است و در ادامه امامت تاریخی نبی اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت، پرچمدار این مبارزه در زمان غیبت، فقهاء عظیم الشان اسلام می باشند. و اگر ملتی به ندای فقیه زمانش در

اعتلای کلمه توحید لیبیک گفته و تولی پیدا کند؛ وظیفه مبارزه و اقامه نظام الهی
بعهدۀ آنها خواهد بود.

۲- با تحقق نظام اسلامی، مبنای نفوذ قدرت در جامعه شناسی از دموکراسی و
سلطنت؛ جای خود را به خلافت الهی داده است و مسئله ولایت الهی
اجتماعی در منزلت اعتقادات مطرح می شود که شعبه ای از ولایت مطلقه
نبی اکرم (ص) است که باید معروض مباحث توحید، معاد، نبوت، عدل و
امامت مورد بحث قرار گیرد.

۳- وظیفه عالمان شیعه برای مدیریت امت اسلامی و ریشه کن کردن مظالم
اجتماعی، در منزلت جدید و تعبد مرتبه بالاتر؛ به بلوغ اجتماعی خود رسیده
است و فهم از عدل و ظلم اجتماعی، نیازمندی جدید امت اسلامی است که با
استضائه از فرمایشات معصومین علیهم السلام بدست می آید. بوسیله استنباط
اصول کلی اداره نظام و ترسیم استراتژی درگیری با نظام کفر مدیریت امت
اسلامی برای تحقق عدالت اجتماعی محقق می شود این امر مسئله ضرورت
تأسیس فقه احکام حکومتی را روشن می سازد.

۱/۳- توسعه تکاملی قدرت دین در جامعه و منزلت فقه احکام
حکومتی نسبت به مسئله ولایت اجتماعی

بر اساس دیدگاه سوم؛ می بایست مسئله پاسخگویی به مسائل و
موضوعات مستحدثه در شرایط اضطراری جای خود را به پاسخگویی
معضلات و مشکلاتی که در نظام الهی دهد.

۱/۳/۱- بررسی رابطه دین با برنامه

وحدت برنامه، بمعنای ترسیم جامعه شناسانه از وضعیت «موجود،

مطلوب و انتقال» در یک نظام است که یا حول کلمه اسلام سامان یافته و یا حول کلمه کفر سامان می یابد.

جامعه مانند فرد، دارای یک ارگانیسم زنده است که به طرف تکامل در حرکت است. در وحدت ترکیبی جامعه، مجموعه ای از عوامل حضور دارند که می توان متغیر اصلی آن را دین قرار داد تا دنیای مردم را رهبری کند و یا بالعکس متغیر اصلی آن را می توان دنیا قرار داد تا دین مردم را رهبری کند.

اما هیچکس برای ساخت یا شناخت یک مجموعه واحد، دو متغیر اصلی معرفی نمی کند؛ علاوه بر این که دو متغیر غیر وابسته بهم نیز در یک مجموعه تعریف نمی شوند؛ زیرا مجموعه عوامل در یک نظام، از یکدیگر تأثیر می پذیرند و متغیر اصلی هم تعیین کننده میزان نسبت تبعیت بقیه متغیرهاست.

در جامعه دین از دنیا جدا نبوده و هر یک بر دیگری اثر می گذارد و از آنجا که فرآیند و نتیجه در جامعه، دارای یک منتهی است و تکامل جامعه در فرآیند تعریف می شود، نمی توان تکامل را جدای از هم معرفی کرد، چنانکه در نظریه اول برای امور دینی مردم تکامل معنوی و نیز برای معیشت مردم تکامل مادی تعریف می کرد.

هرگاه رفاه دائم التزاید در برنامه، بعنوان متغیر اصلی در تکامل جامعه معرفی شود، تمایلات و تقاضاهای مادی و دنیائی مردم در مجموعه متغیر اصلی قرار گرفته و اراده های مؤمنین و تقاضاهای آنها در یکی وحدت نظام یافته منحل می شود.

در اینصورت نیازمندیها، مبتلا به ها و پیدایش موضوعات، به تبعیت از

ساختارهای موجود و برای دنیا و رشد دنیائی توصیف می‌شوند و این همان محقق اسلام آمریکائی است.

با توجه به ضرورت و محور بودن مسئله تکامل در امر برنامه‌ریزی و توسعه، دین متکفل تکامل حیات بشر است. انسان نیز بعنوان یک موجود «مختار» در دار تکلیف و امتحان باید بتواند در حل و عقد امور کلی جامعه تصمیم بگیرد، در اینصورت صلاح و فساد، طاعت و عصیان انسانها در امور جامعه از حضور آنها در امور فردی و خرد بسیار حساستر می‌شود، لذا دخالت دین در سعادت اجتماعی بشر و عدل و ظلم اجتماعی ضروری‌تر می‌باشد. دین تکامل حیات و سعادت بشر را به مناسک عدل و ظلم «فردی»، تخصیص نزده و مناسک عدل و ظلم «اجتماعی» را نیز ارائه کرده است.

۱/۳/۲- فقه احکام حکومتی ابزار قاعده‌مند کردن نسبت برنامه به دین
ترسیم مطلوبیتهای نظام الهی و سیر تکامل قدرت جامعه ایمانی در هدایت و کنترل عینیت، باید منسوب به دین باشد. و از آنجا که قدرت دولت و نظام، در موازنه محدود است؛ تعیین اولویتهای متناسب با سیر مطلوبیتهای موضوع برنامه‌ریزی دینی قرار می‌گیرد. و لازم است که احکام و مناسک این اولویتهای از دین استنباط شود. علم اصول فقه احکام حکومتی، ابزار قاعده‌مند کردن نسبت برنامه به دین است.

انبیاء عظام الهی با آوردن معجزه، توانستند دین را به تفاهم عرفی برسانند. همانطور که حضرت موسی (ع) با تسلیم کردن سحره فرعون، به معجزات الهی توانست مردم را به پرستش خدای متعال دعوت کند و بر فرعونیان غلبه کند. حضرت عیسی (ع) نیز با تسلیم کردن اطباء یونان توانست

مردم زمان خودش را به خدا پرستی دعوت کند. بنابراین در زمان غیبت و شرایط جدید اداره نظام؛ باید علماء بتوانند در سطح خودشان دین را به تفاهم عرفی برسانند. فقهاء عظام شیعه باید با تکیه بر قدرت اسلام و تولی به حضرت ولی عصر (عج) توانند حجیت برنامه را نسبت به دین با تأسیس علم اصول فقه احکام حکومتی تمام کنند. پس از قاعده‌مند شدن نسبت برنامه به دین و پذیرش علماء نسبت به آن، مردم نیز تسلیم قوانین نظام الهی می‌شوند و بدین ترتیب مشروعیت در نظام به شرع نسبت می‌یابد. همانگونه که در قبل از انقلاب فقهاء عظام، متناسب با مراحل رشد، با قاعده‌مند کردن دین، در مقابل حوادث زمان خودشان ایستاده‌اند.

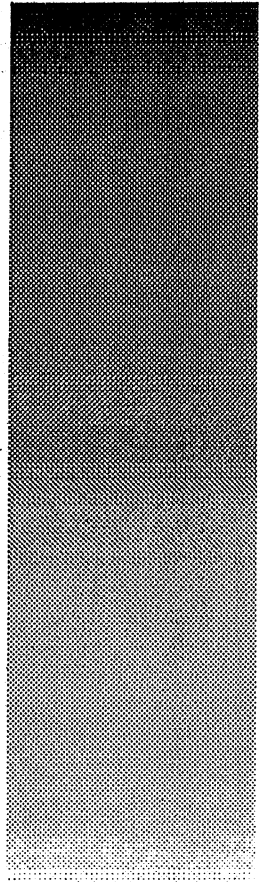
براین اساس امر برنامه ریزی اجتماعی را نه می‌توان به کارشناسان، و متخصصین علوم حسی واگذار کرد و نه می‌توان بابرخورد ساده با روایت و آیات، ماشین امضاء کارشناسان نظام شد.

با تأسیس علم اصول فقه احکام حکومتی نسبت برنامه به دین، قاعده‌مند می‌شود و «قوانین نسبیّت حاکم بر جریان رشد» یا کلمات وحی مبنای مدیریت علمی دینی قرار می‌گیرد.

فصل دوم

قاعده مند کردن

تعریف فقه



فصل دوم

بررسی چند احتمال پیرامون قاعده‌مند کردن تعریف فقه

بدنبال آسیب‌شناسی فرهنگی در فتاوی‌ای اکابر قوم در حوادث اجتماعی و روشن شدن منزلت فقه احکام حکومتی نسبت به مسئله ولایت اجتماعی در فصل اول؛ در این فصل آسیب‌شناسی را به درون علم اصول موجود معطوف کرده و بحث را دنبال می‌کنیم.

* مقدمه: ضرورت قاعده‌مند کردن تعریف فقه

غرض از قاعده‌مند کردن تعریف فقه، تعیین جایگاه فقه در بین بقیه معارف است. در تعیین جایگاه هر علم، از حدود آن علم نسبت به بقیه علوم بحث می‌شود. هرگاه برای تعیین این حدود، قاعده‌ای تحویل داده شود؛ قطعاً اختلافات اصولی صاحبان آن علم نیز از بین می‌رود.

اختلاف بر سر تعریف و حد آن، موجب عدم تفاهم اجتماعی در آن علم می‌شود. مثلاً در فلسفه، نسبت به تعریف هستی اختلاف شده است. عده‌ای قائل به اصالت وجود، عده‌ای قائل به اصالت ماهیت هستند، در حالیکه هر دو دسته با یک تعریف از علم - بمعنای کیف نفس - مدعی راهیابی به واقع هستند. طبیعی است که در چنین وضعیتی، تفاهم بین این دو دسته از بین می‌رود. لذا آسیب‌شناسی را در فقه از تعریف آن آغاز می‌نماییم تا در نتیجه به وحدت کلمه مسلمین در نظام صدمه وارد نشود.

۲/۱- بررسی چهار احتمال پیرامون قاعده‌مند کردن تعریف فقه

شاملترین تقسیم، برای فقه سه موضوع ذیل است:

۱- حکم (فقه) ۲- موضوع (موضوع فقه) ۳- ابزار (ابزار فقه).

قاعده‌مند کردن تعریف فقه؛ بمعنای داشتن قاعده‌ای است که مرز «حکم بمعنای باید و نباید» و مرز «موضوعات فقه بمعنای موضوع متعلق حکم» و مرز «ابزار فقه بمعنای نسبت بین حکم و موضوع» را مشخص نماید.

۲/۱/۱- احتمال اول: استقراء عرفی پایگاه تعریف فقه (نظر رایج در حوزه‌های علمیه) و بررسی اشکالات آن

الف - حد فقه: تعیین حد فقه در این احتمال، یک امر استقرائی است و «عرف طرف خطاب شارع»، ممیز و تشخیص دهنده باید و نبایدهاست، یعنی مجتهد با ارتکازات عرفی، به کتاب و سنت مراجعه می‌کند و بعد از فحوص و یأس، هر جا امر و نهی‌ای را دید جزو بخش تکلیف می‌آورد و بقیه امور نیز از دایره تکلیف و فقه خارج می‌باشد.

بر این اساس حد فقه؛ یعنی دستور و تکلیف، بصورت عرفی و با روش استقرائی از منابع تعیین می‌گردد. این تفحص استقرائی عرفی در تشخیص تکلیف و باید و نباید، نظر مقبول و رایج در حوزه‌هاست.

ب - حد ابزار: گرچه مباحثی در تعیین حد ابزار، در تعریف علم اصول موجود مطرح می‌گردد. مانند اینکه بحث از امارات یا ظن انسدادی داخل یا خارج علم اصول است. اما در نهایت؛ بحث از حد ابزار را به اجمال گذرانده و در پایان اینگونه نتیجه می‌گیرند که هر امری، در استنباط و در فهم از دستورات واسطه قرار گیرد داخل در علم اصول می‌باشد.

ج - حد موضوعات: موضوعات را به سه دسته ۱- مستنبطه ۲- ساده ۳- پیچیده و تخصصی قابل تقسیم است. حد موضوعات مستنبطه؛ مانند حد باید و نباید با استقراء عرفی بدست می‌آید. اما حد موضوعات ساده یا عرفی و حد

موضوعات پیچیده و تخصصی، بدلیل تغییر و تبدیلهشان، به عقلاء واگذار می‌شود که عهده‌دار تکامل مادی و اجتماعی مردم هستند. لذا این امور از دایره و محدوده شرع، خارج بوده و نیازی به تعیین حد برای آنها وجود ندارد.

۲/۱/۲- احتمال دوم: استقراء نقلی پایگاه تعریف فقه

الف - حد فقه: در این احتمال حد فقه به خواست خدای متعال بازگشت می‌کند. هر جا خداوند مصلحت دیده امر کرده و هر جا مصلحت نبوده، نهی کرده است؛ یعنی دایره و محدوده تکلیف و باید و نباید، همان دایره و محدوده خواست خدای متعال است. اوامر و نواهی خدای متعال از طریق وحی بما می‌رسد و فقه از امور منقول بوده؛ لذا مجتهدین با استقراء در کلمات شارع محدوده تکالیف را تعیین می‌کنند. دخالت دادن هر امر عقلایی دیگر برای تعیین حد فقه در این احتمال نفی می‌شود و تعیین حد فقه منحصراً به استقراء مجتهدین در کلمات شارع بازگشت می‌کند.

ب - حد ابزار: حد ابزار در این احتمال از حد باید و نباید تبعیت می‌کند. همانطور که محدوده تکالیف به خواست خدای متعال بازگشت می‌کند؛ محدوده تفاهم نیز به خواست او بر می‌گردد و از آنجا که راه دستیابی به خواست مولا از طریق کلمات وحی و امور نقلی است، در تعیین حد ابزار نیز باید استقراء در نقل بوسیله مجتهدین انجام گیرد.

ج - حد موضوعات: چون احکام ناظر بر موضوعات هستند، پس موضوعات از باید و نبایدها جدا نبوده و حد موضوعات هم مانند حد فقه در این احتمال تعیین می‌شود.

۲/۱/۳- احتمال سوم: طبقه‌بندی عقلی پایگاه تعریف فقه

در این احتمال حد فقه، حد ابزار و حد موضوعات، هر سه؛ به خواست خدای متعال بازگشت می‌کند. خدا هر جا که مصلحت دیده است، امر کرده و هر جا که مصلحت نبوده؛ نهی کرده است. همچنین ابزار و موضوعات تابع تکالیف و باید و نبایدها هستند؛ اما این کار باید با یک روش ساده انجام نمی‌گیرد و نیاز به تلاش نظری است. و نقلی بودن فقه کفایت نمی‌کند. تلاش عقلانی در محدوده وظایف مجتهد است و نباید در این امور برخورد عوامانه کرد و تکیه به استقرار عرفی در شأن کار فقیه نیست؛ بلکه با ارائه یک طبقه‌بندی عقلانی در اوامر و نواهی، - بعد از تفکیک آنها از موضوعاتشان - برای تعیین دایره و محدوده خواست خدای متعال، بسراغ کلمات آمده و «حد فقه، حد ابزار و حد موضوعات» را تعیین می‌نمایند.

۲/۱/۴- احتمال چهارم: حدود معرفتی پایگاه تعریف فقه

این احتمال حدود معرفتی را بعنوان پایگاه، تعریف فقه بیان می‌کند، به ناچار باید بحث با مباحث کلامی دنبال شود.

ولایت تکوینی در امور مربوط به ایجاد و خلق عالم بوده و هست و جریان لطف و عنایت حضرت حواز طریق ولایت نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (صلوة الله علیهم اجمعین) بر همگان جاری می‌گردد و همه طاعات بوسیله شفاعت ایشان مقبول درگاه احدیت قرار می‌گیرد. «بکم فتح الله و بکم یختم» و نظام تکوین عین نظام ولایت نبوی (ص) و مظهر جریان ولایت ربوبی است.

ولایت تشریحی نشانگر تناسب بین امور در نظام تکوین بوده و مفسر

عدل است. تشریح ابزار ولایت نبوی (ص) و طریق جریان ولایت ربوبی است. لذا حدود معرفتی در علم کلام، حدود خواست و مشیت بالغه الهی است؛ چون وقتی افعال تکوینی از ظلم تنزیه و به وصف عدل متصف می‌شوند؛ یعنی تشریح در عالی‌ترین سطح ملاحظه شده است. بنابراین تکوین از تشریح بریده نمی‌باشد لذا حدود معرفتی از دایره فقه خارج بوده و تعیین‌کننده حد فقه و حاکم بر آن است.

تصرفات انسان، تحت سیطره و ولایت ربوبی الهی بوده و از نظام تکوین خارج نمی‌باشد و تکویناً بیان تناسب بین امور و رفتار انسان در جهت غائی؛ نشانگر تشریح نسبت به انسان است. و باید بتوان تمام تصرفات انسان را در منزلت خلافت اجتماعی از ظلم تنزیه نمود و وصف عدل نسبت داد. و از این پایگاه، برای تمام تصرفات، در نظام ولایت حدود معرفتی وجود دارد که آنها حد فقه را معین می‌کنند.

۲/۲- بررسی اشکالات و دلائل رجحان احتمالات

۲/۲/۱- اشکالات احتمال اول

اشکال اول: عرف طرف خطاب شارع چگونه قدرت فحوص و یأس را برای تشخیص دستور و تکلیف دارد؟ آیا مجتهد با تکیه بر ارتکازات عرفی، در ملاحظه ظهور کلمات و تمسک به اصل برائت در اصل صدور؛ می‌تواند اعلام کند که دستورات و تکالیف در محدوده استقراء عرفی است؟ آیا این کار اجمال و اجمال در تعیین حد فقه نمی‌باشد؟ آیا دقت و تلاش عقلانی؛ در ملاحظه لوازم کلام شارع برای تعیین حدود تکالیف و دستورات از وظایف مجتهدین نمی‌باشد؟

حتماً با ملاحظه لوازم عقلی «دستورات و تکالیف»، دستورات و تکالیف دیگر نیز فهمیده می‌شود و دایره تکالیف و باید و نبایدها توسعه و ضیق پیدا می‌کند. البته منظور از دقت نظر در فهم حدود تکالیف و باید و نبایدها، دخالت دادن عقل در کشف علت و ملاکات احکام نیست بلکه دخالت دادن ابزار، در فهم حدود باید و نبایدهاست.

اشکال دوم: بر اساس منطق صوری، نمی‌توان حدود علوم را از داخل همان علوم بدست آورده و اخذ کرد. بلکه حد هر علم، در علم شاملترش تعیین می‌شود و در خود علم از موضوع و عوارض ذاتی آن بحث می‌شود. بر این مبنا اگر از حد یک علم، در خود آن علم صحبت شود؛ لازم است از سایر علوم نیز در آن علم بحث شود که بدین ترتیب باید طبقه‌بندی در علوم نفی کننده؛ و یا مبتلا به تسلسل شوند و یا اینکه احاله به مجهول دهند و این امور قطعاً باطل است.

اشکال سوم: صحبت از محدوده یک علم، بمعنای تعیین جایگاه آن در طبقه‌بندی علوم است؛ یعنی این علم باید در کدام بخش قرار گیرد و این کار احتیاج به استدلال نظری دارد. اما اگر کسی دقت نظری را در تعیین حد علوم نپذیرد و قائل به بداهت در تعیین حد فقه بشود، به ناچار باید حد فقه به بداهت از هستی بازگشت می‌کند، زیرا فلسفه از اصل هستی و حد هستی سخن می‌گوید، در اینصورت فلسفه بر فقه حاکم می‌شود. بر این امر دو اشکال وجود دارد.

الف: چگونه فلسفه با یک طبقه‌بندی بدیهی می‌تواند برای همه علوم تعیین جایگاه کند و حال آنکه خود مدعی دقت‌های نظری است.

ب: اگر حد فقه به حد هستی بازگشت کند، مرز بین علم فقه و علم فلسفه از بین می‌رود و با عدم تشخیص این مرز، عملاً فقه در فلسفه منحل می‌شود و با این انحلال، عقل بر فقه حاکم می‌شود. حال آنکه عقل در جای دیگر به رسالت انبیاء اعلام نیاز کرده است و این امر استغنائی از وحی را بدنبال دارد و باطل است. علاوه بر این فقه، از امور نقلی بوده و نمی‌توان حد آنرا در بداهت‌های فلسفی جستجو کرد.

۲/۲/۲- اشکالات احتمال دوم

اشکال اول: بازگشت حد فقه به خواست و مشیت خدای متعال کاملاً حرف درست و منطقی است؛ اما اینکه حد فقه یک امر صددرصد نقلی است تا بازگشتش به استقراء باشد، قابل تأمل است؛ زیرا بررسی حد فعل و مشیت بالغه الهی، هم عقلاً و هم نقلاً در علم کلام انجام می‌گیرد.

اشکال دوم: روش تعیین حد فقه، بدلیل نقلی بودن فقه نباید مطلقاً به استقراء بازگشت کند به این دلیل که با انحصار روش تعیین حد فقه به استقراء؛ هرگونه تلاش عقلی در این باب نفی می‌شود و این امر نیز قابل تأمل است.

اشکال سوم: آیا دقت عقلی در ملاحظه لوازم کلام و در محدوده ابزار، موضوع تکلیف مجتهدین نمی‌باشد؟ آیا دخالت ابزار در فهم از کلمات هم قیاس و باطل است؟ آیا اگر با ملاحظه لوازم کلام در تعیین حد تکالیف، بتوان دستور و تکالیف دیگری را نیز فهمید و این کار انجام نگیرد، اهمال و ضربه به تعبد نخواهد بود؟ البته همانطور که باید از قیاس در کلمات وحی پرهیز نمود، باید از اجمال و اهمال نیز پرهیز شود و در تعبد نسبت به کلمات، ساده و عوامانه برخورد نکرد.

۲/۲/۳- اشکال احتمال سوم

در این احتمال و یا روش خاص، موضوعات را از موضوع اوامر و نواهی عقلاً جدا کرده و برای اوامر و نواهی طبقه بندی عقلانی ارائه می دهند و سپس بسراغ کلمات برای تعیین حدود اوامر و نواهی می روند. نکته قابل تأمل این است که در هر طبقه بندی به شیوه منطقی یک نحوه ارزش گذاری - یابه دلیل عقلی یا به دلیل حسی - حاکم می گردد و این ارزش گذاری در یک نظام فکری خاص انجام می گیرد: یعنی عملاً با پیش داوری، بسراغ کلمات برای تعیین حدود تکالیف می روند. و این کار یک «قیاس عقلانی خطابی» بوده و از قیاسهای متداول بسیار بدتر است، زیرا پیش داوری در زیر بنای فقه انجام گرفته است. در این احتمال؛ اگر مواد طبقه بندی را نیز از خارج موضوع اوامر و نواهی شارع بدست آورند، عملاً کلمات وحی را تفسیر مادی نموده اند. خارج بودن این روش از تعبد در فصل سوم؛ تحت عنوان تعریف خروج از تعبد به تفصیل بررسی می شود.

۲/۲/۴- دلایل رجحان احتمال چهارم

نکته اول: موضوع «باید و نباید» بدلیل نقلی بودنش صرفاً یک بحث فقهی نبوده؛ بلکه در علم کلام و در عالی ترین سطح از آن بحث می شود و همچنین «حدود معرفتی» بدلیل اثبات آنها بوسیله استدلالهای عقلی، عقلانی محض؛ نبوده بلکه در بسیاری از موارد «حدود معرفتی» از طریق امور نقلی استدلال و اثبات می شوند، همانطور که از آیه «إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» درباره تنزیه ظلم از فعل حضرت حق استناد می شود.

نکته دوم: قاعده مند شدن تعریف فقه به حدود معرفتی، بمعنای یک

نحوه پیش داوری عقلی در علم فقه نمی باشد، در پیش داوری و قیاس، عقل جانشین وحی قرار می گیرد؛ اما با توصیف و بیان یک حکم معرفتی در تعیین حدود خواست خدای متعال قیاس انجام نمی گیرد. زیرا وقتی در یک حکم معرفتی گفته می شود، ظلم را از فعل خداوند تنزیه کنید، بمعنای اشراف عقل بر فعل و خواست خدا و تنزیه حقیقتی نسبت به فعل خدا نمی باشد؛ بلکه تنزیه نسبت به معرفتهائی است که موضوع کلام قرار گرفته اند.

نکته سوم: در علم اصول موجود نیز به نکته دوم توجه شده و حدود معرفتی در علم اصول موجود در بسیاری از موارد بکار رفته است، از آن جمله امور ذیل است.

الف: «قبح عقاب بلا بیان»

ب: عدم احتیاط بعد از فحص و یأس

ج: امتناع تقویت مصلحت

د: قاعده لطف و...

نکته چهارم: فقهاء عظیم الشان برای استنباط احکام شرعی با زوش موجود در حوزه های علمیه، تسلط بر بعض از علوم مانند صرف، نحو، معانی، بیان، منطق... و آشنائی با معارف برای مسئله تفقه را نیز کافی می دانند اما این امر کافی نبوده و تسلط بر علم کلام در حد اجتهاد به عنوان مقدمه اجتهاد لازم است. و ضرورت این مسئله در مباحث آتی بیشتر روشن می شود.

۲/۳- قاعده‌مند کردن تعریف فقه بر اساس حدود معرفتی (احتمال

چهارم)

با تبیین حدود معرفتی، بعنوان پایگاه تعریف فقه در علم کلام، در احتمال چهارم سعی می‌شود این معنا را در شاملترین تقسیمات فقه بنحو قاعده‌مند تبیین شود.

۲/۳/۱- مراتب تولی به معارف، پایگاه حد فقه

خد فقه، بدلیل وجود مراتب در نظام، یک مسئله تشکیکی بوده و نمی‌تواند دارای سطح یکسان باشد. متناسب با مراتب نظام، ادراک از معارف در آن مراتب متفاوت است و باید و نباید و تکالیف هر سطح از نظام نیز تابع سطوح معارف در نظام تعیین می‌شود.

بر این اساس متناسب با مراتب تولی نسبت به معارف برای «مردم»، علماء و نظام رهبری (امراء) سه سطح از تکالیف طرح می‌شود. با بیان دو نمونه سعی شده است سطوح معارف و تشکیکی شدن تکالیف در فقه، بطور اختصار روشن شود.

نمونه اول - درباره ارتقاء ظرفیت ایمان حضرت سلمان (رض) تا آخرین درجه ایمان است.

الف: سطح اول تولی حضرت سلمان (رض) نسبت به معارف: در وقتی که حضرت سلمان غلام یک زن یهودیه بودند، دو سبد خرما خدمت وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت نبی اکرم (ص) آوردند و در همان حال، برای رؤیت مهر نبوت، دور وجود رسول خدا (ص) می‌چرخیدند؛ در این سطح برای تشرّف به دین مبین اسلام، نیازمند رؤیت مهر نبوت حضرت بودند و

اولین تکلیفشان نیز گفتن شهادتین بود.

ب: سطح دوم تولی حضرت سلمان (رض) نسبت به معارف: بعد از آزاد شدن حضرت سلمان (رض)، خدمت رسول الله (ص) رسیدند و برای خدمت به اسلام، اعلام آمادگی کردند. در این سطح همعرض بقیه یاران و اصحاب قرار گرفتند و لذا برای فهم معارف و عمل به تکالیف در منزلت بقیه صحابه از محضر رسول مکرم اسلام (ص) استفاده می نمودند.

ج: سطح سوم تولی حضرت سلمان (رض) نسبت به معارف: بعد از سالها دفاع از اسلام حضرت سلمان (رض) به کمال ایمان رسیدند و در سطح عالی نسبت به ائمه اطهار (ع) تسلیم محض بودند. در این سطح برای بالا رفتن ظرفیت عقل و فهمشان به آن بزرگواران توسل می جستند تا بتوانند از آنها کسب معرفت نمایند؛ قطعاً تکالیف در این سطح، برای ایشان بسیار سخت تر و مشکل تر بوده و مخصوص خودشان بوده است.

نمونه دوّم - درباره ارتقاء ظرفیت فهم انسان متناسب با سیر مراحل بلوغ عقلانی اوست.

مرحله اول - فهم از توحید برای کودک دبستانی، بمعنای یکی بودن خدا و متعدد نبودن خداست.

مرحله دوّم - فهم از توحید برای جوان بالغ و متدین بمعنای احدیت خدا است؛ یعنی خدا موضوعاً تعددبردار نیست.

مرحله سوم - فهم از توحید برای انسان چهل ساله مهذب، تنزیه فهم خود از معنای احدیت خدا است زیرا در نهج البلاغه امیر مؤمنان علی (ع) می فرمایند: «کمال توحیده نفی صفاته عنه».

در هر دو نمونه ذکر شده، مراحل و مراتب تولی به معارف بخوبی روشن است و در نمونه اول؛ با بیان نسبت معارف به تکالیف مسئله بیشتر واضح گردید.

مراتب تولی به معارف در نظام، دارای سه سطح ذیل بوده و هر یک بطور اختصار تعریف و ارائه می شود.

الف - کلام بر اساس تفاهم عمومی جامعه ب - کلام بر اساس تفاهم تخصصی در جامعه ج - کلام بر اساس تفاهم تکامل تاریخی در جامعه
در تولی مرتبه نازله به معارف در نظام اجتماعی؛ باید بحث اعتقادات را از امور عقلی محض و مشترکات آغاز نمود. این مشترکات عقلی، پایگاه تفاهم عمومی قرار می گیرند.

در تولی مرتبه بالاتر به معارف در نظام اجتماعی؛ می بایست بحث اعتقادات را از امور عقلی و نقلی آغاز کرد و باید با تکیه به متیقن های دینی و استدلالهای عقلی، برای تولید علوم کاربردی و پیش فرض تئوریهای در علوم، اصول موضوعه تعیین شود، زیرا غرض و مقصد در تفاهم تخصصی، تصرف کردن در عینیت و همکاری در ساخت تمدنهاست.

در تولی مرتبه عالی به معارف در نظام اجتماعی، باید اعتقادات از امور «نقلی محض» آغاز شود و اصل فهم و کیفیت جریان آن باید با تولی به معصومین صلوة الله علیهم اجمعین بدست آید.

تأسیس علم اصول فقه احکام حکومتی بر اساس حدود معرفتی در این سطح بدست آمده و سپس، بسراغ فرمایشات شارع رفته و هدایت فرهنگی عینیت بدست فقه مجمد و آل محمد (ص) سپرده می شود.

بنابر آنچه گذشت؛ حد فقه متناسب با مرتبه تولی در معارف تعیین می‌شود.

۲/۳/۲- توسعه تعبد عقل حد ابزار فقه

در فصل اول، ضرورت رسیدن به تعبد مرتبه بالاتر برای اقامه نظام الهی در عمل عینی بیان گردید. مسئله اقامه کلمه توحید، تعبد توسعه یافته تر عقلی را می‌طلبد. بنابراین در این قسمت ابتدا به بررسی رشد و کمال عقل، سپس به «منزلت کلمات وحی» در ارتقاء رشد فکری و عقلانی بشر اشاره می‌شود و متناسب با مراتب کمال اجتماعی، نحوه استزائه عقل از کلمات وحی روشن گردد. در این راستا حد منطق و ابزارسازی انسانها، به توسعه تعبد عقل در مسیر تکامل بازگشت می‌کند.

۲/۳/۲/۱- اختلاف در ادراکات بشری

هرچه دقت نظر در ادراکات بشر (غیر معصوم) بیشتر می‌شود، اختلاف در آن واضحتر می‌گردد. منسجم‌ترین مفاهیم، با دقت مجدد قابلیت اختلاف دارند. هر مفهوم و یا حتی نظام مفهومی در اطلاعات بشری، اعم از «متردات» یا «نسبت بین آن» و یا «کارآمدی آن» متناسب با مراحل رشد و کمال تغییر می‌کند و با تغییر در ظرفیت رشد و کمال قوه فهم، انسجام مفاهیم گذشته از بین می‌رود و نظام مفاهیم جدید با انسجام بهتر بدست می‌آید.

«نقص و کمال» در مسئله رشد، فرض داشته و اگر انسان در ادراکاتش دقت نکند جامعه و دیگران دقت تأمل خواهند کرد و بدین صورت نقص و کمال ادراکات روشن شده و اختلاف وضوح می‌یابد. در صورت پذیرفتن نقائص، مفاهیم تکامل می‌یابند و در صورت اصرار بر آنها انسان دچار تناقص می‌شوند

و با تعصب نسبت به دسته خاصی از مفاهیم، در هر عصری از تاریخ که ملاحظه شود شکست انسان حتمی خواهد بود.

بنابراین پیدایش گمانه‌های ساده؛ ایجاد نسبت‌های مجموعه‌ای؛ و تغییر دز نسبتها و توسعه آنها متناسب با جریان کمال در همه شئون بشر امکان دارد و علم تدریجی الحصول بشر، ادراکات مطلق تحویل نمی‌دهد زیرا ادراکات مطلق از آن خروج موضوعی دارد. البته ادراکات بشری می‌تواند جهت واحد داشته باشد و برای فهم در جهت واحد، ارتقاء ظرفیت پیدا شود.

با فرض تکامل و توسعه متناسب با سیر مراحل تاریخ، وحدت و کثرت موضوعات، توسعه می‌یابد و ظرفیت ارتباط بالا می‌رود، بر این مبنا توسعه ارتقاء ظرفیت فهم نیز؛ بمعنای بالا رفتن وحدت و کثرت ارتباط با موضوعات معنا می‌شود. ارتقاء در جهت الهی، منوط به توسعه در التزام و ارتقاء سطح تقوا از فردی به اجتماعی و از اجتماعی به فرهنگی است. تقوای فرهنگی ارتباط دهنده و مجرای هر نحوه موضعگیری اجتماعی به دین است. از اینرو نمی‌توان هر نسبتی و نسبت دادنی را به دین پذیرفت.

۲/۳/۲/۲- کلمات وحی قوانین حاکم بر جریان رشد

در مقابل ادراکات بشری، کلمات وحی وجود دارد. هرچه دقت در آنها بیشتر شود، «تلائم» و «وحدت و کثرت» ادراکات بیشتر ظاهر شده و ادراکات درخشان‌تر می‌شود و ظرفیت عقل و قوه فهم در استضائه از کلمات نیز بیشتر می‌گردد. در صورت رشد و کمال عالم و انسجام بیشتر؛ وحدت و کثرت فراوانتری از این کلمات نمایان می‌شود؛ زیرا کلمات وحی قوانین حاکم بر جریان رشد هستند.

هرچه ارتباطات اجتماعی ارتقاء یابد و موضوعات جدیدتری پیدا شود، دامنه‌های جدیدی نیز از عدل و ظلم نسبت به موضوعات بوجود آمده و با مراجعه به ما انزل الله احکام موضوعات جدید هم به دست می‌آید. لذا اگر در زندگی اجتماعی حوادث تازه‌ای بوجود بیاید، بمعنای نقص در کلمات وحی نبوده و نباید کلمات وحی، به زندگی روزمره و حوادث اجتماعی تأویل بشود، بلکه وحی قدرت نورانی ساختن جمیع مراتب کمال را دارد.

۲/۳/۲/۳- مکانیزم توسعه تعبید عقل

توسعه تعبید عقل، در نظام ولایت تحقق می‌یابد و اگر اراده بر همه مراتب نیت، «انگیزه، تعقل و رفتار» حاکم باشد، با تعیین وجه پرستش بنحو الهی یا شیطانی، انگیزه و نظام حساسیت جهت خاص می‌یابد. «توسعه تعبید» بمعنای شدت انگیزه و بالا رفتن وحدت و کثرت است؛ یعنی انگیزه نسبت به موضوعات متنوع‌تری حول محور تعبید حساس‌تر شود و از آنجا که انگیزه بر قوه فهم و حرکت سنجشی حاکم است، «توسعه تعبید» طریق منطق‌سازی برای توسعه فهم و توسعه ارتباطات می‌شود.

بنابراین بالا رفتن وحدت و کثرت مادی در تمدن بشری، مبدأ توسعه ادراکات در فهم از خطابات نمی‌باشد و تکامل ادراکات نظری بشر، نیز عامل تکامل و توسعه ادراکات برای فهم بیشتر از کلمات وحی نمی‌باشد؛ بلکه توسعه تعبید عقل، تابع تسلیم‌تر شدن اراده و ایمان است و متناسب با مراحل تکامل تاریخ، و رشد و ظرفیت ایمانی بشر نسبت به انبیاء و اولیاء الهی، استنباط و فهم از این طریق توسعه روش کامل‌تر می‌گردد.

البته توسعه روش بمعنای حفظ ابزار یا ترمیم آن نیست؛ بلکه اهتمام به مذاقه

جدید در تعبد و «کارآمدی ابزار» است و شرط درخشش ادبیات متشرعه، عدم تنسک در ابزار و رأی خود است و با ابزار مرتبه قبل مرتبه بالاتر تعبد در عینیت را نمی‌توان بررسی کرد، مهم‌تر آن است که باید با ابزار جدید بر ولایت کفر غلبه کرد و سبیل کفر بر مسلمین را مسدود نمود.

۲/۳/۳- تولی اجتماعی به اولیای تاریخی پایگاه پیدایش حد

موضوعات فقه

مجموعه موضوعاتی که فرض عدل و ظلم در آنها راه داشته باشد و در مسیر نیازمندیها و تکامل بشر بوجود آید، از نظام ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی خارج نبوده و دین به عنوان قوانین و نسبت حاکم بر نسبت رشد آنها را بیان کرده است؛ زیرا خدایی که تکامل حیات بشر را به عهده دارد؛ منزله از عدم بیان مناسک زندگی در مسیر تکامل تاریخ بشر است.

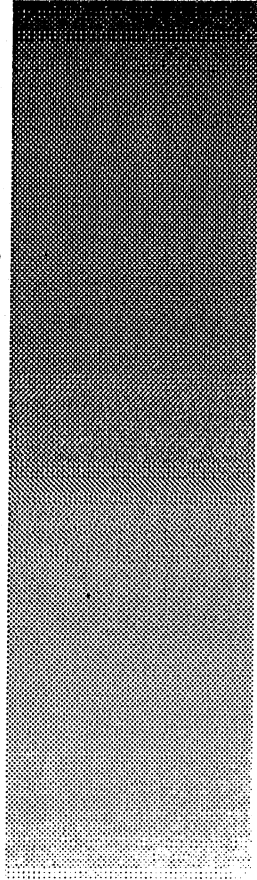
از طرف دیگر پیدایش موضوعات، متقوم به نیازمندیهای اجتماعی و الگوی مصرف جامعه است و سرپرستی الگوی مصرف جامعه، نیز به عهده ولی اجتماعی است؛ اما ولایت اجتماعی در اسلام مشروط به رهبری سیاسی و آراء مردم نمی‌باشد؛ بلکه در ایجاد حوادث در نظام موازنه قدرت بین کلمه اسلام و کلمه کفر، به اولیای تاریخی تولی دارد. فهم از عدل و ظلم موضوعات اجتماعی نیز عامل دیگری در تولی به قوانین حاکم بر نسبت جریان رشد و کلمات وحی است و این امر موجب هدایت نیازمندیهای جامعه می‌گردد.

لذا معادلات متناسب برای ترجمه نیازمندیهای نظام به موضوعات جدید، بر اساس «احکام توصیفی، احکام تکلیفی و احکام ارزشی» شرع موضوعیت می‌یابد. و حد موضوعات اسلامی در نظام الهی بر اساس تولید این معادلات

شکل می‌گیرد و هدایت کیفی آنها به عهده قوانین شرع است. بنابراین حد
موضوعات در عالیترین منزلت به معارف الهی، در سطح تفاهم تکامل تاریخی
جامعه بر می‌گردد.

فصل سوم

توسعه تقنین
ابزارهای تخاطب
پایگاه توسعه تعبد



فصل سوم

توسعه تقنین ابزارهای تخاطب پایگاه توسعه تعبد

۳/۱- اصول عام اولیّه تعبد در مسئله روش تفقه

کلمات وحی بین خدا و بندگانش حجّت است و باید در فهم از کلمات وحی کمال دقت عقلانی انجام گیرد و در جریان این دقت و تأمل از ابتدا تا انتها، باید تسلیم بودن عقل به کلمات وحی اثبات شود.

انسان در عمل تفقه اش باید به رسالت انبیاء خاصه نبی اکرم (ص) اعتراف کند و باید بداند که هر خلافتی در جهت بندگی او و در تبعیت از او با تولی در نظام ولایت و ربوبیه الهی حاصل می شود.

بر همین اساس جهت حاکم بر روش تفقه؛ فقهاء عظیم الشان اسلام، بندگی خدای متعال بوده و مقصدشان از رجوع به کلمات دستیابی به فرمان الهی بوده است و از این رو مواد موضوعات و مسائل را در روشن فهم، از کلمات وحی بدست می آوردند و هرگز از مقدمات حسی یا اخلاق عقلی، در مواد منطقشان استفاده نکردند و نظام ارزشی مادی بمعنای تمایل به لذات را مبنای اخلاقشان قرار نداده اند.

مجتهد مخلص باید تعبد به کلمات وحی را سرلوحه تفقه اش قرار داده و تقوا و انضباط و پرهیز از استغنائی از وحی را در جمیع مراتب فعالیت فرهنگی اش رعایت کند با این مقدمه سه اصل زیر را می توان نتیجه گرفت.

الف - تعبد به کلمات وحی، بدلیل احتیاج بشر به رسالت انبیاء بوده و بشر در هیچ زمینه ای از وحی مستغنی نیست. پس ایمان به کتاب و سنت بعنوان یک ضرورت و اصل اول است.

ب- ایمان و تعبد به این کلمات نباید بصورت عوامانه باشد؛ بلکه باید تعبد با کمال دقت و تأمل انجام گیرد. پس تعقل و حرکت سنجشی در جهت تسلیم شدن به کتاب و سنت بعنوان یک تخصص اصل دوّم است.

ج- موضوع تفقه «تخاطب و تناهم» با شارع است، پس «کلمات وحی» بعنوان حجت بین خدا و بندگان اصل سوّم است.

۳/۱/۱- تعریف خروج از تعبد

هرگاه آثار وحی، در شمار و همعرض سایر موضوعات قرا گیرد و بر اساس ادراک از اشیاء و موضوعات (اصالت حس یا اصالت عقل) به کلمات وحی نظر شود؛ پسند افراد بر وحی تحمیل می شود و در این صورت شخص از تعبد خارج و مبتلاء به «تفسیر به رأی» می شود.

البته تحمیل پسند فرد بر وحی؛ بمعنای حکومت و اشراف بر وحی بنحو حقیقی نیست؛ بلکه فرد با خروج از تعبد در منزلت خلافت یا نیابت خود تغییر جهت داده و موجب بُعد منزلت او از رحمت الهی می گردد.

«کلمات وحی» در منزلت اشراف نسبت به همه موضوعات قرار دارد، اما در اعداد بقیه موضوعات قرار دارد لذا هرگاه در نظام ساخته شده ذهنی افراد محور اصلی در تفسیر و مهم از خطابات قرار بگیرد، مصادیق بارز «تعبدون ما تحتون» در امر تفقه خواهد بود، زیرا در این صورت مناسک و راه پرستش در فهم از خطابات، از وحی گرفته نشده و منجر به استغنائی از وحی می شود.

اصل قرار گرفتن نظام ساخته شده ذهنی در امر استنباط به معنای طبقه بندی کردن موضوعات با شیوه منطقی (اصالت حس یا اصالت عقل) است که آنها را

در اهم و مهم کردن و ملاحظه نسبت بینشان ارزش گذاری کرده و سپس برای تفسیر و فهم بسراغ خطابات شارع می روند.

اصل قرار گرفتن نظام ساخته شده ذهنی در امر استنباط به معنای تنظیم نظامات و کشف مبنا از رساله های عملیه بنحو غیر قاعده مندی می باشد؛ که در این صورت نظام ارزشی شارع عملاً مؤید نظام ارزشی آراء خود می گردد. بررسی و تحلیل خروج از تعبد موارد فوق در احتمال سوم آمده بود.

برای روشن شدن تعریف خروج از تعبد، به نمونه ای که در جامعه امروز ما بسیار متداول و شایع شده است؛ اشاره می شود. برخورد روزنامه نگاران نسبت به کلام حضرت امام (ره) یا فرمایشات مقام معظم رهبری نمونه بارز عمل به شیوه مذکور در امر استنباط است؛ یعنی با انتخاب جمله ای از ابتدای کلام و جمله ای از وسط و جمله ای از آخر و یا با بزرگ و کوچک نمایش دادن فرمایشات آنها در صفحات اول روزنامه ها، دست به تأویل فرمایشات بزرگان می زنند. اختلاف در کیفیت تیر زدن در روزنامه ها، حکایت از آن دارد که هر روزنامه با طبقه بندی موضوعی خودش بسراغ سخنرانیها و بیانات می رود و چیزهایی را که متکفل سیاق کلام است، قیچی کرده تا بتواند آن کلمات را در نظام منطقی خود تعریف کنند و بنابر این با این کیفیت برخورد در مرتبه اول سخن این بزرگواران را خودشان تفسیر کرده و سپس این بیانات را وسیله اثبات نظام ارزشی خود قرار می دهند و در عمل با این شیوه، سیاق اصلی کلام عوض می شود.

با تغییر «اسم، فعل و حرف» معنا عوض می شود و تحریف در کلمه انجام می گیرد؛ اما با تصرف در پاراگرافها با این شیوه، سیاق و مقاصد تغییر

می‌کند و مصداق «یحرفون الکلم عن مواضعه» تحقق می‌یابد.

بنابراین هرگاه عقل بخواهد بدون ملاک حجیت، علل جعل خطابات را بفهمد؛ یعنی شارع را از مقام بیان دستور و تکلیف کنارگذازده و خود را حاکم نموده است. و در فهمیدن علل جعل خطابات لازم است به مجموعه مقاصد شارع در جعل هر حکم یا بعض احکام یا کل آن آگاه باشد و این امر برای غیر معصومین (ع) ممتنع است لذا این امر، قیاس بمعنی ااعم بوده و نتیجه‌اش استغنائی از وحی و عدم احتیاج به رسالت انبیاء است.

قیاس بصورت‌های متنوع در یک نظام می‌تواند انجام گیرد که بطور تفصیلی راه‌های انحرافی در فهم از خطابات دوره‌های مختلف مباحث^(۱) دفتر فرهنگستان علوم اسلامی نقد و بررسی شده است و در این مقال بطور فشرده و تیتروار فقط به ذکر آنها بسنده می‌شود.

۱- سرایت حکم. یک موضوع به موضوع دیگر، بدلیل مشابهت، استحسانات، مصلحت‌اندیشی، و تأویل ذهنی

۲- تأویل حسی دین از طریق شناخت عرفی موضوعات احکام شرعی.
(این بند در فصل چهارم بطور مشروح بررسی می‌شود.)

۳- استنباط نظام یا مبنا برای نظامات اسلام بدون مستند خطابی از شرع، مانند استنباط مبنای کار یا سرمایه برای نظام اقتصاد اسلامی؛ سپس بر اجرای احکام اقتصاد اسلام مشروط به مبنای استنباط شده تلاش شود.

۱- راه‌های انحرافی در فهم از خطابات در دو مجموعه مستقل ذیل تدوین شده است.

۱- کتاب اجتهاد از نشریات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

۲- کتاب فقه سنتی از نشریات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

۴- بر مبنای فلسفی و اخلاق خاص، برای توسعه جامعه و کمال انسان
تئوری تکامل ارائه شود و در آن برای دین، تعریف و جایگاه معین شود. بدین
وسیله از جمع بین امور حسی، نظری؛ و روحی برای اصل دین بیان علت
می‌کنند (تأویل مادی و دینامیزم قرآن).

۳/۲- توسعه روش پایگاه توسعه تعبد

صحت و سقم استدلال‌ها با روش و منطق انجام می‌گیرد، اما گاهی نیز
خود «منطق» و یا «روش» موضوع کلام قرار می‌گیرند و از آنجا که کار اصلی
مجتهدان، ساخت منطق ریاضی تعبد در عمل استنباط است؛ در این قسمت
به ساخت روش یا ابزار محاسبه تفقه مجتهدین دقت می‌شود.

مجتهدین در روش فهم و موضوع «تخاطب و تفاهم» به سه مقوله الف -
روش ب - مواد ج - جهت توجه دارند؛ و سعی دارند هر یک را در عمل
استنباط قاعده‌مند نمایند و این کار با عمل بکارگیری و تطبیق قواعد به مسائل،
تفاوت بسیار دارد. و عرف نیز از طریق مواد به جهت توجه می‌کند و به ابزار
نظر آلی دارد، چون عرف نیازمند به دستیابی به نظام ارزشی و مقاصد است و
نظام ارزشی نیز بر روی مواد؛ و موضوعات مأموریه آمده است.

۳/۲/۱- اصول زیرساخت روش

در ابتدا روش را از مواد در هر سطح جدا کرده و دو دسته، موضوعات
قابلیت لحاظ پیدا می‌کند.

الف - موضوعات تفاهم (روش)

ب - موضوعاتی که در مخاطب و تفاهم، موضوع کلام شارع و مخاطبین

قرار می‌گیرد (مواد)

آنچه در کلام شارع موضوع امر و نهی قرار می‌گیرد، موضوعات مأموّره در مخاطب و تفاهم است (مواد)، مانند نماز، روزه، حج، جهاد، و... اما وسائل خطابی که برای انتقال نظامی از موضوعات، ابزار واقع می‌شود، موضوع مورد دقت مجتهدین می‌باشد؛ مانند امر، نهی، شرط، وصف، عام، خاص، مطلق، مقید،... به این موضوعات، موضوعات تفاهم (روش) گفته می‌شود.

اگر موضوعاتی که موضوع امر و نهی شارع (مواد) هستند، در ابتدا مورد مذاقه عقلی قرار بگیرند و سپس طبقه‌بندی شوند، آنگاه برای فهم از خطابات بسراغ کلمات وحی بردند، این عمل، قیاس بوده و خروج از تعبد است که قبلاً به آن اشاره شد. چون در اینصورت نظام ارزشی و منطقی آنها بر کلمات وحی حاکم می‌شود. اما اگر در ابتدا طبقه‌بندی نسبت به «موضوعات مخاطب و تفاهم» انجام گیرد، در دایره تکلیف مجتهدین بوده و عمل استنباط بنحو قاعده‌مند انجام می‌گیرد. لذا توسعه در طبقه‌بندی و قاعده‌مند کردن ابزار مخاطب، پایگاه توسعه تعبد در امر تفرقه است.

۳/۳- سطوح دلالت در مخاطب و تفاهم

حالاً که دایره و قلمرو دایره تکلیف مجتهدین محدود به موضوعات مخاطب و تفاهم گردید در این بخش سعی شده است سطوح دلالت مورد دقت قرار گیرد.

دلالت در هر مخاطب و تفاهمی در سه سطح قابل بررسی است:

الف- «علائم لفظی یا کتبی» که وسیله انتقال مفاهیم بین متکلم و مستمع

در فعل خطاب و مخاطب هستند.

ب - «معانی و مفاهیم» که وسیله انتقال مقاصد بین متکلم و مستمع در فعل خطاب و مخاطب هستند.

ج - «مقاصد یا نظام ارزشی» که وسیله تصرف در اراده‌ها در فعل خطاب و مخاطب هستند.

دلالت کلمات در «سطح تبعی»، وجود حقیقی دارند و تابع نسبتی است که در جمله برایش ایجاد می‌شود. در خطابات، مفهوم کلمه به نسبت از مفهوم نسبت در جملات اثر می‌پذیرد.

ب - دلالت معانی و مفاهیم در «سطح تصرفی»، وجود حقیقی دارند؛ مدلول کلمات نسبتی را بین نسبتها برقرار می‌کنند تا مقصد متکلم به مخاطب منتقل شود. مجموعه‌سازیه‌های علم نحو، معانی و بیان حکایت از چنین دلالتی دارد و با قدرت تغییری که در کلمات در این علوم از آن صحبت می‌شود، بهره‌وری از معانی کلمات تغییر می‌کند. مانند با تقدم و تأخر کلمات در معناها و مفاهیم تغییر حاصل می‌شود.

دلالت مقاصد و نظام ارزشی در سطح محوری نیز وجود حقیقی دارد. برای تصرف در اراده‌ها و تغییر نظام ارزشی مخاطب سه سطح ذیل قابلیت لحاظ دارند.

الف: تصرف در نظام حساسیت مخاطب

ب: تصرف در نظام اطلاعات و نسبییت (تکیف، تبدل و تمثیل) مخاطب

ج: تصرف در نظام افعال خارجی و موضعگیریه‌های مخاطب

۳/۳/۱- ضرورت ارائه مقالات در اهداف عالی

نتیجه هر خطاب و مخاطبی حتماً یک نحوه تفاهم و ایجاد رابطه است.

ارتقاء این رابطه و تفاهم نیز به تبع تکامل تعبد است. یعنی خطاب کننده (شارع) قدر و اندازه هر چیزی را متناسب با مقصد و کمال و نظام ارزشی مورد نظرش تفصیلاً بیان می‌کند و خطاب شونده (بنده) نیازمند به فهم و صحت کیفیت موضع‌گیریهایش نسبت به موضوعات است و در نهایت باید بتواند و کارآئی آنها را در کمال و رشد و قرب خود کنترل کند. حال اگر موضوع تکامل تعبد، در ارتقاء تفاهم هدف قرار گیرد؛ برای ایجاد اهداف عالی یا نظام ارزشی حاکم بر سیر تکامل، ارائه مقالات ضرورت می‌یابد. در اهداف نازله، که شارع هم فصیح و هم بلیغ است، مرادش را با بکارگیری کلمات و جملات کوتاه و اضافات محدود می‌فهماند و کلام محدود برای اهداف نازله کفایت می‌کند؛ اما در اهداف عالیّه نزول «کتاب» لازم و ضروری است.

بنابراین بررسی مقالات در موضوع تفقه؛ یعنی «تفاهم و تخاطب» نسبت به بررسی مفردات مقالات تقدم منطقی پیدا می‌کند.

۳/۳/۲- تفاوت ابزار مفاهمه با مفاهیم ابزاری

تا کنون دو نکته روشن شده است ۱- موضوعات تخاطب و تفاهم بعنوان قلمرو و محدوده تکالیف مجتهدین معلوم گشت. ۲- اولین طبقه‌بندی نسبت به ابزار یا وسائل خطاب انجام گرفته است.

الف - دلالت کلمات

ب - دلالت مفاهیم

ج - دلالت مقاصد

در این بخش سعی می‌شود و تفاوت ابزارهای مفاهمه با مفاهیم ابزاری و حساسیت هر یک در نظام دلالات بیشتر تبیین شود.

در استفاده از کلمات، یادگیری الفبای زبان (علائم صوتی و کتبی) ضرورت دارد، طبقه‌بندی و قاعده‌مند کردن ترکیب آواها و صداها و حروف و ارائه قواعد صرفی اولین مرتبه نازله اهتمام به تعبد در روش است.

در استفاده از دلالت مفاهیم نیز تحصیل علوم نحو، معانی، بیان لازم می‌شود. طبقه‌بندی و قاعده‌مند کردن کیفیت بهره‌وری از کلمات، دومین مرتبه اهتمام به تعبد است. به قواعد این سطح ابزارهای مفاهمه گفته می‌شود.

در استفاده از دلالت مقاصد توجه به ابداع احتمالات در ملاحظه لوازم عقلی خطابات لازم است. طبقه‌بندی و قاعده‌مند کردن احتمالات از قاعده‌مند کردن آواها (الفبای یک زبان) و قاعده‌مند کردن تغییر کلمات در جملات (نحو، معانی، بیان) بمراتب حساستر و مهمتر است. به این دسته از «مفاهیم، مفاهیم ابزاری» گفته می‌شود.

توسعه تعبد در این سطح، وقتی حاصل است که بتوان مفاهیم ابزاری را از نظام ارزشی جامعه خوب تفکیک نمود و بین تجلیها و تحقیرها در هنر و موضوعاتشان جدائی انداخت تا مذاقه بیشتری در اختیار قرار گیرد. مراتب حساسیت در هنر مذهبی در موضوعات حرص نسبت به دنیا و موضوعات ایثار نسبت به آخرت، در جامعه بوسیله مفاهیم ابزاری نشان داده می‌شود. البته قاعده‌مند کردن مفاهیم ابزاری بمنزله دستیابی به قواعد هنری عرف نمی‌باشد، زیرا هنر هر قوم به نظام ارزشی جامعه خودش متقوم است. اما طبقه‌بندی آنها در منزلت روش به نفس «مفاهمه با شارع» متقوم است. زیربنای ارتقاء تفاهم نیز توسعه ارتباط یا توسعه تولی در نظام ولایت است. از این رو ولایت و ربوبیت مطلقه خدای متعال و تولی بندگان به او زیربنای توسعه

تفاهم و مخاطب قرار می‌گیرد. توضیح بیشتر این بخش به فصل هفتم موكول می‌گردد.

۳/۳/۳- «محوری، تصرفی، تبعی» بودن سطوح دلالات

در این قسمت با اثبات اصل بودن دلالت مقاصد، نسبت به دلالت مفاهیم؛ محوری بودن این سطح تمام می‌شود و همچنین با اثبات اصل بودن دلالت مفاهیم نسبت به دلالت کلمات، تصرفی بودن این سطح نیز تمام می‌شود، لذا دلالت کلمات در سطح تبعی خواهد بود.

۳/۳/۳/۱- دلیل اصل بودن دلالت مفاهیم نسبت به دلالت کلمات

در ترجمه یک لفظ از زبانی به زبان دیگر (مفردات) اصل بودن دلالت مفاهیم نسبت به دلالت الفاظ یا کلمات واضح می‌شود. معنای ترجمه این است که مفهومی را که بوسیله یک لفظ خاص در یک زبان ادا می‌شود بتوان با لفظ دیگری در زبان دیگری که دارای همان معنا است ادا کرد. اگر الفاظ نسبت به مفاهیم در ترجمه، اصل باشند؛ چه اتفاقی می‌افتد؟ در اینصورت باید رعایت آوا در انتقال معانی مقدم قرار گیرد. یعنی در زبان فارسی اگر در یک لفظ دو تا سین بکار رفته است، در امر ترجمه این لفظ به زبان انگلیسی باید دو تا S بکار برده شود. قطعاً این کار با تعریف ترجمه که انتقال معنا است سازگار نمی‌باشد. بنابراین مفاهیم نسبت به کلمات محور بوده و در تفاهم به آنها قید می‌زند.

۳/۳/۳/۲- دلیل اصل بودن دلالت مقاصد، نسبت به دلالت مفاهیم

در ترجمه مقالات، محوری بودن دلالت مقاصد نیز واضح می‌شود. این بحث را با یک مثال دنبال می‌کنیم. یک قطعه شعر حافظ را در نظر بگیرید؛

مفردات آن شعر را براحتی کسانی که اهل زبان فارسی هستند یا زبان فارسی را یاد گرفته‌اند؛ می‌فهمند، مانند «گل»؛ «می»، «شراب»؛ اما آیا به مقاصد و اغراض حافظ نیز منتقل می‌شود؟ حتماً نه. چرا؟ بطور کلی مسئله آموزش قطعه‌های ادبی؛ اشعار؛ و ادبیات یک قوم در درون همان قوم برای ترجمه مقالات بزرگان همان قوم لازم و ضروری است.

در ترجمه مقالات به بیان کیفیت ترکیب سازی و مجموعه سازی متکلم و اضافات خاص وی پرداخته می‌شود تا مقاصد او روشن شود. در اینصورت فرهنگ حاکم بر مقالات ترجمه شده و آموزش داده می‌شود. البته در صورتی که فرهنگ مخاطب از فرهنگ متکلم ضعیف‌تر باشد، هیچکس با آموزش یا ترجمه به مقاصد و فرهنگ عالی‌تر منتقل نمی‌شود، همانطور که در ترجمه کلام حضرت امام (ره) و انتقال واژه شهادت به ادبیات و فرهنگ مادی غرب بسیاری از مترجمین دچار بن بست^(۱) شده و در نتیجه در مقالات عین واژه شهادت را بکار برده و استعمال نمودند.

۱- دفتر انتشارات فرمایشات امام رحمة الله علیه احتمالات مختلفی را که برای ترجمه کلمه شهید به انگلیسی مطرح بود؛ بررسی کرد و در نهایت در ترجمه آن به بن بست رسید. احتمالات مختلف در ترجمه واژه شهادت عبارت بودند از:

- ۱- شهید را به انتحار ترجمه کنند که یک امر ضد ارزشی و انسانی در نظر غربی‌ها بود.
- ۲- شهید را به کشته‌های در راه مذهب معرفی کنند که آنها کشته‌های صلیبی را مذهبی می‌دانند و آنها را ضد آزادی و عدالت سیاسی و فرهنگی می‌شناسند، لذا این هم معنای منفی دارد.
- ۳- شهید را کشته عدالت معرفی کنند، اما غربی‌ها عدالت را از مفاهیم مذهبی نمی‌دانند و ربط عدالت و مذهب برای آنها روشن نیست.

۴- برای شهید تعریف عرفانی کنند که غربی‌ها ادراکشان از عرفان، تصرفات خارق العاده هندوها است.

۳/۴ - مراحل ساخت روش

در تمام مراحل ساخت روش؛ باید تفکیک موضوعات تفاهم از موضوعات مأمور به رعایت شود. و عمل قاعده‌مند کردن نیز بوسیله طبقه‌بندیها در روش آغاز می‌شود. و سپس با مجموعه سازی و ملاحظه جهت دنبال می‌گردد.

مرحله اول (جهت‌گیری): در این مرحله ابزار مفاهمه عمومی، در ۲۷ سطح از «اسلامی اسلامی اسلامی» تا «الحادی الحادی الحادی» طبقه‌بندی می‌شود، نتیجه این کار عدم خروج از مسئله تعبد است. با معرفی اضداد، از تخاطبهای الحادی در میدان تکلیف جلوگیری شده و از دخالت نظام ارزشی غیر شرعی در نظام ارزشی شارع ممانعت می‌شود.

با این مقایسه‌ها و سنجش‌ها قدرت تمیز و حساسیت ذهن افزایش پیدا کرده و به تعبد توصیف حساس داده می‌شود زیرا در منزلت نظام روش در مقیاس جدید باید قرار بگیرد و از وحدت و کثرت انحرافات نظام یافته جلوگیری کند.

مرحله دوم (تئوری سازی): این مرحله دارای سه گام است.

گام اول - بعد از طبقه‌بندی اولیه در ابزار مفاهمه عمومی؛ بصورت خیلی کلی و انتزاعی اصول مفاهمه را ملاحظه نموده و اقسام آن بیان می‌شود.
گام دوم - برای برطرف کردن نقص اصول مفاهمه عقلی بسراغ «خطابات شارع» رفته و کیفیت مفاهمه شارع را بدست می‌آورند. در این گام قدر متیقن‌هایی از شرع در باب روش بدست می‌آید.

گام سوم - نسبت‌هایی که از شرع در باب روش اخذ شده، برای

مجموعه‌سازی در گام سوم اصل قرار داده و مدل و مجموعه جدید بدست می‌آید؛ لذا بعنوان روش مفاهمه شارع می‌توان به او نسبت داد، قطعاً مجموعه و مدل در این قسمت، از طبقه بندی اولیه و تقسیمات آن در گام اول تبعیت نمی‌کند.

مرحله سوم (ساختار سازی) - این مرحله نیز دارای سه گام است. در این مرحله با ملاحظه تقوم «روش با مواد»، ساخت ابزار را با قید جدید مواد در سه گام انجام می‌گیرد که این گامهای سه گانه، همانند مرحله دوم می‌باشد. در این مرحله از روش مفاهمه شارع که در مرحله دوم بدست آمده استفاده می‌شود. مرحله چهارم (مدل تصرف) - این مرحله نیز مانند مراحل دوم و سوم دارای سه گام است. در این مرحله با ملاحظه تقوم «روش با مواد و جهت» ساخت ابزار در سه گام دنبال شود و شیوه کار مانند شیوه دو مرحله قبل بوده و از تمامی اصول بدست آمده در مراحل قبل در این مرحله استفاده می‌شود.

۳/۵- تقوم حوزه معرفت؛ تکلیف؛ ارشاد در وحدت نظام تعبد

یکی از اموری که به تعبد ضربه می‌زند؛ تفکیک حوزه معرفت از حوزه

تکلیف (استنباط) و تفکیک ایندو از حوزه اداره جامعه است.

عدم ملاحظه نسبت بین این حوزه‌ها، موجب توسعه اختلاف آراء در میدان فرهنگ و تشتت در موضعگیریهای اجتماعی است.

دسته‌بندیهای فرهنگی موجود تحت عناوین فلسفه، کلام، عرفان، فقه، اخلاق، و... موجب عدم قبول آراء یکدیگر و نرسیدن به نظام فکری واحد است، لذا موجب حوزه‌های مستقل مدیریتی در امر فرهنگ پیدا شده که مانع اصلی فعالیتهای سازمانی در عرصه فرهنگ شده است و در مقابل یکپارچگی

مدیریت سازمانی؛ و انسجام مدیریت فرهنگی کلمه کفر، ضربه مهلکی به فرهنگ تعبد است.

از این جهت تعریف و تقوم حوزه‌های فرهنگ و ادراکات دینی در نظام تعبد واحد امر ضروری است و قاعده‌مند شدن نظام تعبد و داشتن مبنای واحد در حوزه ولایت فرهنگی از امور مهمی است که باید به آن اهتمام داشت.

از این رو شاسم‌ترین تقسیمات را برای نظام تعبد در حوزه ولایت فرهنگی می‌توان بنحو ذیل پیشنهاد نمود.

الف - نظام تعبد در معرفت (کلام)

ب - نظام تعبد در تکلیف (اصول)

ج - نظام تعبد در ارشاد (ولایت اجتماعی)

در این قسمت سعی می‌شود ترسیم همه جانبه‌ای از سه حوزه فوق و ارائه گردد.

در فصل دوم تقوم تکالیف به معارف به تفصیل توضیح داده شد؛ و «علم کلام» از موضع تعیین «حد فقه؛ حد موضوعات فقه» بر تعریف فقه حکومت کرد.

علم اصول فقه احکام حکومتی، متکفل روش فهم از کلمات وحی در دستیابی به نظام ارزشی حاکم بر جوامع در هر مرحله از تکامل تاریخ (قوانین نسبیّت تاریخی) است؛ یعنی «تعریف مطلوب از توسعه قدرت نظام الهی»، بدست آمده و تکلیف تعلیقاً محرز می‌شود؛ اما احراز تکلیف تنجزاً، مقید به قدرت رهبری در عینیت است. برای پیاده کردن مطلوبیتهای شرع؛ رهبری باید قدرت داشته باشد، و با یک نحوه موضعگیری منطقی، باید سعی در بدست

آوردن آن داشته باشد.

لذا فلسفه عمل، ضرورت منطق اداره را تمام می‌کند. منطق اداره و رهبری در عینیت، بمعنای تشریح جدید نمی‌باشد و نمی‌تواند به شرع حد بزند. بلکه با تعیین نظام سئوالات و طبقه بندی اطلاعات بوسیله علوم کاربردی اسلامی^(۱)؛ می‌توان بنحو قاعده‌مند از شرع سؤال شود، اما پاسخ شرع لازم نیست بر اساس طبقه‌بندی و روش آماری^(۲) از عینیت باشد، بلکه این پاسخ بر اساس تعیین اولویتها از سیر مطلوب توسعه قدرت نظام می‌باشد، بدین ترتیب «فرمان کنترل عینیت» بدست شرع قرار می‌گیرد و کیفیات شرع به آمار و ارقام و مقادیر عینی حد می‌زند.

البته بسیاری از اهل علم حوزه با تنظیمات اجرائی در نظام بسیار ساده برخورد می‌کنند و برای آنها مفهوم کارشناسی و منطقی قائل نیستند. مجلس و دولت را در پیاده کردن احکام اسلام تا حد نوشتن آیین نامه‌های اجرائی مسئول می‌دانند. و منزلت آنها را پایین می‌آورند. با تصمیمات و مصلحت اندیشی‌های بریده بریده و با حضور در جلسات متعدد و رأی دادنهای مجرد از هم و تصویب بعض امور توهم پیاده کردن احکام اسلام برایشان پیدا می‌شود. در حالی که نظام اجرا دارای منطق و مفهوم کارشناسی است و ادبیات کارشناسی همه امور را هماهنگ می‌کند و باید بتوان حوزه‌های معارف و تکالیف را با حوزه توصیفی کارشناسانه هماهنگ نمود.

۱ - علوم کاربردی اسلامی دارای سه بخش است. ۲ - روش آمار دارای سه قسمت است.

الف: کیفیت جمع آوری اطلاعات

ب: کیفیت شکل دادن به اطلاعات

ج: کیفیت توصیف اطلاعات

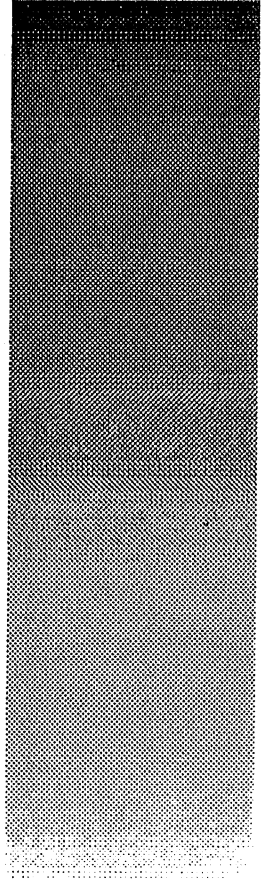
الف - نظام اصطلاحات

ب - نظام تعاریف کاربردی

ج - نظام معادلات کاربردی

فصل چهارم

توسعه تعبد در شناخت
موضوعات احکام شرعی



فصل چهارم

توسعه تعبد در شناخت موضوعات احکام شرعی

* مقدمه:

بعد از روشن شدن حد تعبد فرهنگی در موضوع فقه در فصل دوم و حد ابزار فقه در فصل سوم در این فصل به بررسی تعبد فرهنگی در حد موضوعات می‌رسیم و لذا سخن را از نقد و بررسی مبنا و روش قوم آغاز می‌کنیم.

شناخت موضوعات احکام شرعی در روش موجود حوزه‌های علمیه بصورت عرفی انجام می‌گیرد. در شناخت موضوعات گاه سخن از اشتباه عرف است و گاه سخن از وثاقت، بمعنای امین بودن یا نبودن عرف است، در این فصل هیچکدام از این موارد مدّ نظر نبوده، بلکه صحبت در نفس «ادراک عرفی» است که آیا این امر می‌تواند در منزلت روش چشم‌امینی برای شناخت موضوعات احکام باشد یا خیر؟

آیا موضوعات احکام بدلیل تغییرات و تبدلشان باید عرفی شناخته شوند؟ و احکام بدلیل ثباتشان باید از خطابات اخذ شوند؟ آیا در شناخت احکام، «سنتی» عمل کردن و در شناخت موضوعات، «پویائی شدن»؟ قیاس را به دنبال ندارد؟! و تأویل حسی نسبت به دین انجام نمی‌گیرد؟! لذا یکی از موارد خطیر در فرهنگ مذهب که نظام اسلامی را دچار انفعال می‌کند؟! غفلت علم اصول موجود در حوزه‌ها نسبت به مسئله موضوع‌شناسی است.

۴/۱- تأویل حسی نسبت به دین از طریق «شناخت عرفی»

موضوعات و تطبیق احکام شرعی به آنها

موضوعات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: الف - موضوعات

مستنبطه شرعی ب - موضوعات ساده عرفی ج - موضوعات پیچیده یا تخصصی، در اینجا بدنبال تأثیر موضوع شناسی در فهم از خطابات و کنترل و ارزیابی صحت رفتار منطقی خود نسبت به مسئله تعبد هستیم. در ابتداء به تأثیر شناخت عرفی در فهم از موضوعات مستنبطه شرعی پرداخته سپس بحث را در موضوعات ساده عرفی و سپس موضوعات تخصصی دنبال می‌کنیم.

۴/۱/۱ - تأثیر شناخت عرفی در فهم موضوعات مستنبطه شرعی

آیا می‌توان شناخت موضوعات مستنبطه شرعی مثل صلوة، زکوة، صوم، حج، ... که از مجعولات شارع هستند و حقیقت شرعیه پیدا کردند، با روش موجود به شرع منسوب دانست؟ حتماً ساختار و ترکیبات موضوعات از شرع اخذ می‌شوند؛ ولی اجزاء و شرایط موضوعات با ارتکازات عرفی معلوم می‌گردد. بطور نمونه صلوة که دارای اجزائی مانند قیام، قعود، رکوع، سجود، ... می‌باشد، و شرایطی را نسبت به لباس نمازگزار یا مکان نمازگزار و یا ... فرموده‌اند؛ قیودی است که از عرف فهمیده می‌شود و به معنای اجزاء و معنای شرایط اضافه می‌شود لذا فهم عرفی در فهم موضوعات مستنبطه شرعی دخالت می‌کند.

علاوه بر این قیود عینی نیز در فهم این موضوعات مستنبطه شرعی اثر می‌گذارد، بطور نمونه امروزه در سیستم لوله کشی شهری به آبها کلر می‌زنند و این امر در تشخیص مطلق یا مضاف بودن آب اثر می‌گذارد. کلر که بدلیل مسائل بهداشتی به آب اضافه می‌شود، بو و رنگ آب را تغییر داده و خیلی زود هم اثر ظاهری اش از بین می‌رود. اما اگر در زمانی که به مخزن آب، کلر اضافه می‌کنند،

در همان وقت از آب استفاده شود، عرف می‌گوید بو و رنگ آب عوض شده است. حتی بعضی اوقات بصورت اتفاقی در لوله‌های آب هم می‌توان اثرات کلر را مشاهده نمود یا مثلاً در بسیاری از ساختمانهای بزرگ در خارج از کشور، آبهای فضولات را (که شرعاً نجس هستند) - بوسیله دستگاه مخصوص تصفیه، تصفیه کرده و دوباره در سیستم شبکه آبرسانی ساختمان قرار می‌دهند و در معرض معرض استفاده و شرب قرار می‌گیرد. آیا چنین آبهایی را می‌توان تحت عنوان استحاله قرار داد؟ سابقاً در عرف استحاله را به استحاله طبیعی اطلاق می‌کردند، یعنی هر وقت تغییر رنگ و بوی آب بوسیله «ماندن» در یک مکان انجام می‌گرفت به آن استحاله اطلاق می‌شد؛ ولی آیا به تغییر بو و رنگ آب بوسیله دستگاه تصفیه - (تصفیه را با دمیدن اکسیژن و هوا به آب انجام می‌دهند) - و عوامل غیر طبیعی عنوان استحاله تطبیق می‌شود یا خیر؟ با بیان دو نمونه فوق تأثیر قیود عرفی و عینی در فهم موضوعات مستنبطه کاملاً تبیین و روشن گردید.

۴/۱/۲- عدم قدرت ملاحظه عرف در شناخت موضوعات تخصصی

بعد از روشن شدن تأثیر شناخت عرفی در موضوعات مستنبطه شرعی، در این قسمت به تأثیر ادراکات عرفی در موضوعات تخصصی پرداخته می‌شود.

۴/۱/۲/۱- تأثیر شناخت عرفی موضوعات تخصصی در مسئله تفقه

و استخراج قواعد اصولی

در علم موجود در دلالت امر و نهی به جمله «اذا امر مولی بعبده» تکیه می‌شود و «امر» را به «طلب عن استعلاء» یا «طلب منع من الترك» و ... معنا کرده

و پس آن استدلال می‌کنند. اگر در مقدمات و زمینه‌های این استدلال؛ در تکیه به «اذا امر مولی بعبده» دقت شود، به یک ارتکاز و فرهنگ یا عرف خاصی توجه شده است که در آن عرف افراد زیادی کارهایشان را با عبد و امه انجام می‌دادند. کسانی که تمکن مختصری داشتند برای کمک به «خانواده خود»؛ امه و برای کارهای سنگین منزل؛ عبد می‌خریدند؛ اما کسانی که این تمکن را نداشتند، مجبور بودند که همه کارها را خودشان انجام دهند. در این عرف، قطعاً خبری از جاروبرقی، لوله کشی آب ماشین لباسشویی؛ و... نبود. لذا باید بررسی شود که در این عرف، کیفیت موضوع «امر و نهی» با چه خصوصیتی بوده است؟ البته اگر کسی به عبد یا امه اش دستور دهد، حتماً معنای طلب از موضع برتری همراه با منع از ترک را می‌دهد و آنها نیز حق تخلف و سرپیچی نداشته‌اند. اختیارات مولا نسبت به عبد و امه بسیار ساده است و تصرف و تغییر در دستورات نیز بسیار ساده بوده است.

در این عرف، همین شیوه از مدیریت (امر و نهی) در نظام سلطنتی و نظام خوانین با کمی شدت و ضعف رواج داشته است. سؤال مهم در اینجا این است که آیا کیفیت امر و نهی شارع متناسب با فرهنگ و ارتکاز همین عرف است؟ یا اینکه شارع دارای فرهنگ و نظام ارزشی مخصوص به خود در کیفیت مدیریت و امر و نهی است؟ آیا می‌توان این شناخت عرفی از موضوع مدیریت را در منزلت روش، زیربنای فهم از خطابات شارع قرار داد؟ و از آن اصول و قواعد فهم استنباط و استخراج شود؟

۴/۲- مقایسه موضوعات عرفی با موضوعات تخصصی

شیوه امر و نهی در نظام «اذا امر مولی بعبده» با شیوه امر و نهی در یک

نظام اداری کاملاً با هم تفاوت دارد. دستور و فرمان مدیر باید مستند به قوانین،^(۱) حدود وظایف و اختیارات خاص نسبت به موضوعات خاص باشد. در این شیوه از مدیریت، بین مدیر کل با معاونین و زیرمجموعه‌هایش؛ و ارتباط بین آنها صحبت از مصوبات، بخشنامه‌ها، کیفیت توزیع اختیارات است. اختیارات مدیر در فرمان دادن، عزل و نصب کردن، و هدایت سازمان تصمیمات ساده نبوده، بلکه همه امور در یک نظام و سازمان قابل تعریف است؛ یعنی مدیر با مجموعه در حال حرکت روبرو است و هر طور که دلش بخواهد نمی‌تواند نسبت به آن تصمیم بگیرد یا تصرف کند.

فوق این دو شیوه مدیریت، در تصرف نسبت به مجموعه‌های تحت فرمان و تحت امرشان، مانند تصرف بسیار پیچیده انسان در به حرکت در آوردن اتومبیل و در به حرکت در آوردن بسیار ساده چهارپایان است. در راندن ماشین هر وقت و هر جا با سرعت خاص خود باید حرکت نمود و نسبت به گرفتن کلاچ و کنترل دنده‌ها و ترمزها باید کمال دقت رعایت شود و به علائم راهنمایی و رانندگی نیز باید توجه نمود، زیرا تصرف در ماشین دارای نظام خاصی است که به وسیله آن نظام و حرکت خاص؛ ماشین در خدمت بشر قرار می‌گیرد، حال آنکه به حرکت در آوردن چهارپایان بسیار ساده می‌باشد. از این رو ایندو شیوه از مدیریت دارای ادبیات، فرهنگ و ارتکاز خاص خود بوده و

۱- از شهید رجائی (ره) نقل شده است که شش نفر از اعضای حزب جمهوری اسلامی را برای همکاری با خود به نخست وزیری برده بودند و هر چه برای تأمین مخارج و حقوق این شش نفر، دستور صادر می‌کردند؛ آنها تیکه با نظام مخالف بودند یک بند قانونی پیدا کرده و در مقابل ایشان قرار می‌دادند که شما حق چنین دستوری را ندارید. این مصداق بارزی از رفتار مدیریت در نظام اداری و وجود با نظام سلطنت گذشته است.

کاملاً با هم تفاوت دارند، فقط در لفظ و عنوان «مدیریت» با هم مشترکند! ۴/۲/۱- مقایسه احکام موضوعات عرفی و احکام تخصصی در

موضوع امر و نهی

اوامر و نواهی در ارتکازات «اذا امر مولی بعبده» متعلق به افراد و موضوعات ساده است و از آنجا که هر فرد در زمان واحد دارای ارتکاب واحد است و اعمال متعدد از وی ممتنع است؛ لذا هیچ وقت قدرت جمع کردن دو تکلیف کلی را پیدا نمی‌کند. بنابراین فرد در آن واحد موظف به انجام فعل واحد بوده و برایش حکم واحد صادر می‌شود.

اما در باب نظام و سازمان در زمان واحد، فرضاً پانصد کار بوسیله پانصد نفر؛ بنحو همزمان باید انجام گیرد که مدیریت همه آنها به تصمیم مدیر سازمان برمی‌گردد، از این رو اوامر و نواهی در ارتکازات مدیریت امروز، متعلق به سازمان و موضوعات متنوع و فعالیتهای فراوان تخصصی است؛ و احکام آن نیز متعلق به سازمان است.

اما نظام واحد، دارای مقدرات محدود است؛ در مدیریت سازمانی هم بصورت مساوی و یکسان مساوی با همه فعالیتها برخورد نمی‌شود و بعضی کارها به نفع بعضی دیگر کم و زیاد می‌شود، به گونه‌ای که باید کارها طبقه‌بندی شوند و متناسب با کارائی بخشها و نسبت تأثیرشان در مجموعه، مقدرات خاصی به آنها اختصاص یابد. از این رو در مدیریت سازمانی الگوی تخصیص لازم است؛ یعنی طبیعت احکامی که در نظام و سازمان جریان دارد؛ بدلیل تراحم یا تقوم فعالیتها و موضوعات بهم، نیازمند الگوی تخصیص است و باید برای آن نظام احکام تعیین شود.

بنابراین موضوع اوامر و نواهی بر این اساس به هم مقوم بوده لذا احکام آن نیز باید بهم مقوم باشد؛ زیرا مفهوم امر و نهی در سازمان با غیر سازمان تفاوت منطقی دارد.

موضوعات عرفی یا ساده بعلت سادگی، دارای احکام جداگانه و مستقل از هم بوده و هرگاه نسبت به صنوف با دید عرفی نگریسته شود هر کدام مستقل بوده و دارای احکام جداگانه می باشد؛ مانند صنوف پنجره سازی؛ نانوائی؛ و خیاطی و... مثلاً اگر کسی بخواهد در محلی دکان نانوائی دائر کند، به لحاظ احتیاج آن محله، حکم واجب کفائی بر آن تطبیق می شود. اما وقتی همین موضوعات مبتلا به حکومت قرار می گیرد، نظر به جایگاه اجتماعی آنها می شود؛ و در جایگاه اجتماعی نمی شود اجازه کسب، سرفقلى، پروانه کسب، تأمین وام... را از هم بریده ملاحظه کرد و بدلیل تزامم آنها در نظام و مقدرات محدود، مسئله الگوی تخصیص مطرح شده و نظام احکام برای آنها صادر می شود.

با مقایسه موضوعات عرفی و موضوعات تخصصی و احکام آنها با هم، این مسئله مطرح است که فهم زمان تخاطب شارع بر موضوعات فعلی تطبیق نمی کند؛ بلکه بر موضوعات زمان تخاطب جاری است و موضوعات آنزمان نیز امروزه مصداق خارجی ندارد و همچنین نیاز امروزه شیعیان، تعیین احکام موضوعات فعلی در شرایط و محیط امروز است.

بنابراین کیفیت استخراج قواعد اصولی نسبت به موضوعات تخصصی برای استنباط احکام از شرع چگونه است؟ پاسخ شرعی نسبت به موضوعات فعلی با روش موجود حوزه چیست؟ آیا شرع نسبت به این موضوعات، پاسخ و نظر خاصی دارد؟

۴/۳- روش پاسخگوئی علم اصول موجود به موضوعات مستحدثه حوزه‌ها برای پاسخ به موضوعات تخصصی یا موضوعات مستحدثه یکی از راههای زیر را بکار می‌گیرند.

الف - با سلب خصوصیات شخصیه از موضوعات مبتلابه حکومت، کلیاتی از موضوعات تکالیف را بدست می‌آورند و کلیات موضوعات زمان تخاطب شارع را بر این کلیات تطبیق می‌دهند و در تطبیق موضوعات سعی می‌کنند موضوعات مبتلابه امروز را نیز تطبیق کنند.

ب - موضوعات مبتلابه را از هم جدا فرض کرده و هر یک از اجزاء یک مجموعه را بعنوان ماهیات مستقل ملاحظه می‌کنند، از طرف دیگر کلیات موضوعات زمان تخاطب شارع و احکام آنها استخراج و استنباط می‌شود، لذا با یک تطبیق ساده هر ماهیت جدا شده از مجموعه خود بصورت یک فرد تحت یکی از عناوین موضوعات کلی احکام شرعی قرار می‌گیرد.

فرق روش اول با روش دوّم در کیفیت تطبیق است. در روش اوّل تطبیق بدلیل سلب خصوصیات شخصیه از موضوعات مبتلابه و ملاحظه حیثیات و جهات انجام می‌گیرد و در روش دوّم بدلیل بریدن موضوعات مجموعه عمل تطبیق به سادگی بر اجزاء مجموعه جاری می‌شود.

ج - موضوعات حکومت، موضوعاً نسبت بهم متزاحم هستند، لذا در روش موجود احکام آنها را بر اساس باب تزاحم بدست می‌آورند؛ یعنی با اهم و فالاهم کردن موضوعات، احکامشان را تعیین می‌کنند.

۴/۳/۱- بررسی اشکالات روشن موجود در پاسخ به مسائل و

موضوعات مستحدثه در نظام

با مقایسه موضوعات عرفی و تخصصی و احکام آنها واضح شد که از پایگاه ارتکازات عرفی نمی‌توان به پاسخ موضوعات تخصصی پرداخت، اشکال اول - ظرفیت ادبیات حاکم بر روش موجود در حوزه‌ها، قدرت پاسخگویی به مبتلا به‌های نظام را ندارد. زیرا ظرفیت ارتکازاتی که ملاحظه «روابط» را نمی‌کند؛ نمی‌تواند طریق و واسطه برای درک ارتکازاتی باشد که موضوعاً، «ارتباط موضوعات بهم» در آن اصل قرار گرفته است.

اشکال دوم - به لحاظ اطلاق مفاهیم زمان مخاطب شارع و به صرف تبدیل کردن موضوعات مستحدثه در دسته‌بندیهای کلی و سعی در تطبیق موضوعات احکام شرعی به آنها، موضوعات مبتلا به موضوعاً از بین می‌روند؛ زیرا موضوعات تخصصی از خصوصیات شخصی خود در خارج بریده نبوده و بدون آنها وجود خارجی ندارند و حکم تطبیقی هم مربوط به مصداق ذهنی خواهد بود و در خارج آن مصداق ذهنی تحقق عینی ندارد.

بطور مثال اگر خصوصیات مداد تراش را از آن انتزاع کنند و «عنوان تراشیدن» را بعنوان یک مصداق ذهنی مورد نظر قرار دهند، از مبتلا به حکومت خارج می‌شود؛ زیرا در جامعه با الگوی مصرف کالاها روبرو بوده و «تولید، توزیع و مصرف» مداد تراش با تولید، توزیع و مصرف بقیه کالاها در تراحم قرار دارد؛ و مقدرات برنامه نیز دارای محدودیت است و تصمیم نسبت به آن در نظام اقتصادی کشور انجام می‌گیرد.

اشکال سوم - وقتی که موضوعات مستحدثه را از هم جدا می‌کنید، هر

جزء با یک عنوان مستقل و کلی دارای یک حکم کلی شرعی می‌شود. این اجزاء بدلیل عضو مجموعه بودنشان، دارای روابط زیادی بوده که در تراحم، ملاحظه جهات مختلف برای آنها فرض دارد. بنابراین در تطبیق عمومات خطاب بر آنها و تعیین احکامشان باید دچار مشکل شوند، زیرا عموماتی از خطابات، اجرائی را مأموریه و عمومات دیگری از خطابات آنها را منهی عنه قرار می‌دهد.

همچنین اگر در یک نظام و درون یک بخش پنج مهره یا عضو از یک مجموعه جواب مثبت و چند مهره و عضو دیگر در مجموعه جواب منفی داشته باشد، در چنین فرضی چه باید کرد؟ آیا در صورت غلبه حکم حرمت دسته خاصی در مجموعه، حکم حرمت به کل جاری می‌شود؟! و در صورت غلبه حکم حلّیت، حکم مجموعه چه صورتی پیدا می‌کند؟! بنابر این چنین سرخوردی با مسائل و موضوعات نظام، بن بست عملی و منطقی در موضعگیریهای اجتماعی و تردید در تصمیمات را بدنبال خواهد داشت.

اشکال چهارم - پاسخ به موضوعات مستحدثه یا مبتلابه‌های حکومت از طریق باب تراحم بر اساس روش موجود، موضوعاً امکان ندارد، زیرا باب تراحم در موارد و مصادیق و در مقام امتثال است، حال آنکه نیاز حکومت در مقام استنباط و فهم از خطابات بوده و بدنبال روش شناخت موضوعات متراحم و احکام آنها می‌باشند.

اولین نکته که باید در این بحث روشن شود، این است که تراحم در فهم از خطابات بدلائل ذیل موضوعاً باطل است.

الف - ملاکها با هم هیچوقت ناهماهنگ نبوده و نیستند و شارع حکیم

علی الأطلاق هم قادر و هم توانا است، و در کلامش اختلاف راه ندارد.

ب - باب تزاحم در خارج و عینیت و در مقام امثال است و تعارض در بین احکام بلحاظ «جهل انسان» به حکم واقعی است.

ج - بحث تزاحم در انشای حکم در علم اصول فقه فردی و روش موجود وجود ندارد، زیرا در آن واحد ارتکاب متعدد از نزد واحد ممتنع است. بنابراین انشاء دو تکلیف برای فرد، خارج از قدرت و تکلیف اوست.

از این رو تعریف تزاحم در علم اصول فقه فردی، جمع بین دو حکم در مصداق و مقام امثال است. بطور مثال وقتی که انسان بخواند نماز بخواند و اتفاقاً بچه‌ای داخل حوض بیفتد، در این شرایط دو حکم در مقام امثال و در مصداق متوجه مکلف شده، لذا در این صورت باید دید تکلیف مکلف چیست؟ حفظ نفس محترمه، یک فعل علیحده بوده و دارای موضوع و حکمی مستقل از طرف شارع است. خواندن نماز نیز یک فعل علیحده بوده و دارای موضوع و حکمی دیگر از طرف شارع است و هر دو هم استنباط شده‌اند؛ اما در مقام امثال و اتیان با تزاحم روبرو هستند و نمی‌توان در آن واحد هر دو را امثال نمود. بنابراین با اهم و لاهم کردن، فعل حفظ نفس محترمه بر خواندن نماز مقدم و واجب می‌گردد.

در این موارد؛ دو حکم واجب اقتضائاً و با ملازمه عقلیه حتمیه در تزاحم قرار نگرفتند، اما چنین ملازمه حتمی عقلیه در باب موضوعات مبتلابه نظام وجود دارد.

علاوه بر این اطلاق تزاحم بر موضوعات نظام، موضوعاً غلط است؛ زیرا اکثر موضوعات نظام با ملاحظه وحدت نظام سیر بطرف کمال دارد و اجزاء نظام

بهم متقوم بوده و نسبت بهم متعاضدند.

بنابر این فرض تزاخم در موضوعات. نظام، با توجه به عدم ملاحظه وحدت نظام و همچنین سیر اجزاء و مجموعه بطرف کمال است. بطور مثلاً اجزاء نماز مانند قیام، قعود، رکوع، سجود و... نسبت بهم متزاخم نبوده بلکه هیئت‌های متوالی هستند که وحدت نماز را به محقق کرده و فرد را به کمال می‌رساند.

با بررسی اشکالات روش موجود توجه به این نکته ضروری است که عدم شناخت صحیح موضوعات، موجب صدور احکام غلط نسبت به آنها می‌شود و باید در شناخت موضوعات احکام شرع تعبد را در منزلت روش ارتقاء داد تا از این ناحیه دینداری و نظام الهی دچار انفعال نشود.

۴/۴- عدم قدرت ملاحظه شناخت عرف نسبت به شناخت موضوعات

توسعه

در این قسمت با طرح دو نمونه از موضوعات در سطح توسعه، کیفیت برخورد روش موجود را با آنها طرح کرده و سپس به اشکالات کیفیت برخورد روش موجود با این دو نمونه اشاره می‌شود.

نمونه اول - مدیریت توسعه - موضوع مدیریت و کیفیت مدیریت در سطح توسعه با قراردادهای استخدامی در مدیریت اداری جاری و همچنین قرارداد جعله یا اجاره در رساله‌ی عملیه و یا ارتباط مولی با عبدوآمه - در فرهنگ «اذا امر مولی بعبده» - کاملاً تفاوت دارد.

مدیریت توسعه، در جهان امروز با وسایل ارتباطات جمعی و تکنولوژی انجام می‌گیرد، بوسیله ماهواره، کامپیوتر، تلویزیون، تلفن، فاکس و... توانسته‌اند

مراکزی مانند کمپانیهای خبری، بنگاههای تبلیغاتی، شبکه اطلاعاتی اینترنت و... بوجود آورند و با آنها افکار عمومی، اطلاعات و ارتکازات ملتها را هدایت می‌کنند، برای تعلقات و تصمیمات مردم «زمینه» و برای فهمها «جهت» و برای رفتارها «سازمان» درست کرده‌اند و از این طریق در سر نوشت «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» ملتها دخالت می‌کنند.

مدیریت توسعه در بخش فرهنگ استعدادهای درخشان ملتها را با پول دولتها و حتی هزینه‌های شخصی آحاد مردم جذب نموده و بطور رایگان در خدمت مراکز تحقیقاتی قرار می‌دهد؛ تا مشکلات و نیازمندیهای اجتماعی آنها را حل کند و راه حلها از طریق هدایت علمی و فرهنگی بوسیله پایان نامه‌ها، دانشنامه‌ها و تزها در دانشگاهها و ارائه مقالات به مراکز علمی بین‌المللی و جهانی بدست می‌آید.

مدیریت توسعه در بخش «اقتصاد» با ایجاد شبکه‌های بزرگ اقتصادی و تبلیغات وسیع و گسترده برای مصرف کالاها و...، اعتبارات ملتها و صاحبان سرمایه‌ها را حول توسعه رفاه دائم الترابند و تکنولوژی متناسب با آن و منافع کارتل‌ها سازماندهی می‌کند.

۴/۴/۱- کیفیت برخورد روش موجود با موضوع مدیریت در سطح توسعه

روش موجود موضوعات را از مقاصدشان جدا کرده. و نسبت به هر موضوعی بنحو مستقل و جداگانه حکم می‌دهد. مثلاً برای رفتن به خارج و درس خواندن یا سرمایه‌گذاری صاحبان صنایع، یا معاملات تجار و گرفتن نمایندگی کالاها و...، مقاصد عقلانی جداگانه ذکر کرده و بر این اساس حکم

می دهند. برای وسایل ارتباطی مانند کامپیوتر، تلفن، فاکس، ... «منفعت محله مقصوده» تعریف نموده و نسبت به آنها حکم می دهند.

نمونه دوم بانک یا مرکز هدایت گردش اعتبارات - بانک بعنوان یک پدیده جدید دارای نقش محوری در توسعه اقتصاد حکومتها دارد. روابط حاکم بر مجموعه بانک، بوسیله سیاست‌گذارهای مالی و قانونگذاری بانک مرکزی و شورای پول هدایت می شود و بانک نیز در شناخت زمان و پول، ربا را اصل قرار می دهد و نرخ بهره پول در زمان را معین می کند و از این طریق حجم معادلات، کنترل و اندازه‌گیری می شود و بدین ترتیب سرنوشت اقتصاد ملت‌ها و قدرت خرید آنها رقم می خورد.

۴/۴/۲- کیفیت برخورد روش موجود با موضوع بانک در سطح

توسعه

موضوعات بانک را از هم تجزیه کرده و برای هر موضوع، جداگانه حکم می دهند.

الف - پول را به حواله شرعی تعریف می کنند.

ب - سپرده‌های مردم را به بانک؛ به قرض الحسنه تعریف می کنند.

ج - معاملات بانک را به مضاربه، شرکت، مزارعه و مساقات و ... ترجمه

می کنند.

برای هر کدام از عناوین فوق در شرع حکم جداگانه وجود دارد و آنگاه

احکام را به موضوعات تجزیه شده تطبیق می دهند.

توسعه

نارسائی این برخورد نسبت به موضوعات توسعه، به تعریف و مبنای قوم از مسئله تکامل باز می‌گردد. در این مبنا با دید ساده و عرفی^(۱) به مسئله تکامل نظر می‌شود و کمال را به ارتقاء قدرت تأثیر انسان برای رفع حوائج و مقاصدش در جامعه تعریف می‌کنند؛ یعنی کمال به دارا بودن قدرت نسبت تأثیر مادی برای انجام مقاصد معنا می‌شود؛ یعنی اگر انسان بخواهد به مسافرت برود، بتواند وسیله راحت‌تر و سریع‌تر تهیه کند و اگر بخواهد غذا بپزد مواد آماده در فریزر داشته باشد و بتواند آن را در دستگاههای پخت مدرن گذاشته و در مدت پنج دقیقه غذا را تهیه کرده و تناول کند.

تعریف ساده و عرفی از کمال به قدرت تأثیر مادی در جامعه دارای مصادیق دیگری نیز می‌باشد، مثلاً داشتن خیابان، بیمارستان، مدرسه، سد، برق، آب، پول و... و همه مظاهر تمدن امروزی است که بعنوان مصادیق پیشرفت و توسعه به بشر معرفی می‌شود.

حال آنکه تمدن مادی موجود از وضعیت روحی ملتها و اطلاعات و

۱- بعضی‌ها بر اساس همین تعریف، بین ایران و کشورهای خلیج مقایسه می‌کنند و ایران را عقب افتاده و آنها را پیشرفته می‌دانند و همچنین پاکستان و افغانستان را بیچاره ذکر می‌کنند. اما با تعریف جدید از تکامل، به توسعه تحرک روانی می‌توان ملت ایران را که با تکیه به انگیزه‌های آخرت‌طلبی سیاستمداران آمریکا و اروپا را در مقابل حرکت مذهبی خود به عجز رسانده است؛ توسعه یافته‌ترین ملل جهان بشمار آورده زیرا مکتب دنیا خواهی از اصل آزادی و احترام به عقائد در منشور سازمان ملل دست کشیده است و با احساس خطر از حضور مذهب در سر نوشت سیاسی ملتها؛ صحبت از «هماهنگ کردن» اعتقادات و نظم نوین جهانی می‌زند.

دانش مردم بریده نبوده و برنامه ریزیهای توسعه؛ کلان، و خرد^(۱) دولتها بر روی آنها اثر دارند. و در یک قدم بالاتر موضوعات توسعه و احکام آنها در توسعه تحرک روانی یک ملت بطرف دنیا یا آخرت اثر می گذارند. لذا سخن در شیوه و روش منطقی برخورد حوزه با امور کارشناسی و موضوعات توسعه می باشد. کارشناسان با یک محاسبات دقیق و تلاشهای فکری شدید نسبت به ایجاد موضوعات عینی، «تجربه و آزمون» را بخدمت گرفته اند و معادلات و ضرائب فنی و الگویهای تخصیص را بدست می آوردند، لذا باید غایت و هدف کارشناسی و علوم را از ایجاد این موضوعات و نظامات شناخت.

باید نسبت به زادگاه علوم و تخصصها و کارخانه تولید مفاهیم کارشناسی دقت شود؟ «سازمان ملل»؛ «بانک جهانی»؛ آکادمیها و مراکز علمی غرب در جهت چه مقاصدی این روشها را بکار می گیرند و به ملتها توصیه می کنند؟ رهبری دنیا به نفع قطبهای توسعه جهانی هدایت نمی شود؟ آیا سردمداران کفر مدعی توسعه ایثار و دعوت به آخرت هستند؟ قطعاً مقصد علوم توسعه، و رفاه اجتماعی است و با عوض کردن موضوعات، ابتهاجات مادی انسان متنوع تر شده و ارتقاء می یابد و توسعه ابتهاجات مادی بشر یا توسعه رفاه دائم التزاید، بوسیله این موضوعات و روشها و نظامات تحقق می یابد.

کیفیت برخورد حوزههای علمیه با این موضوعات و نظامات چگونه است؟ حوزهها منطق ارسطویی حاکم بر این موضوعات و نظامات را از هم

۱- «تولید، توزیع و مصرف»؛ بافت نیروی انسانی، میزان واردات و صادرات و... از امور خود در برنامه

بریده و جدا می‌کنند و بدین ترتیب مقاصدشان از آنها جدا می‌شود، لذا احکامشان نیز در مورد موضوعات و امور دیگری خواهد بود.

احکام تکلیفی را به شیوه تطبیق عمومات کلی زمان مخاطب بر ماهیات بدست می‌آورند و یا با سلب خصوصیات تشخیصیه از موضوعات مبتلا به و ملاحظه جهات و حیثیات خاص، سعی بر تطبیق آنها به موضوعات مبتلا به دارند و برای مقاصد نیز بطور جداگانه احکام اخلاقی ذکر می‌کنند. کلیات اخلاق را در شکل موعظه در منابر و دروس اخلاق به مردم تذکر می‌دهند. بدین ترتیب احکام تکلیفی از احکام ارزشی و هر دو از احکام توصیفی موضوعات، بنحوی بریده و جداگانه ملاحظه و نسبت به آنها حکم صادر می‌شود.

با این روش، ادبیات مادی - که جامعه را به مقاصد باطل می‌کشاند - همراه با تمدنش امضاء می‌شود و با کمال تأسف دین از طریق پذیرش پیدایش موضوعات جدید عینی مصحح کفر می‌شود و این عملاً بمعنای «تأویل تحسی دین» است که از طریق شناخت عرفی موضوعات احکام شرعی انجام می‌گیرد.

۴/۵- ضرورت شناخت موضوعات احکام شرعی از پایگاه شرع

قبل از رنسانس پیدایش و جایگاه موضوعات و روابط و ادبیات آن بدست کفار نبود، مثلاً اگر یک طبیب کافر در هندوستان پنج شناخته‌شده برای تفاوت بین خمر و خجل ذکر می‌کرد، برای همه در سطح بین المللی ملاک عمل می‌شد. و قابل پذیرش بود، از این رو مسلمین نیز نام این طبیب را در کتابها و نوشتجاتشان در کنار اطباء مسلمان و مسیحی می‌نوشتند.

اما امروز کفار در پیدایش موضوعات را، مفاهیم، روابط و ادبیات جامعه حضور دارند و سرپرستی بسیاری از امور را با حاکمیت تعاریف و فرهنگ خود در عالم بعهدہ گرفته‌اند. بنابراین با شناخت عرفی نمی‌توان بسراغ موضوعات مبتلابه رفت و آنها را تحت احکام شرعی تطبیق داد.

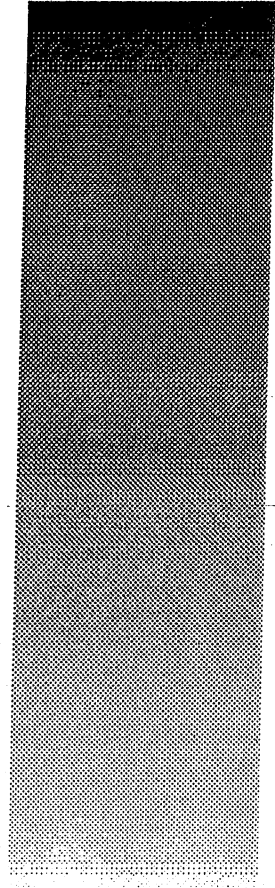
علاوه بر اینکه اگر موضوعات بلحاظ مقدمه سببیه، برای مقاصد حرامی مقدمه قرار گیرند، حکم حرمت پیدا می‌کنند و نباید در فهم از خطابات دخالت داشته باشند.

بنابر آنچه گذشت «شناخت عرفی زمان تخاضب» و شناخت عرفی از «موضوعات مبتلابه» نمی‌تواند در فهم از خطابات، در منزلت روش، دارای حجیت باشد.

همانطور که در فصل دوم با قاعده‌مند شدن «حد فقه، حد ابزار فقه و حد موضوعات» به ضرورت شناخت موضوعات احکام شرع از پایگاه شرع بنحو اجمال اشاره شد. در فصل چهارم بالتفصیل ضرورت و زوایای مطلب کاملاً تبیین و روشن گردید.

فصل پنجم

مبنای تکامل و نسبت آن
به فهم از خطابات



فصل پنجم

بررسی احتمالاتی پیرامون مبنای تکامل

و نسبت آن به فهم از خطابات

۵/۱- نسبت تکامل به فهم از خطابات

درباره فهم از خطابات چند مسئله باید روشن شود،

اولاً؛ آیا فهم از خطابات ثابت است یا می تواند تکامل یابد و در صورت

تکامل فهم از خطابات، آیا ضروریات دین نفی نمی شوند؟

ثانیاً؛ خطابات ناظر بر چه اموری است؟ موضوعات مورد خطاب آیا

امور ثابت یا امور متغیر است؟

ثالثاً؛ با پذیرش تکامل در فهم از خطابات، آیا ضرورت انزال کتاب

جدید و آمدن پیامبران جدیدی لازم می شود!؟

آنچه مسلم است شیعه در امر تفقه قائل به اجتهاد، و دقت؛ و تلاش

پی گیر و مستمر نسبت به فهم از کتاب و فهم از فرمایشات معصومین (صلوة الله

علیهم اجمعین) است و همچنین پذیرش «مخطئه» بودن؛ بمعنای قبول کردن

امکان خطای در فهم و پذیرش امکان رشد در ادراکات تدریجی الحصول بشر

است و فقط انبیاء و اولیاء الهی «علم کماهی» داشته و دارای عصمت هستند،

فهم آنها به دور از خطا بوده و کیفیت کمال و جریان تکامل برای فهم آنها در

ظرف عقول عادی بشر نمی گنجد.

بنابراین برای روشن شدن خلاء و نیازهای جدید نظام و کیفیت فهم

بیشتر از خطابات و بدست آوردن مبنای جدید در فهم از خطابات مسئله

تکامل را در فرهنگ جامعه مطالعه و نگرشهای مختلف را پیرامون آن بررسی

کرده؛ تا پایگاه پویای اجتهاد و تفقه و «تلاش متعبدانه عقل» در راه فهم از خطابات برای پاسخگویی به مسایل حکومت تبیین و روشن شود.

۵/۲- بررسی چهار احتمال پیرامون مبنای تکامل و نسبت آن به فهم از

خطابات

۵/۲/۱- احتمال اول: فطری بودن کمال، پایگاه فهم از خطابات «نظریه

عرفا^(۱)»

در این نظریه تکامل به میل مفطور در انسانها معنا می شود و «فعالیت انسان» در تهذیب فطرت و تکامل آن اصل می باشد. بر اساس این نظریه تکامل در تمامی شیئون «فردی و اجتماعی» در انسان به فطرت معنا می گردد. انسان فطرتاً طالب علم است و دوست دارد نسبت به «اشیاء، انسانها، و روابط اجتماعی» اطلاع و آگاهی کسب کند. انسان فطرتاً طالب بهره‌وری از عالم ماده است و در این بهره‌وری از عالم ماده دوست دارد؛ سلطه و نفعش را ارتقاء دهد. انسان فطرتاً مدنیّ بالطبع است و نسبت به زندگی جمعی و شهری علاقه دارد تا بتواند ارتباطاتش را ارتقاء دهد. در هر سه حوزه، عشق و علاقه انسان فطری و ادراکاتش در هر سه حوزه کامل می شود و احتمالات پیرامون آنها به تبعیت از هر کدام کامل می شود.

از طرف دیگر هدایت تکوینی حاکم به فطرت است و در هر دوره خطابات شارع به این ادراکات تکامل یافته؛ معنا می شود. در این صورت

۱- نقد و بررسی مبانی فلسفه عرفا در فلسفه اصول مبانی نظام ولایت جلد دوم دوره سوم از اسناد پژوهشی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی انجام گرفته است. از خوانندگان محترم مستدعی است به آنجا

تهذیب فطرت و شفاف نمودن آن برای پذیرش ولایت تکوینی؛ اصل در فهم از خطابات می‌گردد. و اصل بودن فعالیت انسان در تهذیب فطرت و مسئله تکامل در این مبنا به همین معنا است.

۵/۲/۱/۱- اشکالات وارده بر این احتمال

در این نظریه موضوعاً سخن از پیدایش؛ تغییرات؛ و تکامل در زبان و ادبیات، مورد تردید قرار می‌گیرد و منتفی می‌شود. و بالطبع قاعده‌مندی عقلانی و به تفاهم اجتماعی رسیدن مسئله تنقه در آن نیز از بین می‌رود. لذا این نظریه در جامعه علمی و فرهنگ مذهب از قدرت تفاهم ضعیفی برخوردار است و به دستورالعمل‌های فردی برای افراد خاصی محدود شده و در مقابل نظام کفر، حتماً دچار انفعال می‌شود و از درک توسعه و ارتقاء تقوای اجتماعی نیز عاجز هستند.

۵/۲/۲- احتمال دوم - ثبات در فهم از خطابات (امور معنوی) و تکامل در ادراکات اجتماعی و مادی «نظریه فقهاء، متکلمین و فلاسفه»^(۱)

در این نظریه برای مسئله تکامل تفصیل قائل شدند و دو تکامل معنوی و تکامل مادی را تعریف کرده‌اند. تکامل روحی و معنوی مربوط به جوهره انسان است و این جوهره و روند تکاملی انسان از اول تاریخ تا پایان ثابت بوده و خطابات شرع ناظر بر آن و دارای روند تکاملی معین و ثابت است.

از این رو ادراک از ادبیات وحی و فهم از خطابات نیز ثابت است.

ضروریات اعتقادی، اخلاقی و فقهی مورد نیاز بشر نیز معین و مشخص

۱- نقد و بررسی مبنای فلسفه فقهاء، متکلمین و فلاسفه نیز به آدرس نقد نظریه عرفا رجوع شود.

است. در تعریف از برهان، حجت، و ارکان اصول و فقه، قواعد تغییرناپذیر یا بدیهی (قواعد لایتغیر عقل عملی و عقل نظری) حاکم‌اند و در بعضی از فروع فقهی، بدلیل مخطئه بودن، و تطبیق‌های جدید - بدلیل تغییر موضوعات - تغییرات جزئی مشاهده می‌شود. منابع استناد نیز به دلیل مسئله «خاتمیت» ثابت است، لذا اسنادها و محصولات نیز ثابت خواهند بود.

بنابراین در این نظریه ادراکات دینی که شامل اعتقادات فردی، اخلاق فردی، مناسک عبادات، معاملات و آداب خرد زندگی می‌باشد؛ ثابت است. از این رو جامعه مذهبی در این بخش ضرورتی برای تفاهم با کفار در خود احساس نمی‌کند.

در این نظریه تکامل مادی و اجتماعی انسان را از حوزه امور دینی خارج دانسته و آنرا به عقلاء قوم (در قدیم به حکماء و امروز به کارشناسان) واگذار نموده و تکامل ادراکات و توسعه ادبیات آن نیز دارای حوزه مستقل و تعاریف مادی بوده و از امور غیر دینی بشمار می‌رود. تفاهم در این بخش، عمومی است، چون زندگی مادی بشر مشترک با همه اقوام و طوایف است؛ لذا توسعه علوم، ارتباطات آن و سیطره بشر بر طبیعت از دایره تکامل معنوی و دینی بیرون می‌باشد. و پیشرفت و ترقی بشر در علوم همچون: علوم پزشکی، فیزیک، شیمی، صنعت، مدیریت، جامعه‌شناسی و توسعه اقتصاد مربوط به موضوع‌شناسان و کارشناسان خبره هر فن می‌باشد. لذا توسعه مادی و اجتماعی بشر از حوزه دین خارج خواهد بود.

۵/۲/۲/۱- اشکالات وارده بر احتمال دوم:

اولین اشکال این نظریه آن است که در تعبد تفصیل قائل شده است که

نتیجه اولیه آن جدائی دین از سیاست و نتیجه دوّم آن پاسخگوئی به موضوعات مستحدثه از موضع ضعف ادبیات انتزاعی است که موجب انفعال اسلام در عینیت شده است و نتیجه سوم آن و آثار زینبار آن سلطه کفار بر مسلمین در امور اجتماعی است.

نتیجه اول در فصل اول؛ نتیجه دوّم در فصل چهارم و نتیجه سوم در مقدمه و فصل اول به تفصیل بیان شده است. خوانندگان عزیز را به دقت بیشتر در فصول گذشته دعوت می‌کنیم.

این تفصیل قاعده‌مندی و تفاهم اجتماعی در ادبیات و فرهنگ مذهبی را دچار مشکل کرده و آنرا منزوی می‌کند، زیرا ادبیات بخش اجتماعی تعبد به دانشگاه و روش علوم حسی سپرده می‌شود و ولایت فرهنگی را در صحنه هنر اجتماعی، ادبیات تفاهم و تعاون اجتماعی؛ و روابط اجتماعی به فرهنگ مادی کفر واگذار می‌گردد.

۵/۲/۳- احتمال سوم - تکامل و فرهنگ مادی، اساس در فهم از خطابات «نظریه روشنفکران»

اصالت شرایط و نگرش مجموعه‌نگری در این دیدگاه بر ادبیات حاکم است، لذا در اینجا مطلق‌نگری و نگرش انتزاعی در ملاحظه ادبیات نفی می‌شود؛ بلکه قیود هر لفظ در بقیه الفاظ و معانی مؤثر است و بر آن، روابط نسبیّت مادی حاکم می‌گردد. یعنی یا «جبر علت و معلولی» و یا «قوانین مادی و حسی» و یا «جبر حاکم بر پروسه تاریخی» ابزار منسّر «پیدایش، تغییرات و تکامل» ادبیات می‌باشد.

بنابراین مسئله زبان و ادبیات از امور اجتماعی بوده و دارای تحول

است و حضور عمومی و تاریخی بشر به شکل دمکراتیک هدایت‌کننده تحولات آنست، بدلیل دو تفسیر انسان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه از مکتب دنیاپرستی در غرب و شرق دو تحلیل از ادبیات نیز ارائه شده است که بنحو اختصار ذیلاً بیان می‌گردد.^(۱)

الف - با تغییر و تحول در پیش‌فرضها، تئوریه‌ها و معیار صحت کارآمدیها در علوم و ادراکات حسی بشر ادبیات نیز توسعه و رشد می‌یابد، لذا ادبیات جدید، به تبع تولید علوم به وجود می‌آید. تغییرات ادبیات تابع تغییر در ساختارهای اجتماعی است و به نحو کاربردی توصیف می‌شود و تکامل آن به تبع رشد تکنولوژی و توسعه تحرک روانی بر مبنای رفاه دائم‌التزاید در فرایند شکل می‌گیرد. (مکاتب عرب)

ب - هرچه ابزار و تولید صنعت رشد کند، تکامل مادی برای بشر تحقق می‌یابد و فلسفه ماتریالیسم تاریخی بر اساس رشد ابزار تحلیل می‌گردد. بر اساس این مبنا به ادبیات نظر ابزاری شده است و ادبیات را ابزار رشد اندیشه می‌دانند، لذا با رشد و تکامل آن، اندیشه بشری نیز رشد و تکامل می‌یابد.

در این دیدگاه زبان اصل در پیدایش اندیشه و توسعه ادراکات است آنرا به نحو سمبلیک تعریف می‌کنند. سمبل؛ یعنی نمونه‌ای که در یک زمان به

۱- نقد و بررسی مبانی فلسفه مادیون پیرامون زبان‌شناسی در فلسفه اصول تنظیم امور مسلمین جلد ششم دوره دوم از اسناد پژوهشی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی انجام گرفته است از خوانندگان محترم مستدعی است به آنجا رجوع کنند.

عنوان مظهر قدرت در جامعه طرح و منعکس بوده است لذا؛ ادبیات به عنوان بخشی از هنر دارای کاربرد سمبلیک است و مانند آینه و عکس می‌خواهد قدرت جامعه را در قالب نمونه و سمبل‌ها نشان می‌دهد.

مثلاً در دوره‌ای از تاریخ حیوانات مظهر قدرت واقعی در خارج بوده‌اند، زیرا قدرت مادی بشر محدود در امور کشاورزی و دامداری بوده است که وابسته به حیوانات می‌بود، اما امروزه تکنولوژی مظهر قدرت در جامعه است، لذا هنر و ادبیات، انعکاس قدرت تکنولوژی در جامعه است.

به عبارت دیگر در این نظریه هنرهای برجسته تاریخی را نیز سمبل می‌دانند. کله قوچ یا کله گاو یا چیزهای دیگر که بالای استوانه‌های تخت جمشید دیده می‌شود، نمونه هنر زمان هخامنشی است. استحکام و استواری استوانه‌ها با نیرومندی خاص در برابر سایر استوانه‌ها و در برابر کاخهای دیگر قرار داده‌اند که این نمونه‌ها و سمبل همانند قدرت این حیوانات در مقابل بقیه حیوانات است؛ همانگونه که جلال این حیوانات در بین بقیه حیوانات، قابل رؤیت است، تمام ستونها و ارکان این ساختمان نیز نماینگر جلال این کاخها در برابر بقیه کاخها است.

مردم زمان هخامنشی شیر را مظهر قدرت و شمشیر را مظهر نیرو در جنگها می‌دانستند و خورشید را هم مظهر درخشش در بین اجرام سماوی می‌دانستند.

از این رو (۱- شیر، شمشیر، خورشید مظهر نیرو، قدرت، درخشش در زمان هخامنشی بوده است. در ادبیات کلیله و دمنه بوذرجمهر حکیم تیزبر مبنای هنر باستان قضاوت می‌کند و مسائل اخلاقی را در شکل‌های مختلف

حیوانی در داستانها مورد توجه قرار داده است، اما امروزه سفینه‌های فضائی، قدرتهای هسته‌ای، اشعه‌ای، امواج، بیولوژیک و... با سرعت کامپیوتر، و شبکه‌های اینترنت، و بقیه وسایل ارتباطی مظهر قدرت بشر است و هنر و ادبیات شکل و قالب مدرنی بخود گرفته است.

۱/۳/۲-۵. طرح سمبلیک بودن دین و ادبیات آن

بر اساس این احتمال شکل‌گیری اوصاف انسانها به تبع شرایط اجتماعی و فشارهای خاص اجتماعی بوده است و قوانین حاکم بر هر شرایطی تابع کیفیت پیدایش آن در مراحل تاریخ است. بنابراین قوانین اجتماعی، کیفیت توزیع «قدرت، اطلاع و ثروت» را در هر مرحله تعیین می‌کند و این کیفیت توزیع یک نحوه محرومیتها و اوصافی را در جامعه ایجاد می‌کند و آئینه جامعه در انسانها متبلور می‌شود و این انعکاس رهبران فکری، مخترعان؛ هنرمندان بالمآل رهبران مذهبی را تحت تأثیر قرار داده و افکار آنها را شکل می‌دهد.

البته ایجاد روابط اجتماعی جدید؛ هنر دین توسعه یافته‌تر تلقی می‌شود که با انعکاس روابط اجتماعی در نزد هنرمندان برابر طرح می‌شود؛ در هر صورت محدوده دین دیوار به دیوار هنرمندان مطرح است. در این نظریه بین فیلسوف و رهبران مذهبی نیز تحلیل متفاوت ارائه می‌دهند.

در این نظریه دین را خرافات و در جامعه به هزیانهای روانی اجتماعی

تحلیل می‌شود و آن را هزیان روانی^(۱) نمی‌دانند؛ زیرا مانند کار یک هنرمند، آنرا هماهنگ توصیف می‌کنند با این تفاوت که دین را آویزه‌ای از هنر، فلسفه، قانون دانسته که در جامعه تبلور یافته است. ادبیات وحی را نایب و نابالغ و بریده بریده می‌دانند. این برجستگی و ظهور را هم حاصل کار تاریخ در مراحل مختلف می‌شمارند و این انعکاس اجتماعی و تاریخی به تعلیم تعلم احتیاجی ندارد.

۵/۲/۳/۲ - راه انبیاء راه بشر مصداق بارز طرح سمبلیک بودن دین

این نظریه در بین مسلمانان نیز معتقدینی دارد که همین فلسفه مادی را بعنوان راه انبیاء و راه سعادت بشر به جامعه دینی تزریق می‌کنند. اینکه راه انبیاء همان راه بشر است بمعنای این است که قوانین ماده با ایمان، علم، شعر، و با وحی سازگاری دارد و می‌توان برای آن همزیستی مسالمت‌آمیز علمی تعریف شود.

۵/۲/۳/۳ - اشکالات وارده بر این نظریه

انحراف و غلطیدن در دامنه کفر و نفاق و خروج از تعبد، اساسی‌ترین اشکال این نظریه است. غفلت و عدم اهتمام در شناخت این نظریه به علت پیچیده بودن امور اجتماعی و عدم درک صحیح از امور اجتماعی از طرف فرهنگ مذهب، بزرگترین ابتلاء سیاسی، و فرهنگی شیعیان در شرایط کنونی است.

درک انحراف و خروج از تعبد به شکل ساده آن مانند قیاس، استحسان،

۱ - هزیانهای روانی؛ یعنی هزیانهای دید، هزیانهای شنوایی... و در زمانی اتفاق می‌افتد که روابط ساختاری مغز انسان دچار اختلال شوند.

استصلاح، تأویل... از مبتلاهای قرنهای گذشته بوده است و علماء سلف توانسته‌اند با آنها مقابله کنند، اما علماء در مسئله اداره نظام در شرایط فعلی و اداره انقلاب که در صدسال اخیر مبتلا به فرهنگ مذهب بوده است؛ هنوز نتوانسته‌اند بر موز و پیچیدگیهای فرهنگ کفر و الحاد و نفاق حاکم شده و آنرا به تفاهم اجتماعی برسانند، بروز و ظهور افکار انحرافی ضدانقلابی در داخل و خارج کشور و وجود تشکلهای مختلف و تفرندهای گوناگون آنها در مقابل پرچمدار کلمه توحید و مقام عظمای ولایت فقیه؛ حاصل عدم آسیب‌شناسی فرهنگ التقاط از منزلت اداره است. لذا فرهنگ التقاطی همیشه نظام را از درون یا بیرون دچار انفعال می‌کند.

۵/۲/۴ - احتمال چهارم - تکامل تعبد اساس در فهم از خطابات

۵/۲/۴/۱ - تفسیر تکامل بر اساس فلسفه نظام ولایت

در این نظریه، مسئله تکامل به فاعلیت و ربوبیت مطلقه الهی بازگشت می‌کند و اعطاء و صلوة دائمی خدای متعال بر نبی اکرم (ص) مبدء کل خیرات و برکات و نزول نعمات در تمامی سطوح عالم است، لذا اشتداد قرب نبی اکرم (ص) به ربوبیت الهی محور اشتداد کل کائنات است و حضرتش در تکبیر، تهلیل، تسبیح و تحمید با همه مخلوقات حاضر بوده و دارای ولایت تکوینی است.

نظام خلقت و ولایت تکوینی ربوبی از تاریخ بریده نبوده و سرپرستی تاریخ نیز بعهد معصومین (صلوة علیهم اجمعین) است، از این رو تشریح و هدایت بشر و انزال کتب الهی با حضور و اراده تاریخی ایشان رقم زده می‌شود. تشریح نیز جریان قوانین و نسبیت حاکم بر دو نظام کفر و ایمان است و سیر مراحل و

پیدایش اقوام و ملل در فلسفه تاریخ، بوسیله آمدن انبیاء عظام و پرچمداران توحید در مقابل پرچمداران و ائمه نارتسیم و تعیین می شود.

بر این اساس عدل و ظلم در روابط اجتماعی بر اساس جهت واحد در دو نظام ایمان و نظام کفر دارای رشد و تکامل است. با توجه به اینکه تاریخ، خود دارای فرآیند تکاملی است و در قرب نبی اکرم (ص) به ربوبیت الهیه معنا می شود، دارای مراتب و سطوح مختلف زمانی و مکانی است. ولایت تکوینی، ولایت تاریخی و ولایت اجتماعی، مراتب حضور و تصرف اولیاء الهی در عالم است.

سیر تکامل جوامع بشری، تفاهم اجتماعی و روابطشان به تبع فلسفه تکامل تاریخ، ظهور و افول پیدا می کند، لذا خطاب خداوند متعال از طریق انبیائش به کل عباد، جوامع و ملل بوده و در نهائی ترین منزلت به شخص شخیص نبی اکرم (ص) است که افهام و عقول مخلوقی توانائی درک آنرا ندارد.

از این رولوازم خطاب ظرفیت فهم تمامی عباد در تمامی سطوح و آخرین منازل تکامل را می پوشاند و مخاطب در این منزلت شأن کسی است که با تاریخ سخن می گوید و متناسب با هر دوره در تاریخ جوامع، گروهها و عباد مورد خطاب خواهند بود و مقدمات حکمت خارج از قوه فهم آنها نمی باشد، یعنی مقدمات حکمت درباره دلالت کلمات معصوم (ع) در هر زمان، متناسب با سطح تکامل افهام بوده و اجرای مقدمات حکمت در یک زمان با اجرای همان مقدمات حکمت در زمان دیگر با هم تفاوت دارد، این بدان معنا است که ملاحظه لوازم عقلیه خطاب، متناسب با مراتب و توسعه یا تکامل مسئله تفقه و اجتهاد می باشد.

۵/۲/۴/۲- شأن مخاطب «اولین نتیجه‌گیری و جمع‌بندی اصولی»

اولین نتیجه‌ای که در این بخش گرفته می‌شود، آن است که مخاطب و تفاهم، «عرفی ساده و یا بسیط و عمومی» نیست؛ بلکه متناسب با هر سطح و در هر دوره، حول ربوبیت الهی دارای جهت واحد و شأن خاصی است.

اگر برای مخاطب یک طرف خطاب‌کننده (متکلم) و یک طرف خطاب‌شونده (مستمع) فرض شود و کلمات (علائم لفظی و کتبی) وسیله انتقال مفاهیم بین متکلم و مستمع در فعل خطاب و مخاطب باشد، شئوناتی را بصورت فردی، خانوادگی، گروهی و اجتماعی و تاریخی می‌توان ملاحظه نمود. در این بخش با بیان مثال در تشریح منزلت‌ها، بحث را جمع‌بندی می‌نماییم.

شأن مخاطب فردی: در مخاطب و تفاهم با یک کودک، ابتدا سعی می‌شود که ظرفیت استماع و تحمل فهم کودک رعایت شود، لذا با کمک قرائن حالیه و مقالیه خاص کودکان، بصورت بریده، تصویری و یا اشاره‌ای مفاهیم انتقال داده می‌شود، بنابراین نمی‌توان با استفاده از مقالات اجتماعی و فلسفی با کودکان مخاطب یا تفاهمی داشت.

شأن مخاطب خانوادگی: در زمانی که یک پدر در منزل برای فرزندانش سخن می‌گوید و آنها را نسبت به مشکلات زندگی توجیه می‌کند در مقابل او فرزندان خردسال تا فرزندان ۱۸ ساله‌اش مورد خطاب هستند، لذا باید کلمات و گفتار او بتواند تمامی اهل منزل را همراه کند.

شأن مخاطب گروهی: خطیب توانا و زبردستی که در ماههای رمضان در مقابل نوجوان ۱۵ ساله تا پیرمرد و پیرزن ۶۰ ساله قرار می‌گیرد، باید بتواند با

ترکیب تمثیلهای، قصه‌ها و استدلالها و فن خطابه، اکثریت و اقلیت، پیر و جوان مسجد را همراه نماید. مخاطب و تفاهم در این گونه مجامع که از سطح فرهنگهای مختلف برخوردار هستند؛ مشکل تر است. تفاهم در این منزلت را شأن مخاطب گروهی و جمعی می‌نامیم.

شأن مخاطب اجتماعی: سخنان رهبران برای ملت خود که بنا دارند مردم را در مقابله دشمنان بسیج کنند و موجب استقلال، آزادی کشور و مقاومت یک ملت بشود در منزلت و شأن مخاطب اجتماعی قرار می‌گیرد.

شأن مخاطب تاریخی: کلام خدای متعال و سخنان انبیاء و اولیاء عظامش خطاب به کل تاریخ است که عامل نجات و رهایی عباد، اقوام و ملتها از آتش جهنم می‌شود و رستگاری و فلاح نتیجه بندگی در خانه خدا و قرب به ساخت معصومین (ع) است که به این منزلت از مخاطب؛ شأن مخاطب تاریخی گفته می‌شود.

۵/۲/۴۳- لوازم خطاب حکیم زیر بنای فهم از خطابات

بر این اساس زبان حقائق شرعیه، در شأن مخاطب تاریخی اصل می‌شود و اصالت حقائق لغوی یا اصالت ارتکازات زمان مبتلا به نفی می‌شود و حقیقت شرعی - به نسبتی که شارع بین عناوین مستعمل خودش برقرار می‌کند - حکومت می‌کند و لوازم خطاب حکیم در تمام زمانها حاکم می‌گردد. قبل از ابتلاء شیعیان به مسئله حکومت و تشکیل نظام، ملاحظه لوازم خطابات بنحو بریده حجت بود و از آن احکام فردی و تکالیف در شرایط زندگی، بنحو اقلیت در نظامهای کفر و نفاق تعیین می‌شد؛ اما امروزه نظام الهی در شرایط «محدث حادثه» قرار دارد و باید عناوین متقوم بهم ملاحظه شده و

نسبت بین عناوین خطابات نیز ملاحظه گردند و لوازم جامعه نیز مورد دقت و بررسی قرار گیرد.

۵/۲/۴/۴- رابطه ظرفیت ملاحظه تکامل لوازم خطاب و ارتکازات

اجتماعی

امروزه حتی در یک دوره کوتاه در علوم بیش از یک میلیون نفر رساله‌های دانشگاهی خود را در آن علم پایان می‌رسانند. همین امر در مسئله زبان‌شناسی و ارتکازات، بنحو مستمر انجام می‌گیرد و لوازم موضوع را تقسیم کرده و با حفظ برنامه‌های تحقیقاتی و با تئوری واحد، تطرق احتمالات را در موضوع زبان‌شناسی نیز هدایت می‌کنند. یعنی در تولید احتمالات و تطرق احتمالات، افراد متعددی در جوانب و لوازم قیدی که موضوعات جامعه آنها پذیرفته است، مشارکت دارند و نسبت به یک مفهوم و در ملاحظه و مفاهمه لوازم آن قید، افراد زیادی بصورت سازمانی مشارکت می‌ورزند.

مشارکت جمعی در ملاحظه لوازم، عقلاً، طرح احتمالاتی را میسر می‌کند که برای فرد، لحاظ و احاطه به همه آن احتمالات ممکن نیست، زیرا عقلاً، لحاظ یک احتمال خارج از زمان واقع نمی‌شود و نیازمند مدت زمانی خاص است و اگر «کمیت ملاحظه» به اندازه‌ای باشد که زمان تحقیق برای پژوهش محقق، کافی نباشد روشن است که در زمان کوتاه، ملاحظه همه احتمالات ملاحظه تحققاً محال است.

تکامل در ارتکازات اجتماعی، ظرفیت ملاحظه تکامل را تمام می‌کند و این امر بسیار اهمیت دارد. کثرت تنوع مفاهیم در جامعه واحد و انسجام آنها و ارتباط آن مفاهیم به یکدیگر و قابلیت قید‌پذیری مفاهیم نشان دهنده توسعه و

تکامل تفاهم اجتماعی در ارتکازات جامعه است؛ از این رو تکامل عینی جامعه نیز در آن دخالت دارد.

قیدی که به مفهومی خاص در زمانی خاص فقط فرض عقلی داشته باشد موضوعاً نمی‌تواند وارد جامعه شود و ارتکازات آن را نمی‌پذیرد و در زمان دیگر، همان جامعه نبودن آن قید را نمی‌پذیرد و این قید جدید فرض اجتماعی پیدا می‌کند و محقق می‌گردد.

فرض دقت نسبت به خطابات شارع در شرایط حکومت بنحو سازمانی محقق است و نیازمندیهای جامعه و قیدپذیری کلمات سؤالاتی را در مقابل خطابات شارع قرار می‌دهد که با ملاحظه نسبت بین خطابات بعنوان نظام حاکم؛ استنباط جدیدی را بوجود می‌آورد. از این رو می‌توان بر اساس فهم از خطابات قدرت هدایت و کنترل عینیت بدست گرفت.

۵/۲/۴/۵- تکامل قرب یا تکامل تعبد در کمال مطرح شود زیربنای فهم

از خطابات

در این نظریه بدنال اثبات تناسبی حقیقی و خارجی بین موضوعات مفاهیم بوده تا ماهیات یکدیگر را بنفسها قید بزنند و بتوان برای ماهیات نظامی را ملاحظه کرد.

ضرورت بحث برای تغییر مبنائی در، ظرفیت ادبیات و زبان‌شناسی تجربیدی به به ظرفیت ادبیات و زبان‌شناسی جدید در نسبت الهی است از طرف دیگر باید حکومت ادراکات حسی - بر اساس نسبت مادی - را بر ادبیات نفی کرد. و برای ادبیات جایگاهی حقیقی در نظام ادراکات بشر معرفی نمود.

بررسی زبان‌شناسی از پایگاه متد و روش، یک بررسی ریشه‌ای است که

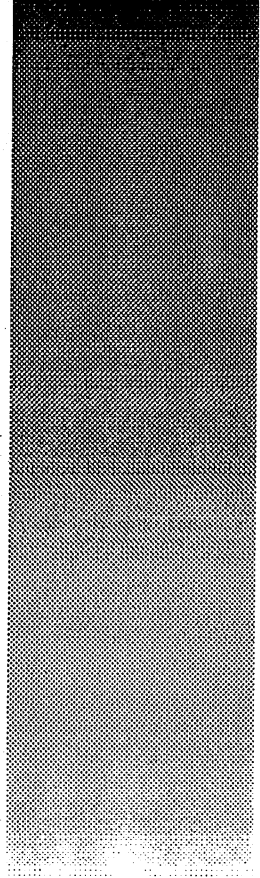
حدود اولیه، آنرا در جاذبه جدید قرار می دهد. نفی حکومت منطق صوری بر ادبیات باعث می شود که مباحث الفاظ علم اصول، جای خود را به مباحث تخاطب و تفاهم و مقالات بدهند و از ابتدا نظامها و مجموعه ها بر فهم از خطابات اصل باشد و مفردات در نظامات تحلیل شوند نه اینکه از تألیف معانی مفردات به ساختن جملات و نظامات برسند.

بر اساس احتمال چهارم توسعه زبان به دلیل یک نحوه تکاملی در ادراک، اعم از ادراک موضوعات «نظری محض، عملی و عینی» است، و در اعمالی که انسانها در ارتباط با خدا و ارتباط با هم و در ارتباط با اشیاء دارند، احتمالات جدید و مفاهیم جدید موضوعاً تولید می شوند.

از این جهت زبان و تفاهم به تبع مسئله تکامل، تکامل می یابد. توسعه علم، کمی نبوده و اطلاعات بوسیله لوازمشان به یکدیگر ناظر هستند. در باب امور نظری و در امور حسی نسبت به اشیاء و در اعمال و مقاصد و همچنین ارتباط انسانها با هم نیز چنین لوازمی فرض دارد. بنابراین با قرار گرفتن کثرت عنوان معرفت های جدید، در جنب معرفت های قبلی (تفسیر کمی از توسعه علوم) توسعه تحقق نمی یابد؛ بلکه در سطوح مختلف جامعه تفاهم اجتماعی جریان داشته و علوم تکامل می یابد.

فصل ششم

فلسفه پیدایش
زبان و ادبیات



فصل ششم

بررسی احتمالاتی پیرامون فلسفه پیدایش زبان و ادبیات

۶/۱- احتمال اول^(۱) - خدای متعال موجد زبان و پیدایش ادبیات

عده‌ای اعتقاد دارند؛ که واضع زبانها خدای متعال است، و برای آن استدلال‌هایی دارند که ذیلاً بیان می‌گردد.

۶/۱/۱- استدلال عقلی: این عده می‌گویند که الفاظ در بین بشر حد و

حصر ندارد و معانی هم بدون حد و حصر است و در نتیجه، باید کسی واضع باشد که بر همه اینها احاطه داشته باشد و احاطه تام بر همه الفاظ برای افراد بشر محال است. در حقیقت کثرت الفاظ و معانی در هر زبان قابل شمارش نیست و این نشانه آن است که وضع و اعتبار آن از قدرت بشر خارج است. و خالق انسان‌ها که بر همه الفاظ و معانی احاطه دارد، الفاظ را بر معانی وضع کرده است.

۶/۱/۲- استدلال نقلی: این عده در استدلال نقلی به دو آیه و حدیث

ذیل تکیه می‌کنند.

۱- و «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^(۲) یعنی همه اسمها را خداوند به آدم تعلیم

کرده است در حقیقت باید حضرت حق اسماء را وضع کرده و بعد آنها را به آدم تعلیم کرده باشد.

۱- درس خارج اصول حضرت آیه الله راستی کاشانی از اسناد پژوهشی موجود در دفتر فرهنگستان

علوم اسلامی گروه کاربردی - جلسه ۱۳ - ص ۲

۳- حضرت آیه راستی فرموده‌اند برای روایت منبعی نیده‌اند.

۲- سوره بقره آیه ۳۱

۲ - همچنین نقل (۱) شده که «الاسماءُ تنزلُ مِنَ السماءِ»؛ یعنی اسمها از آسمان نازل می‌شود؛ و اسمگذاری هر لفظی برای هر معنایی در جای دیگر صورت می‌گیرد و از آنجا می‌آید.

۶/۱/۳ - استدلال استقرائی: در این استدلال به تاریخ تکیه می‌شود که حوادث و رخدادهاى مهم اجتماعى اتفاق افتاده، سینه به سینه نقل می‌شوند و دواعی به نقل آنها اهمیت می‌دهند. لذا مسئله وضع الفاظ برای معانی مورد نیاز همه جوامع بوده و هست، و آثار و فوائد آن کمتر از سائر اکتشافات و اختراعات بشر نیز نمی‌باشد، و همه انسانها برای تفهیم و تفهم بدان نیاز دارند و مسئله تکلم و بیان بسیار امر مهمی است. لذا باید در تاریخ و کتب تاریخی نسبت به واضع آن اموری نقل شده باشد.

بنابراین با استقراء در تاریخ، راهی که وضع لغات بر معانی را به آحاد بشر نسبت دهد، پیدا نشده است، لذا خالق متعال، واضع زبان و ادبیات است. بنابراین عده‌ای که اعتقاد دارند، واضع زبانها خدای متعال است، همه زبانها را از ناحیه حضرت حق می‌دانند که از طریق الهام به بشر رسیده است. این عده معتقدند گرچه یک دسته از کلمات مانند کتب الهی توسط وحی تنها به «انبیاء عظام» منسوب است؛ اما دسته دیگر از کلمات نیز از مله‌مات ملائکه می‌باشند. و بوسیله خطورات قلبی، مورد توجه انسان قرار می‌گیرد.

سخن درباره کتب آسمانی روشن است که از محدوده تصرف بشر خارج بوده و تعلیم و تعلم آن از طرف خدای متعال است و اسماء الهی حقائق

و معانی هستند که سابق بر خلقت بشر بوده‌اند و کیفیت علم به آنها و تعلیم و تعلم آن نیز از طریق علم تدریجی الحصول بشر میسور نیست. لذا مسئله «وحی» و علم پیامبر و امامان معصوم با مسئله پیدایش زبان بوسیله الهام بسیار فاصله دارد، اما واسطه شدن انسان‌ها در جریان زبان اتفاقی نبوده؛ بلکه مانند واسطه شدن انسان در رزق، محبت، علاقه و حراست نسبت به فرزندان در خانواده است.

البته قائلین به این نظریه در اهل لغت کم هستند و تنها کسانی که قائل به علم جفر و علم اعداد و از این قبیل علوم هستند، بر این نظریه تأکید دارند. این عده برای وضع الفاظ ارزش زیادی قائلند و ترکیباتی هم برای آنها بر حسب حروف ابجد بیان می‌کنند و هر حرفی را برابر با یک عدد می‌دانند و بطریق خاصی آن را جمع و تفریق و تکثیر می‌کنند.

در این نظریه الفاظ را مربوط به انسانها ندانسته و مانند اجسام و فلزات که در عالم خارج دارای معانی خاص و کیفیات خاصی هستند، برای الفاظ نیز مسائل و خواصی را بر می‌شمارند. و از این طریق نسبت به رفتار انسانها و طوائف مختلف پیش‌گویی کرده و یکسری آثار حسی را بیان می‌کنند، علاوه بر این محاسباتی را نسبت به امور قلبی و اعتقادی و محاسباتی را نسبت به امور عقلاتی نیز بیان می‌کنند.

به دو دلیل این نظریه قابل دقت و تأمل است. ۱- وجود روایات و احادیث در این باب تلاش اجتهادی نسبت به آن را یک امر ضروری می‌کند.

۲- در طبقه‌بندی برهان، باید جایگاه پیشگوئینها و محاسبات عقلی و اعتقادی هم روشن گردد. بهمین دو دلیل نمی‌توان این نظریه را مطلقاً رد کرد.

اما تکامل آن در نظریه نظام ولایت، بعنوان علت پیدایش زبان و ادبیات مورد دقت و بررسی بیشتر قرار می‌گیرد، لذا در ادامه به اشکالات و نواقص این نظریه می‌پردازیم.

۶/۱/۴- اشکالات وارده بر نظریه و احتمال اول

۱- بخش محوری ادبیات بعنوان ادبیات وحی، مربوط به خدای متعال و انبیاء عظام است؛ اما بخش تصرفی یا فرعی ادبیات مربوط به انسان‌ها است. بخش تصرفی و فرعی ادبیات که مربوط به انسانهاست از نظر کمی قسمت عظیمی از ادبیات را تشکیل می‌دهد؛ مانند اشعار، کتب اخلاقی، فلسفی، علمی و ... نسبت دادن این بخش به خدای متعال و یا الهام کاملاً خطا است، زیرا دنیا دار امتحان بوده و با وجود اختیار، انسانها دارای تقاضا بوده و از طریق قوه برتر عقل قدرت ایجاد نسبت برای حضور در مسئله توسعه را دارند.

از آنجاکه پرستش خدای متعال و پرستش شیطان در همه امور جاری و ساری است، عرفانی و الهامی دانستن این امور با قدر متیقن‌های مذهبی هماهنگ نبوده و بالعکس آن صادق است.

با در نظر گرفتن تقوم ادبیات به تفاهم اجتماعی و روابط اجتماعی، باز نمی‌توان آن را از مسئله تولی به ولایت الهی و تولی به ولایت مادی بریده دانست؛ و سطح تصرفی ادبیات با حضور و مشارکت انسانها در طاعت و یا عصیان بوجود می‌آید.

با قبول ولایت ولایة جور و یا ولایة نور از طرف امم و ملتها نیز «سطح تبعی» ادبیات بوجود می‌آید، زیرا حکومت‌ها امروز بدون جلب آراء مردم نمی‌توانند زمام امور را بدست داشته باشند.

ادبیات ابزار تصرف سرمداران کفر و الحاد و یا پرچمداران توحید در امر سرپرستی و هدایت ملتها است.

بنابر این در این نظریه سخن از تغییرات، و تکامل ادبیات نبوده و عاجز از ارائه پایگاه روشنی برای ادبیات است. همانطور که در آن، سخنی از ساختار و کارائی اجتماعی وجود ندارد، لذا صاحبان این نظریه در مقابل هنر مادی در عینیت دچار انفعال و انزوا می‌شوند و بطور طبیعی از تفاهم اجتماعی و غلبه بر نظام پیشرفته کفر نیز عاجز خواهند بود.

۶/۲- احتمال دوّم وضع^(۱) عرفی و وضع شخصی بعنوان علت پیدایش زبان و ادبیات

شش مطلب را در این نظریه به تفکیک ذیلاً بیان می‌گردد و سپس به ایراد اشکالات می‌پردازیم.

مطلب اول: قائلین به این نظریه در پیدایش کلمات دسته‌ای از را تعینی و دسته‌ای را تعینی می‌دانند، در وضع تعینی اشخاص و افراد معینی، بعنوان

۱- وضع باعتبار واضع، یا تعینی (لغوی و شرعی) و یا تعینی (عرفی) است.

وضع تعینی: هرگاه شخص معینی یا اشخاص معین، لفظی را برای معنی مخصوصی وضع کنند، خواه بطور صریح بگوید: که فلان لفظ را در برابر فلان معنا قرار داده یا بدون اینکه تصریح کند لفظی را بر معنی مخصوصی اطلاق نماید. و از خود این استعمال و اطلاق، ایجاد علاقه و ارتباط میان لفظ و معنی را در نظر گیرد، آن وضع را با نام وضع تعینی یا تخصیصی می‌خوانند.

وضع تعینی: هرگاه لفظی در معنای مخصوصی بسیار بکار رود و استعمال کنند، آن نیز شخص معین نباشد؛ بلکه کسانی بسیار در زمانهای مختلف آنرا استعمال کنند که به تدریج اهل آن زبان بدان مأنوس شوند؛ بطوری که چون لفظ را بشنوند، ذهن ایشان بدان معنی که بر اثر تکرار استعمال لفظ در آن تعین یافته انتقال یابد می‌گویند این لفظ به وضع تعینی یا تخصیصی بر آن معنا دلالت دارد و چون این وضع در حقیقت بواسطه استعمال عرف پیدا شده؛ می‌توان آنرا از این لحاظ وضع عرفی خواند.

واضع الفاظ و یا مخترع زبان‌ها معرفی می‌شوند.

بر این اساس در علوم، دانشمندان واضع لغات و اصطلاحات آن می‌باشند. بطور مثال «فیثاغورث حکیم» در کم منفصل (علم حساب) الفاظی را برای علائم و معانی خاصی قرار داده یا «اقلیدس» در کم متصل در علم هندسه الفاظی را برای علائم و معانی خاصی وضع کرده است. نمونه‌های دیگری هم وجود دارد مانند علائمی که در تلگراف و تلفن بکار می‌رود و یا علائم مخصوص و زبان خاصی که برای نابینایان و ناشنوایان اختراع شده است برای این علائم استدلالاتی نیز از طرف مخترعینش مطرح شده است، این اختراعات زبانی ابتدا بصورت تعاریفی ارائه می‌شوند و سپس این تعاریف کم کم توسط دیگران (عرف خاص) پذیرفته می‌شود و برای فهماندن آن معانی و مقاصد اصطلاحات خاصی بکار می‌رود تا و بصورت لسان محاوره می‌آید و عرف خاص مفاهمه آن هم بوجود می‌آید.

بنابراین مخترع ابتدا چیزی را می‌فهمد: بعد با درست کردن یک مجموعه‌ای از کلمات که در جامعه قابل مفاهمه و پذیرش باشد، آن امر فهمیده شده را به دیگران می‌فهماند و یک اسمی را مقابل آن معنی قرار می‌دهد، بر این منوال غرض مخترع از اسمگذاری توصیف شده، آنگاه آرام آرام برای عرف خاص و زبان خاص مفهومش فهمیده می‌شود و عنوانش یک عنوان شایعی می‌گردد. مثل کسی که تلفن یا تلویزیون را می‌سازد، سپس کارآئی اش را برای مردم توصیف می‌کند و کم کم نام این شی با این کارآئی در اختیار عموم قرار گرفته و در جامعه مقبول می‌افتد.

دسته‌ای دیگر از کلمات، بوسیله حضور عرف و مردم در وضع پیدا

می‌شود، بدین معنا که یک لفظ برابر یک معنایی با قرینه حالی و مقالی استعمال می‌شود و در جامعه اشتهاار پیدا می‌کند و کم کم در اذهان انس پیدا می‌شود بطوریکه هرگاه آن کلمه بیان می‌شود، آن معنا بذهن می‌رسد و بعد از گذشتن زمان در اذهان مرتکز شده و پذیرفته می‌شود، بعدها و آن قرینه حالی و مقالی نیز حذف می‌شود و آن کلمه به آن معنا شناخته می‌شود.

مطلب دوم: «الفاظ بوسیله دلالت»^(۱) مورد افاده و استفاده قرار می‌گیرد. و این دلالت، «دلالت وضعی» است که عبارت از یک نوع «قرارداد» است، باین معنی که چیزی را علامت و نشانه چیز دیگر قرار داده باشند، مانند دلالت لفظ میز بر معنی میز. بدیهی است که اگر کسی عالم بوضع و قرارداد نباشد، از این علائم به چیزی پی نمی‌برد و معنی را درک نمی‌کند.

بنابراین در این نظریه «ادبیات» یک امر غیر حقیقی و اعتباری بوده، زیرا الف - دلالت تحت ضرورت‌های علی و معلولی بوجود نمی‌آید، ب - و اختیار با علیت قابل جمع نیست.

مطلب سوم: بر اثر اعتبار و قرارداد واضح، ارتباط و علاقه‌ای خاص میان لفظ

۱ - چون بحسب متداول و معمول افاده و استفاده مطالب بوسیله الفاظ بعمل می‌آید و الفاظ بوسیله دلالت مورد افاده و استفاده واقع می‌گردد و این دلالت بر اثر وضع تحقق می‌یابد، از این رو حقیقت وضع را تعریف می‌کنند. «منظور از کلمه وضع در این موضع این است که کسی یا کسانی با داشتن حق، برای معنی و حقیقتی، از حروف هجا، هیئت‌های مخصوص بسازد و این صیغه لفظی را در برابر آن معنی و حقیقت مقصوده قرار دهد تا ناگزیر بر اثر این اعتبار و قرارداد، ارتباط و علاقه‌ای خاص میان آن لفظ و این معنی، در عالم اعتبار پدید آید، بطوری که هرکس از این قرارداد آگاه باشد، بمحض شنیدن آن لفظ یا دیدن آن صیغه و هیئت، معنی منظور از آنرا دریابد و در نتیجه افاده و استفاده بوسیله الفاظ بعمل آید. و به تعبیر دیگر عمل وضع موجب می‌شود که در نظر اشخاصی که از وضع آگاه باشند، لفظ بر معنی مقصود دلالت کند.

و معنی در عالم اعتبار پدید می آید و در نتیجه، افاده و استفاده بوسیله الفاظ بعمل آید. از آنجا که این علقه بین لفظ و معنی در عالم اعتبارات و امور غیر حقیقی بوجود می آید، قابل تحلیل فلسفی نمی باشد.

مطلب چهارم: عمل وضع موجب می شود که در نظر اشخاصی که از وضع آگاه هستند، لفظ بر معنی مقصود دلالت کند. ظاهراً عمل تفاهم و مخاطب هم از «آثار» آگاهی بر وضع است که خود با مکانیزم علی و معلولی جریان می یابد. **مطلب پنجم:** چون بر حسب متداول و معمول افاده و استفاده مطالب بوسیله الفاظ بعمل می آید. بحث افاده و استفاده بسیار گسترده تر از تفاهم و مخاطب است. اما امروز بحث تفاهم و مخاطب نیز فقط بوسیله لفظ انجام نمی گیرد.

امروزه هنر، توسعه و پیشرفت مادی پیدا کرده و بوسیله ماهواره ها، تلویزیون و کامپیوتر مقیاس تفاهم را باید در «افق جهانی» ملاحظه و تحلیل نمود. نسبت تأثیر اصلی را برنامه های تلویزیونی و سینمایی در قالب فیلمها، سریالها، در تغییر حالات و اندیشه ها و تطرق احتمالات بشر بعهدہ دارند.

جامعه و نظام ارزشی، حقوقی، و دستوری آن نیز در نظام تفاهم بسیار مؤثر هستند، لذا محدود کردن افاده و استفاده در دایره علائم لفظی و کتبی و غفلت از علائم و تفاهمات اجتماعی خطای بزرگی است زیرا این امور و شرایط فعلی که موجب نظام دادن به روابط اجتماعی و عدالت اجتماعی هستند. از این رو ایجاد زبانهای مختلف در سطوح مختلف جامعه و طبقه بندی ادبیات از اموری است که در آینده به تفصیل به آن می پردازیم. البته سخن در این بحث و دقت در آن به مباحث جامعه شناسی و شناخت علوم ارتباطات اجتماعی بازگشت می کند که از حوصله این نوشتار خارج است.

مطلب ششم: قطعاً اگر موضوع افاده و استفاده در افق جدیدتر و در مقیاسی اجتماعی و نظام یافته مورد دقت گیرد، بر اساس این نظریه نسبت به تغییرات در ادبیات نیز اینگونه سخن گفته می‌شود که هرگاه بعلت «استعمال» و «شهرت»، قرینه‌ها حذف شوند، معنای کلمه از معنای گذشته انتقال یافته و در جامعه و عرف ارتکاز جدید پیدا می‌شود؛ آنچه در این تحلیل ملاحظه می‌شود آنست که نسبت به تغییرات و تکامل در ادبیات عدم اهتمام را اصل می‌دانند حال آنکه در جهت الهی و یا در جهت مادی، برای توسعه قدرت مادی و الهی اهتمام را اصل می‌دانند. و ولایة دو نظام الهی و مادی، در نظام موازنه قدرت بدنبال بالا بردن ارتقاء و کارآئی بیشتر خود بوده و ادبیات ابزار تصرف آنها در حالات، افکار و رفتار ملتها می‌باشد؛ لذا تغییرات و تکامل آن نیز باید در راستای توسعه باشد.

۶/۲/۱- اشکالات وارده بر احتمال دوم:

۱- اولین اشکال در علت پیدایش ادبیات بوسیله وضع؛ جدا کردن منزلت وضع از منزلت استعمال است، طرح یک فضای انتزاعی برای «وضع» و یک فضای انتزاعی برای «استعمال» ناشی از فرهنگ و «منطق انتزاعی» است که قدرت تفسیر پیدایش زبان و ادبیات در عینیت را ندارد.

بعنوان نمونه دو مداح اهل بیت با خواندن دعایی که دارای واضع واحد و متن واحد است، دو اثر مختلف در مخاطبین خود بجای می‌گذارند، لذا وضع یک امر حقیقی بوده و «استعمال» نمی‌تواند از «وضع» بریده باشد و تخلف از استعمال نیز غلط است، زیرا قیودی که استعمال می‌شوند، لازمه مجرای اراده واضع است و عرف هیئت ترکیبیه و قیود را درک می‌کند و تصرف

را در خودش حس می‌کند و این امر همان معنای استعمال در مقالات است که ابزار تصرف در جامعه می‌گردد. همچنین حس کردن تصرف جامعه در خود از طرف عرف بمعنای مشارکت عرف در وضع و تقومی بودن حضور فاعلیتها در مسئله وضع است.

کلمات با حفظ قیود در عینیت و خارج وجود دارند و انتزاع آنها از قیود تنها در مقام «آموزش» معنا دارد که آن مسئله دیگری است که توضیح آن ذیلاً می‌آید.

۱/۱/۲-۶ تفاوت مقام آموزش^(۱) با مقام وضع و استعمال

بریدن یک لفظ از تمامی قیود و از تمامی سطوح و ازمنه بنحو مطلق

۱- آموزش در زبان

اساتید ادبیات در آموزش به دانشجویان اثر تقارن آواها؛ یعنی آهنگ صدا را در فراگیری و تفاهم بیان می‌کنند. اگر صدر و قافیه‌اش درست باشد، زحمت ذهن در تطبیق کم می‌شود. گاهی هم زحمت سلسله اعصاب را کم می‌شود و گاهی زحمت ذهن نسبت به سلسله اعصاب. مثلاً در آخر همه جملات سین یا دال است یا سخن با یک حرف تکرار می‌شود، مانند تألیفی، تصنیفی. تأسیسی با اینکار زحمت تحرک ذهن مخاطب کم شده و به وی کمک می‌شود؛ یعنی اوقع بودن این کلمات در نفس، به دلیل تشابه آواها است که سختی استماع را از بین می‌برد.

آموزش در تفاهم

گاهی اوقات همین کار را در تفاهم انجام می‌دهند و استاد چگونگی مکان تفاهم را ذکر می‌کند، تقسیماتی ذکر کرده و برای هر قسم نیز خواصی ذکر می‌کند، ارتکازات مخاطب را رعایت می‌کند سختی تفاهم را بوسیله مثال بر طرف می‌کند، با مثال تقارنی را برای طرف مقابل ایجاد می‌کند.

مثال چیزی را که در ذهن شما التفات به آن ساده است، واسطه قرار می‌دهد که سختی استدلال و سختی حرکت ذهن را بر طرف کند، همانند این است که دست مخاطب را گرفته و راه می‌برند و لازم نیست تمحض پیدا کند، چون گاهی مخاطب باید در مطلب ممحض شود و حواس و اراده خود را جمع و آماده کند تا مطلب را بفهمد، و این کار دارای زحمت است و در آوردن مثال این زحمت را بر طرف می‌نماید؛ در اینصورت زمانی که مخاطب برای تمحض لازم دارد کم می‌کند.

بمعنای، تبدیل کردن زبان به حروف الفبا است که لازمه آموزش زبان خاص دون زبان دیگر است، یاد دادن و یادگیری زبانها در دسته‌بندی حروف الفبا و دسته‌بندی آواها بوسیله اساتید ادبیات در مقام آموزش به علاقمندان و دانشجویان به آن زبان انجام می‌گیرد.

لذا مسئله آموزش زبان با بررسی کلمه و کلام در مقالات برای فهم و چگونگی استعمال آنها کاملاً تفاوت دارد، چون در بررسی مقالات و فهم از چگونگی استعمالات، توجه به شرایط زمانی و مکانی در آنها اصل قرار می‌گیرد.

دلالت «مطلق کلمات» و دلالت «مطلق کلام» قبل از توجه به مقالات و استعمالات شبیه حروف الفبا بوده و برای آنها نیز سه دسته‌بندی و مجموعه بیان شده است.

۱- دسته‌بندی صداها و علائم که منشاء اختلاف اولیه در زبانها هستند.

۲- دسته‌بندی در ترکیب صداها که کلمات را می‌سازند.

۳- دسته‌بندی در ترکیب کلمات که جملات را می‌سازند.

که هر سه دسته‌بندی فوق، مربوط به مقام آموزش است. اگر مقالات در کیفیت جملات و کیفیت کلمات و آواها اصل باشند با توسعه در مقالات به «توسعه در جملات، کلمات و آواها» خواهیم رسید. و از آنجا که مقام آموزش بریده از مقام استعمال نیز موضوعیت ندارد، قواعد گنتاری به تبع توسعه زبان تغییر می‌کند.

با توضیحاتی که داده شد؛ روشن می‌شود که در این نظریه مسئله وضع بر روی مفردات انجام می‌گیرد و ارتباط بین معانی و سیاق آنها از هم بریده

می‌شود و هیئت ترکیبیه خاص در مقالات از موضوع بحث خارج می‌شود و حال آنکه مقاصد جدید در مخاطب و تفاهم بر روی قرار ترکیبیه است و زبان ظرف انتقال آنها می‌باشد. الفاظ و معانی، بریده از سیاق و مقاصد جان پیدا نخواهند کرد، همانطور که هنگام رانندگی توجه به خود عینک بر روی چشم انسان را دچار حادثه می‌کند.

بهر حال به نظر می‌رسد که در این نظریه و در بحث وضع از مقاصد و تصرفات ادبیات در جامعه غفلت شده است.

۶/۲/۱/۲- نفی قرار دادی بودن ادبیات - (۱)

نکته دیگر این است که واضح باید بتواند قرار و وضعش را عمومی می‌کند تا افاده و استفاده در مخاطب و تفاهم واقع شود، حال آن که اگر تکیه به قرار واضح بشود، رجوع به لغت نامه‌های مبسوط و گسترده در تفاهم ضروری می‌شود و آنهم برای متکلم و برای مستمع محال است. بنابراین در نظریه وضع، بر انتقال قرار واضح به دیگران دلیلی وجود ندارد.

علاوه بر آن اگر فهم و درک در مخاطب و تفاهم قرار دادی باشد، بنحوی که هر فرد برای خودش یک چیزی را اراده کند و طرف دیگری هم برای خودش چیز دیگر را اراده کند، در اینصورت قطعاً هرج و مرج بر زبان و ادبیات حاکم می‌شود و ارتباط فردی هم از بین می‌رود تا چه رسد که بوسیله آن سهم تأثیر ادبیات را در تشکیل جوامع ادعا کنند. لذا وضع نمی‌تواند قرار دادی و

۱- دلالت وضعی عبارت است از دلالتی که نسبت آن وضع و قرار داد، واضح باشد؛ به این معنی که چیزی را علامت و نشانه چیز دیگر قرار داده باشند، مانند دلالت لفظ میز بر معنی میز بدیهی است که اگر کسی عالم بوضع و قرار داد نباشد، از این علائم چیزی بی‌معنی برد و معنی را درک نمی‌کند.

اعتباری باشد، بلکه زبان احتیاج به پایگاه ثبات یا پایگاه تکامل دارد. برای نفی هرج و مرج در پیدایش زبان، ابتدا باید پذیرفت که غرض از تخاطب و تفاهم، افاده و استفاده است و یک نحوه ارتباط بین طرفین لازم است و گرنه تکلم و صحبت کردن لغو می‌شود. موضوع وضع باید قاعده‌مند کردن همین روابط و انسجام بخشیدن و وحدت رویه در تفاهم و تخاطب باشد تا زبان و ادبیات بتواند واسطه در تفاهم قرار می‌گیرد.

۶/۲/۱/۳- تحلیل از تفاهم بر اساس وضع و دلالت وضعی

در تعریف تفاهم بر اساس نظریه وضع زبانها، چند نکته قابل دقت و تأمل است که باید به بررسی آنها پرداخته شود:

- ۱- در نظریه وضع زبانها، تفاهم نسبت به انتقال یک معنا بوسیله یک لفظ مورد نظر است و در آن تطابق حاکی و محکی اعتبار شده است و حال آن که حاکی و محکی دو امر بریده و مستقل فرض شده‌اند و نسبت به علقه و کشش لفظ نسبت به معنا در عالم اعتباریات تحلیل فلسفی وجود ندارد. عالم اعتباریات از عوالم غیر حقیقی بوده و جزء واقعیات بشمار نمی‌رود، قطعاً این علقه نیز یک امر قرار دادی و اعتباری می‌گردد و پایگاه منطقی ندارد. لذا حاکی و محکی از هم بریده و تطابق حاکی و محکی نیز «اعتباری» می‌شود و حال آنکه باید مسئله تطابق بر اساس رابطه علی و معلولی تفسیر شود تا تفاهم نسبت به کلمات در همه سطوح قابل تحقق باشند.
- ۲- اگر مسائل جامعه مانند مسئله ادبیات بر اساس تفسیر اعتباری بنحو مطلق انجام گیرد، تحقق اصل جامعه نیز محال می‌شود.

۳- مطلب دیگر این است که کیفیت تفاهم عرف خاص و تفاهم عرف

عام بر اساس دلالت وضعی و قرار دادی از طرف واضع انجام می‌گیرد. لذا مسئله این است که آیا درک و تفاهم بر اساس ارتکازات جبری انجام می‌گیرد یا با ارتکازات اختیاری؟ آیا در انبساط و تبادر یک رابطه قانونمند و علی جاری است؟ یعنی انسانها مانند ضبط صوت یا کامپیوتر معانی الفاظ را می‌فهمند یا اختیار و نظام حساسیت و تطرق احتمالات بشری در فهم انبساطها در ادبیات مؤثر است؟ در اینجا سخن نسبت به «اثر اعتبار و قرار داد واضع» است که آیا تحت رابطه علی و یا تحت رابطه فاعلیتی و اختیاری تفسیر می‌شود؟ اگر اثر اعتبار و قرار داد، از ارتباط و علاقه خاص میان لفظ و معنی در عالم اعتبار پدید آید. و در نتیجه این اعتبار، افاده و استفاده بوسیله الفاظ صورت می‌گیرد؛ آیا تحلیل از این اثر، بر اساس رابطه علی است یا بر اساس رابطه فاعلیتی و اختیاری است؟

اگر اثر محصول علاقه بین لفظ و معنی تحت یا رابطه ضروری علی باشد حتماً، بر افاده و استفاده و تفاهم و تخاطب عرفی، جبر «حاکم» می‌شود، و قطعاً مکانیزم فهم و تفاهم انسان مانند کامپیوتر یا ضبط صوت نمی‌باشد.

البته ممکن است برای کامپیوترها بگونه‌ای برنامه‌ریزی شود که نسبت به کلمات و معانی، بر حسب کلام تعریف شده و دسته بندی شده؛ مقالاتی هم تحویل دهند؛ اما کامپیوتر محکوم برنامه نویسان و سازندگان آن و انسانها است و دارای حساسیت، تطرق احتمالات؛ و رفتار اختیاری نمی‌باشد؛ یعنی قدرت بهینه برنامه‌ها، بدست انسان است.

انسان در تفاهمش با غیر مقاصدی را دنبال می‌کند که غرض نهائی آن تکامل و توسعه روابط انسانی است، لذا در هر تفاهم و تخاطبی اراده و نظام

حساسیت و گمانه‌ها و نسبت‌های بین معانی و محکیمات در طرفین مخاطب حضور دارد.

اختلاف در تفاهم‌ها با کیفیات مختلف، بمعنای حضور تخصصیها است و وجود جاذبه عمومی اجتماعی علت بقاء و تکامل جامعه می‌شود، زیرا وجود اراده عمومی، نشانگر یک قواعد وضعی در هر مرحله از بلوغ جامعه است.

بنابراین در وضع و دسته‌بندی علائم صوتی و کتبی (مقام آموزش) و دلالت وضعی الفاظ بر معانی، تفاهم و توسعه اصل است. اینکه دقت نظر مجتهدین در تغییر فتوایشان ارتقاء می‌یابد؛ بمعنای عوض شدن عرف عرب یا وضع واضع‌ها نمی‌باشد؛ بلکه ادراک نسبت به لوازم کلام و تطرق احتمالات و گمانه‌ها تغییر می‌کند.

بنابراین افاده و استفاده را که آقایان بعنوان غرض از وضع الفاظ می‌شمارند، در مقام آموزش نبوده؛ بلکه سخن در مقام استعمال است، یعنی در تفاهم توجه به منزلت استعمال اصل است. از این روست که اگر طلبه‌ای مقاله یک عارف و معلم اخلاق را حفظ کرده و بخواهد بوسیله آن بالای منبر مردم را موعظه کند، هرگز اثر کلام آن عارف و زاهد را در مردم نخواهد داشت. در تفاهم علاوه بر متکلم، مستمع نیز در «وضع» حضور دارد، یعنی اراده عرف در وضع نیز مشارکت دارد. مثلاً وقتی برای مردم شعر حافظ را می‌خوانند، مردم آنرا می‌فهمند ولو مردم شاعر نبوده و بر قواعد معانی و بیان، عروض، قافیه، ترکیب‌بندی شعر و مقاله و قواعد تخصصی آنها تسلطی نداشته باشند، اما اینکه شعر یا مقاله خاصی در عرف «اوقع فی النفس» واقع

می‌شود، معنای مشارکت در وضع را دارد، نه معنای تعهد در فهم و کیفیت بکارگیری آن.

«حالات، ادراکات و رفتار» مردم بوسیله همین مقالات و گفتارها از طرف رهبران دینی، ملی و رؤسای قبیله‌اشان تغییر می‌کند و در بعضی اوقات شاد و در بعضی اوقات غم‌دار می‌شوند و با فراز و نشیب‌هایی رشد و توسعه پیدا می‌کنند و از آن لذت می‌برند؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که مردم در وضع ادبیات مشارکت دارند.

جمع‌بندی

بنابراین در مخاطب و تفاهم «اختیار» و «تولی و ولایت» اصل بوده که به این بحث در آینده می‌پردازیم. لذا تکیه به عرف و وضع عرفی و عقلا در امر اجتهاد، حرف باطلی است و توسعه ادبیات و تغییر در آن باید بوسیله علماء و فقهاء و مجتهدین باید انجام گیرد و تغییرات آن از پایین به بالا نیز امر غلط و باطلی است.

اراده استعمالی، متناسب با ظرف مخاطبین بوده و ائمه اطهار (ع) در کلماتشان در تمامی سطوح و در تمامی مراحل تاریخ حضور داشته و آنچه را لازمه فهم و تفقه مجتهدین باشد؛ القاء خواهند کرد؛ همانطور که در نظام کفر «ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم» در قرآن شده است، تا روز قیامت نیز اولیاء الهی مسائل را به پیروان خود تفهیم می‌کنند و دست حضرت ولی عصر (ع) برای هدایت و سرپرستی نواب عامش بسته نمی‌باشد و این امر؛ بمعنای نفی قواعد و قوانین و کیفیتها و تناسبها نیست، زیرا همه اینها از شئون عدل هستند؛ «بالعدل قامت السموات و الارض» و همچنین پایگاه همه قواعد

به مشیت الهی بر می‌گردد، و خداوند زمین و آسمان را به عدل برپا کرده و همین قواعد مجرای انعام است و باید به آنها تولی داشت از این رو برهان و همه قواعد در همه سطوح و شئون از شئون عدل هستند.

۶/۳- احتمال سوم - نظام ولایت بعنوان علت پیدایش زبان و ادبیات

«پیدایش، تغییرات و تکامل» ادبیات به تبع تئوری حرکت و فلسفه آن شکل می‌گیرد، لذا بنا به مباحث گذشته در فلسفه نظام ولایت، مفسر پیدایش و مکانیزم تحقق زبان، قانون و قانونمندی نمی‌باشد و بانی جبر علی و قوانین علیت از حقیقت جاری در زبان و ادبیات، فاعلیت و اختیار مفسر حرکت زبانی می‌گردد.

بر این اساس شکل وضع و مسئله اعتبار کاملاً با قبل تفاوت پیدا می‌کند، زیرا وضع بعنوان حرکت جاری در عینیت از تولی و ولایت خارج نبوده و تحت ربوبیت و پرورش نظام ربوبی الهی خواهد بود و در حقیقت «وضع، جعل و ایجاد» اصل می‌باشد.

متناسب با قدرتی که به انسان داده شده است و با یک نحوه طلب و درخواست (محبت و تولی) امداد شده و برای او فاعل تبعی خلق می‌شود. اراده عبد درخواست او و لطف و عنایت مولی متناسب با منزلت خلقت وی یک امر حقیقی است. از این رو ایجاد نیز از امور اعتباری نبوده و دارای حقیقت است.

تئوری و نظریه جدید در ادبیات و زبان، برای اختیارات خدای متعال، انسانها و عرف، در پیدایش ادبیات «جایگاه و سهم تأثیر» جداگانه معین می‌کند و تئوری و نظریه‌های مطرح شده را مطلقاً رد نمی‌کند.

ولایت «تکوینی، تاریخی و اجتماعی» در نظام ولایت حضور داشته و سهم تأثیر اصلی در ادبیات را در همه مراتب عالم مربوط به ربوبیت مطلقه الهیه است. بعد از اولیاء تکوینی و تاریخی؛ بالاترین سهم تأثیر مربوط به ولّی اجتماعی در نظام فاعلیتهاست و عرف در پایین‌ترین منزلت از مشارکت در مسئله وضع قرار داد.

بر این اساس مسئله نامگذاری بعنوان یک امر ساده و فقط مربوط به جعل علقه بین لفظ و معنا نمی‌باشد، زیرا بسیاری از مخترعین، مکتشفین و دانشمندان بعد از سالها کار فکری و زحمات زیاد به مطالبی دست می‌یابند و یا حقیقتی را بدست می‌آورند تا بتوانند به مفاهیم و ادبیات جدیدی برسند.

در این مورد باید توجه داشت که عالم تکوین و جریان نظام امور خلقت تحت نظام علّی و معلولی نبوده و ربوبیت الهی و ولایت تاریخی عالم حاکم می‌باشد و معانی جدید و محکها و حکایت‌های جدید تابع حقائق جاری در عالم هستند.

۱/۳/۶- سهم تأثیر اولیاء تکوینی در پیدایش زبان

اولیاء تکوینی در ایجاد و گردش منظومه شمسی، سرما و گرما، سیلابها، زلزله‌ها، یخبندانها، باد و ... حضور دارند و همچنین در نژاد، پوست، طبایع مختلف جغرافیائی، رنگ، میلهها، مذاقها، زیبائی شناسی انسانها، زیباشناسی جوامع در مناطق مختلف جغرافیائی متناسب با نظام و سطوح مختلف خلقت حضور دارند.

از این رو در این نظریه اصول زبانشناسی در ولایت تکوینی و تاریخی شکل می‌گیرد، کیفیت آواها، ترکیب کلمات و نحوه سخن گفتن‌ها متناسب با

پسندها، فرهنگها و وضعیت پرورشی انسانها بنحو مختلف در جامعه فرم می‌گیرد و تغییر و تکامل می‌یابد.

البته حداقل تفاهم، در همه زبانها با تکیه بر «یقین تبعی» همه ملل و اقوام وجود داشته و قدرت تفاهم با حفظ اختلافات از بین نخواهد رفت؛ یعنی ملتها و اقوام نیز در مراتب نازل تکوین دارای سهم می‌باشند، مثلاً در اثر تغییر در روابط اجتماعی و تحولات آن در سن بلوغ جوانان، بالا رفتن استاندارد سلامتی‌ها، بیماریها و آلوده شدن محیط زیست و... بسیاری از امور دیگر تغییر حاصل شده است و قابل احصاء می‌باشد.

۶/۳/۲- سهم تأثیر اولیاء تاریخی در پیدایش زبان

اولیاء تاریخی بر حسب مصالح کل تاریخ، دو نظام «نور و ظلمت» را سرپرستی می‌کنند و در باطن وضعیت «ارواح، اذهان، اعمال» تصرف می‌کنند. زمینه‌ها را برای دو نظام نور و نظام ظلمت توسعه و ضیق می‌دهند و بر این اساس حیات اجتماعی آنها می‌تواند بخطر افتد، همانطور که در قرآن برای کفار آمده است. «لتسقى افئدة الذین لا یؤمنون بالله». طغیان و شرور ملتها و ائمه نار و طاعت و لایة حق بنحوی نخواهد بود که سرپرستی اولیاء تاریخی بدست اهل باطل بیفتد؛ بلکه متناسب با درخواست امم و مصالح کل تاریخ هر دو نظام امداد می‌شوند «کلما نمد هؤلاء هؤلاء».

از این رو ادبیات «جهت دار» بوده و ادبیات الهی و التقاطی و الحادی در دو نظام کفر و ایمان شکل می‌یابد. لذا نوآوریها در ادبیات در جهت دنیائی و در جهت آخرت بدون ربوبیت مطلقه الهیه و اولیاء تاریخی نبوده و بدون ربوبیت وقوعش محال است.

نظام کفر در تاریخ استمرار نداشته و حیاتشان به نفع جهت حق منحل

می‌شود و حق بر باطل غلبه می‌کند و چون درخواست کفار تناسبی با لطف و عنایت مولا ندارد، به امداد الهی، دارای حیات تاریخی هستند؛ اما تکامل تاریخی ندارند؛ یعنی «تجارة لن تبور» و «زهوق».

پیدایش ادبیات کفر بوسیله تولی حیوانی، بدلیل عدم تناسبش با منزلت خلقت، معنای «اعتباری» دارد و این معنای جدید از اعتبار در مقابل جهت‌گیری حق و ادبیات الهی است.

۶/۳/۳- سهم تأثیر اولیاء اجتماعی و پیدایش زبان

اولیاء تکوینی سهم تأثیر محوری و اولیاء تاریخی سهم تأثیر تصرفی و اولیاء اجتماعی سهم تأثیر تبعی در پیدایش ادبیات دارند، اما سهم تأثیر ولی اجتماعی نسبت به جامعه لقب محور و توسعه را دارد همانطور که نسبت به اولیاء تکوینی و تاریخی لقب تابع را دارد و تکامل تاریخی در تکامل اجتماعی اصل و دارای قواعدی است که بعدها اصول آنرا باید از کلمات وحی بدست آورد.

جامعه نیز دارای فرهنگ و ماشین منطقی است که ادبیات در آن با یک مقدمات خاصی بوجود می‌آید، هر قوم یا جامعه و عرفی با یک زبان و آوای خاصی سخن می‌گویند و آنها نیز در مرحله خاصی از بلوغ در تاریخ قرار دارند و به تبع استعمالات، گفتارها و مقالاتشان نیز دارای یک کارائی و ارزش خاصی هستند.

بنابر این باید «استعمال» قابل کنترل باشد؛ همانطور که بقیه موضوعات برای برطرف کردن یک حاجت و نیازی پیدا می‌شوند و از بین می‌روند،

ادبیات نیز برای رفع حاجات خاص بوجود می‌آید و هرگاه تغییری در روابط اجتماعی یک نظام و جامعه رُخ دهد و در مفاهمه، توسعه در مقیاس پیدا شود، حتماً جامعه به ادبیات جدید نیاز دارد.

ادبیات مانند بقیه موضوعات و ابزارهای عینی برای برطرف کردن نیازهای اجتماعی ایجاد می‌شود. برای تولید ابزارهای عینی، مانند هواپیما، ماشین، و... اصطلاحات علمی خاص لازم است و تولید علوم جدید با تحقیقات در شکل سازمانی و اجتماعی انجام می‌گیرد، یعنی علوم جدید بدنبال پیدایش روابط جدید اجتماعی تولید شده است و روابط جدید و تفاهم در موضوع فهم و مفاهمه نیز در علوم شکل می‌یابد. بدینسان کلمات و ادبیات جدید بعنوان نیاز اجتماعی جدید تولید می‌شود.

بنابراین بحث در اسم گذاری برای موضوعات و انتخاب عناوین جدید برای اشیاء جدید نیست. امروز نیازی به عنوان مشترک و انتزاعی بنام حمل و نقل وجود ندارد که «الاغ، استر، شتر» را با «هواپیما، و ماشین» شامل شود؛ بلکه با پیدایش موضوعات جدید در روند تکامل تفاهم اجتماعی، ادبیات جدید مورد نیاز است.

برای توجه به تولید ادبیات جدید متناسب با نیازمندیهای جدید دقت در مطلب ذیل ضروری است. عمر طب شیمیائی کمتر از دویست سال است و عمر طب یونانی و طب هندی حداقل به زمان حضرت عیسی بن مریم (ع) می‌رسد و بیش از ۴ الی ۵ هزار سال قدمت دارد، اما کارائی طب در امروز، توسعه در مقیاس پیدا کرده است بگونه‌ای که در علم زیست‌شناسی فعالیت و تغییراتی که بر روی گیاهان و حیوانات انجام می‌گیرد، قدرت پذیرش بسیاری

از سفارشات و حتی تحقق را آنها را دارد و پیشرفت در این عمق و سطح با طب گیاهی و طب سنتی بسیار فاصله دارد. توسعه در مقیاس؛ بمعنای توسعه در ملاحظه لوازم و لوازم بعیده و ملاحظه نسبتها در یک مجموعه است که قطعاً به ادبیات جدید نیاز دارد.

بنابراین وضع؛ بمعنای اینکه شخص خاصی و یا گروه و جمعیتی نسبت به آن تصمیم بگیرند؛ معنا ندارد و نفس اراده‌ها در هنگام تصمیم‌گیری، با حفظ دقت مربوط به آن، دارای یک نحوه ولایت و تولی در جامعه هستند. که مخترعین، دانشمندان و حتی عرف در منزلت خلافت و تصمیم‌گیری در نظام ولایت حاضر بوده و در پیدایش، تغییرات و تکامل آن مشارکت دارند. لذا ادبیات صرفاً یک نامگذاری نبوده و مخترعین و کاشفین در یک موضع منطقی قرار دارند نام یا علامتی را برای ابزاری یا دارویی قرار می‌دهند. ظهور آن در جامعه، به دلیل اراده مخترع یا کاشف است.

۶/۳/۴- تقویم اوصاف ادبیات به جامعه

ادبیات مانند موضوعات خارجی دیگر با همه خصوصیاتش در خارج وجود دارد و برخورد انتزاعی با آن غلط است؛ یعنی وضع و ادبیات در یک قوم و اهل فن خاص، با یک زبان معین و در جامعه خاصی بوجود می‌آید که دارای استعمال، کارآئی و ارزش خاصی است و آن جامعه نیز در تکامل، دارای مرحله‌ای از بلوغ می‌باشد، از این رو استعمالات، در آن جامعه قابل کنترل است.

بلوغ هر جامعه‌ای نیز به میزان تولیدات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن در جامعه بین‌الملل است. به همین دلیل توسعه روابط اجتماعی، زیربنای

توسعه تفاهم اجتماعی و توسعه تفاهم اجتماعی نیز زیربنای تغییر در روش و مقیاس تفاهم است که با تحقق آن تغییر در ادبیات و پیدایش ادبیات جدید یک امر ضروری و لازمی می‌گردد.

۶/۳/۵- توسعه تفاهم و توسعه روابط اجتماعی علت توسعه ادبیات این بحث را با چند مثال آغاز می‌کنیم.

مثال اول: در این مثال می‌خواهیم ببینیم که چگونه عرف عمومی از توسعه تفاهم در علوم تبعیت می‌نماید و این امر موجب تغییر در ادبیات عرف شده است.

کتاب تحفه حکیم مؤمن که درباره داروهای گیاهی است، امروزه ادبیات آن شایع نمی‌باشد و عرفیت نیز ندارد، اما کتاب اسرار خوراکیها دارای ادبیات عرفی و شرایط حاضر است در کتاب تحفه حکیم مؤمن با تکیه بر مباحث امزجه، سعی بر تفاهم با مخاطبین شده است؛ اما در کتاب اسرار خوراکیها با ترجمه نحوه استفاده داروها و خوراکیها به «لسان آثار» با مخاطبین ارتباط برقرار می‌شود.

بسیار واضح است که ادبیات ۲۰۰ یا ۱۰۰ سال پیش با ادبیات عرف امروز کاملاً تفاوت دارد و این بدلیل تأثیراتی است که ادزاکات عرفی، از جریان توسعه تفاهم اجتماعی؛ نسبت به پیدایش طب جدید پذیرفته است.

مثال دوم: در این مثال تغییر در ادبیات در علوم اصطلاحی مورد دقت قرار می‌گیرد.

با گذشت زمان یک سطح از امور تخصصی و پیچیده، در جامعه با سوادان یک ملت و یک کشور شیوع عرفی پیدا می‌کند و این تغییر در ادبیات

اصطلاحی نیز بدلیل توسعه تفاهم اجتماعی در بخش تحصیلکرده هاست.

«بحث لگارتیم در ریاضیات» از اکتشافات ریاضی دانهای بزرگ عصر خود بوده است که با ریاضات روحی و ذهنی بسیار به آن دست یافته‌اند. کسانی که دارای هوشمندی و انگیزه‌های شدید در حل معادلات چند مجهولی در زمان خیام و ابوریحان بیرونی بودند؛ از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کردند؛ لکن در این زمان میلیونها دانش آموز دبیرستانی در کل جهان بسهولت با لگارتیم و معادلات چند مجهولی یا بحث ریاضیات مجموعه‌ها آشنا شده و آنها را براحتی می‌فهمند، زیرا شرایط زندگی و ارتباطات عینی جامعه برای دانش آموزان تخیلاتی می‌سازد که زمینه پرورش و شرایط آموزش را برای جامعه باسودان سهل و آسان نموده است و قدرت تفاهم را در قشر وسیعی از جوانان باسواد در جامعه جهانی بالا می‌برد.

مثال سوم: بچه‌های دو ساله امروز با تماشای تلویزیون و تصاویر کامپیوتری، تغییرات صورتها و اشکال را در چند ثانیه و با تنوع بسیار زیاد ملاحظه می‌کنند، لذا قوهٔ مخلیه در خیال‌پردازی شکلها و جمع و تفریق آنها از طریق مشاهده تلویزیونی و وسائل ارتباط جمعی باعث ایجاد قدرت تجزیه و ترکیب در قوای حافظه و هوش آنها می‌شود.

در زمان سابق بوسیله اذهان و امور معقول قدرت دسته‌بندی امور و تجزیه و جدا کردن ربط بین اشیاء انجام می‌گرفت؛ اما امروزه «جدا کردن»، «ترکیب» و «کیفیت نتیجه‌گیری» در «عمل و زمینهٔ پرورشی» جامعه وجود دارد و این امور برای افراد مختلف، با وجود زمینه‌ها و بسترهای اجتماعی تحقق می‌یابد. لذا معنای «سواد»، «حافظه» و «انتقال مفاهیم»، «حفظ مطالب» با

توسعه ارتباطات تغییر یافته و به تبع آن قطعاً تعریف علائم، خطوط، مفاهیم نیز تغییر می‌کند.

اما مطالب با تکیه به تفاهم و ارتباط قابلیت رجوع و انتقال به دیگران می‌باشد و یک امر ضروری بوده و باقی می‌ماند. تفاهم و روابط در راه تکامل، مفید و محدود به وسائل خاصی؛ همچون مفاهیم، علائم نگارشی و حتی تکنولوژی نمی‌باشد، بلکه آنچه مهم است و موضوعیت دارد ارتباط و توسعه تفاهم است که در پیدایش و تغییرات و توسعه ادبیات بعنوان متغیر اصلی است.

۶/۴- بررسی تقسیمات و اوصاف ادبیات اجتماعی

۶/۴/۱- سه سطح از فهم برای بشر

بعد از روشن شدن حضور حقیقی جامعه بعنوان بستر پیدایش روابط اجتماعی و تفاهم اجتماعی و ادبیات جدید سه سطح از تقسیمات روابط درونی و روابط بیرونی تفاهم و فهم را در مقوله انسان و جامعه مورد دقت قرار داده تا موضوع بحث بیشتر مفتوح گردد.

الف - سطح تبعی: انسان دارای یک حرکت تبعی است که نمی‌تواند از آن جدا باشد و در حرکت تبعی اش اراده و حساسیتش متهور است، الفاظ به گوش او می‌رسد و سلسله اعصاب آنها را به مغز منتقل می‌کند؛ اما بدلیل اختلاف ظرفیت‌ها بعضی از دسته‌بندی‌ها را قبول نمی‌کند، همانطور که دستگاه گوارش فرد نمی‌تواند بعضی از غذاها را هضم کند.

ب - سطح تصرفی: در این سطح اراده حاضر است، می‌تواند در فهم تصرف کنند کلام را می‌شنود، فکر هم می‌کند، سپس مخالفت می‌کند و نعوذ

آن الله می گوید قرآن سحر است و دیگران را از استماع قرآن منع می کند و عناد می ورزد تا در مقابل مؤمنین تشنه حقیقت مبارزه می کند این فرد در وضع و استعمال و... مشارکت دارد.

ج - سطح محوری: در این سطح انسان محور حوادث و مقالات است و با تصرفاتش جمعیت زیادی را به جهت خاصی دعوت می کند. مقننه ساز و حادثه سازی مربوط به اراده و اختیار است، در این سطح، اختیار در نظام ولایت برای تصرف در مقابل بقیه اراده ها تعیین منزلت می کند. همانطور که لفظ با معنی، مناسبت و علقه دارد، هر مخاطبی نیز بر اساس تفاهم خاصی واقع می شود.

بنابر سه سطح از فهم در رفتار انسانشناسانه، ادبیات دارای سه سطح از تفاهم عرفی، عقلانی و تکاملی در جامعه است که به توضیح و تبیین آن نیز می پردازیم.

۶/۴/۲ - سه سطح از تفاهم در جامعه

۶/۴/۲/۱ - تفاهم عرفی

در تفاهم عرفی توجه به مخاطب و تفاهم بر اساس اصول لفظیه در هر زبانی است و توجه به لوازم عقلی نمی شود. البته از عرف تسامح را می پذیرند که در تفاهم و مخاطبش به همه جوانب حرف خود حاکم نباشد، همانطور که در دادگاه ها رعایت مقدمات حکمت بمعنای التزام به لوازم عقلی کلام اساس در قضا و حکم قرار نمی گیرد و این مطلب مربوط به همه زبانها و زمانهاست.

۶/۴/۳/۲ - تفاهم عقلانی و عقلانی

وقتی به لوازم کلام در تفاهم و تخاطب توجه می‌شود، سطح تفاهم از عرف خارج و به تفاهم عقلائی وارد می‌شود، البته همانطور که در ادراک، نقص و کمال فرض دارد در ابزار تفاهم و تخاطب نیز نقص و کمال جاری است بنابراین این در این سطح نیز تفاهم مطلق نبوده و اشراف تام در تمامی سطوح و ازمینه حاصل نمی‌شود، از این رو ملازمات عقلیه کلام عقلاء با ملازمات عقلیه کلام حکیم علی الأطلاق کاملاً با هم تفاوت دارد.

با قاعده‌مند شدن ادبیات در این سطح، تفاهم اجتماعی برای عقلاء در هر زمان و برای اهل هر اصطلاحی تحقق می‌یابد و الزام و التزام (الزام دیگران و ملتزم کردن خود) دارای حجیت می‌شود.

۶/۴/۲/۳- تفاهم تکاملی

تخاطب و تفاهم تکاملی، مربوط به یک دسته از مفاهیم و مخصوص حکیم علی الاطلاق است که خود محور تکامل می‌باشد، لذا رهبری تکامل یا رهبری فرهنگی از طریق تعبد و مذاقه در آن بوجود می‌آید، این سطح باید محدث حادثه در تفاهم باشد؛ یعنی در مقیاس تفاهم، توسعه ایجاد کند و با توسعه مقیاس، به سراغ فهم کلمات شارع برود که جریان آن نیز دارای سه سطح است.

الف- توجه به انسابات و ارتکازات شارع ب- لوازم عقلیه نزد شارع ج- مفاهیم حاکم بر جریان تکاملی الهی تفاهم است.

پس این سطح، محدود به زمانی مخصوص، درون زمان دیگر نبوده و باید در هر زمانی متناسب با توسعه حساسیت و قرب، از نور فرمایشات

معصومین (ع) استضاءه شود، و تصرفات اولیاء الهی در روح، ذهن و رفتار انسانها حاضر بوده است و ضروری است با قاعده‌مند کردن، تفاهم و تخاطب را به حجیت اجتماعی رساند. تفاهم تکاملی با سمبلیک معنا کردن ادبیات یا حاکم کردن تکامل مادی محض بر ادبیات، از زمین تا آسمان تفاوت دارد.

در این قسمت بر اساس توصیف حقیقی از جامعه و تقسیمات موضوعات در حکومت در سه سطح ذیل به تحلیل ادبیات می‌پردازیم.

۱ - تقسیمات جهتی موضوعات

۲ - تقسیمات مفهومی موضوعات

۳ - تقسیمات مصداقی یا خرد موضوعات

موضوعات توسعه^(۱) در نظر حکومت محور است و به تبع موضوعات توسعه موضوعات کلان و نظام تخصیصها معین می‌شود و به تبع موضوعات کلان موضوعات خرد مطرح است.

۱ - بیان تمثیلی در تبیین موضوعات توسعه و تقسیمات جهتی در تعاریف موجود جهانی جمعیت را به جمع شدن افراد بدور بکدیگر بر اساس منطقه جغرافیائی یا نژاد تعریف می‌کنند. با رجوع به دائره المعارف بزرگ روس، بریتانیا، آمریکا می‌توان تعریف جمعیت را بمعنای مردمی که در یک جا جمع می‌شوند؛ بدست آورد؛ اما بر مبنای نظام ولایت منطقه جغرافیائی یا نژاد در تعریف انسان اصل نبوده و برای انسانها شرع دارای یک دسته بندی مستقل است و بر همین مبنا نیز دارای احکامی است. بطور مثال شرع انسانها را در دسته بندی اعتقادی به کافر، اهل کتاب و مسلمان تقسیم می‌نماید و «نجس بودن کفار» «پاک بودن مسلمانان» و... احکام مربوط به این دسته بندیها است.

بنابر این جمعیت بمعنای جمع شدن افراد بر اساس یک اعتقاد ملاک بوده و محور دسته بندیها محور دسته بندیها است. البته نژاد بمعنای قوانین ارحام محترم بوده و دارای اهمیت است؛ اما در مرتبه تبعی شاخصه‌ها مطرح است. بنابر این با ملاحظه موضوعات عرفی در سطح تکامل، ربط آنها با هدف و

از این رو ادبیات بعنوان یک موضوع در حکومت دارای تقسیمات ذیل

است،

۱- ادبیات محوری یا توسعه

۲- ادبیات تصرفی یا تخصصی

۳- ادبیات تبعی یا عمومی

لذا شناخت از کلمات در سه سطح بمعنای ملاحظه توسعه در مقیاس در موضوع ادبیات است.

ادبیات محوری اصل در تکامل و ادبیات تصرفی اصل در تراحم و ادبیات تبعی اصل در کارائی بوده و بهمین ترتیب دارای اهمیت و ضرائب تأثیرمی باشند.

۶/۴/۳- بیان تمثیلی در تبیین موضوعات «عرفی، تخصصی»

توسعه» در حکومت

در ادبیات ساده و عرفی جهاتی را از خصوصیات موضوعات از بقیه جهات آن بریده ملاحظه کرده و علامت و اسمی بر آن می گذارند. مثلاً مداد تراش را بعنوان وسیله ای که مداد را می تراشد؛ به خاصیت تراشیدن و کارائی اش معرفی می کنند، بنابر این عرف، به لحاظ صفت خاص یا جهت خاص که دارای محکیاتی است؛ به اشیاء توجه می کند و برای آن اسم و علامتی را تعیین می کند.

البته مداد تراش دارای خواص دیگری نیز می باشد مانند جنس فلزی یا پلاستیکی؛ دوام؛ شکنندگی؛ قیمت؛ و... اما شناخت به خصوصیت خاصی که نشاندهنده کارائی عقلائی آنست؛ علت حضور آن در ادبیات عمومی یا عرفی

است.

در خصوصیت بهره‌وری و کارآئی در نزد عرف بین این کالا و بقیه کالاها تراحمی بچشم نمی‌خورد؛ زیرا فردی که مداد را می‌تراشد با افراد دیگری که مشغول پخت نان یا رانندگی و یا خیاطی هستند، برخورد و تراحمی وجود ندارد.

تعیین مصداق مدادتراش با همه خصوصیات (جنس، نوع، اندازه، قیمت و...) در خارج آنرا از ملاحظه وصف خاص و جهت خاص در نظر عرف بیرون می‌برد و مفاهمه پیرامون آنرا در ادبیات اصطلاحی قرار می‌دهد و بررسی اوصاف مدادتراش در الگوی مصرف جامعه قرار می‌دهد.

تأثیر مدادتراش در نسبت بین کالاها و در دسته‌بندیهای کلی بررسی در ادبیات اصطلاحی، می‌شود. مدادتراش ۸۰۰ تومانی وقتی مصرف می‌شود که بمیزان تقاضا، از آن نوع مدادتراش تولید شده باشد و از آنجا که متدورات جامعه محدود است، تولید این کالا در تراحم بقیه کالاها قرار می‌گیرد.

از این رو دولت‌ها که تعیین اولویت‌ها و برنامه‌ریزی نسبت به متدورات یک جامعه را بعهدہ دارند؛ سعی می‌کنند، صرفه‌جوئی در مقیاس تولید یا توسعه ثروت را در تولید کالاها مد نظر قرار دهند.

بنابراین مبتلا به حکومت‌ها در سطح کلان و ادبیات تخصصی برای تعیین جایگاه اجتماعی کالاها است که در آن از قیمت یا سود کالاها در طبقه‌بندی قیمت‌ها و نحوه الگوی تولید، توزیع و مصرف اجتماعی سخن می‌گوید.

همانطور که پدر در خرید مدادتراش برای فرزندش نسبت عمر مفید

مدادتراش به قیمت آن در زمان را ملاحظه کند و مدادتراش ۱۰۰ تومانی را به مدادتراش ۱۰ تومانی ترجیح دهد، دولت‌ها نیز با محاسبات تخصصی نسبت بین کالاها و توسعه ثروت ملی را ملاحظه می‌کنند.

اگر ادبیات تخصصی، سود مدادتراش را در دسته بندی قیمتی در درون خانه‌ها یا در درون دولت برای بالا رفتن ثروت ملی حساب نکنند؛ بلکه بخواهد احترام به تحصیل را در نظر مردم بالا ببرند، باید وسائل رشد و سرعت قدرت ذهنی و بالا رفتن هوش و حافظه فرزندان در نظام ارزش پیدا کند و در مقایسه با بقیه اموری مانند مسائل رفاهی، ورزشی، سرگرمیها، و... به نوشت افزار و خصوصیات آن اولویت بدهند؛ مثلاً مردم خرید موکت را جایگزین خرید قالی دست بافت کنند تا فرزندان‌شان بتوانند مداد تراش ۱۸۰۰ تومانی یا ۲۵۰۰ تومانی تهیه کنند. بنابراین در نوشت افزارها باید خصوصیات «سهولت»، «دقت» و «سرعت» زیاد بشود و بعد هم باید کالاهای فرهنگی را با تجلیل تولید؛ توزیع و مصرف بشوند، اما تزئینات و مسائل زیباشناسی مادی آن هم خیلی سبک و سهل گرفته بشود؛ یعنی توسعه رفاه و توسعه مادی در آن کاملاً نفی شود، در اینصورت و بر این اساس توسعه قدرت نظام بر توسعه ریالی و ثروت ملی، مقدم شده و اولویت می‌یابد.

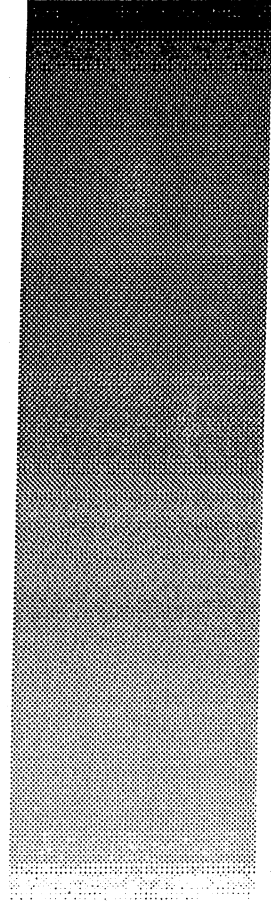
توسعه جامعه به توسعه تولی و ولایت اجتماعی است و آن نیز دارای سه بعد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است، بنابراین تکامل ادبیات در بخش توسعه فرهنگی قرار می‌گیرد که به تبع قدرت سیاسی؛ و توسعه میلهها، حول محور دنیاپرستی یا خداپرستی پیدا می‌شود و متناسب با مراحل تکامل در حساسیتها، افکار و اعمال در سطوح مختلف توسعه حاصل می‌شود و ادبیات

آنها نیز ساخته می‌شود.

بنابراین تکامل اجتماعی، اصل در تحول ادبیات است. بهمین جهت نام اشیاء، روابط و نسبتها (اوامر و نواهی) در ارزشها، تعاریف، و احکام اجتماعی پس از مراحل تکامل معین شده و حسب مراتب تکامل «کاربرد، حساسیت و تعلق» تغییر در ادبیات پیدا می‌شوند.

فصل هفتم

پایگاه حجیت
فهم از خطابات



فصل هفتم

بررسی احتمالاتی پیرامون پایگاه حجیت فهم از خطابات

در این فصل سه احتمال پیرامون پایگاه حجیت فهم از خطابات مورد دقت و بررسی قرار می‌گیرد. در احتمال اول، استدلالات پیرامون حجیت ارتکاز زمان تخاطب، در فهم از خطابات طرح و مورد نقد قرار می‌گیرد. سپس استدلالات پیرامون حجیت ارتکازات زمان مبتلابه در فهم از خطابات طرح و مورد نقد قرار می‌گیرد، در نهایت حجیت حقائق شرعیه بعنوان احتمال جدید و پایگاه حجیت در فهم از خطابات طرح می‌شود.

مقدمه - تقویم حوزه‌های حجیت فهم از خطابات

آنچه در فصول گذشته بعنوان سطوح دلالت در فهم از خطابات مورد دقت و بررسی قرار گرفته است، عبارت است از: ۱ - زبان ۲ - منطق لوازم خطابات ۳ - روابط اجتماعی البته در انسابات و مباحث الفاظ به عرف و در لوازم عقلی به وجدانیات و ذم‌العقلات تکیه می‌کنند و آنها را حجیت می‌دانند. البته ممکن است عده‌ای ظهور الفاظ را در فهم از خطابات حجیت بدانند این بدان معناست که تخاطب عرفی را بعنوان متغیر اصلی در فهم از خطابات قرار داده‌اند.

عده دیگری به هر سه حوزه «زبان، لوازم کلام و روابط اجتماعی» تکیه کرده و همه را حجیت می‌دانند.

مسئله مهم این است که انحصار مقیاس حجیت در هر حوزه درست نبوده و مقیاس حجیت مشروط به حجیت بقیه حوزه‌ها است. و برای هر حوزه و سطح کارائی و ثمره‌ای وجود دارد.

لذا قاعده مندی در سه حوزه «ادبیات»، «احتمالات و گمانه‌ها» و «روابط»، موجب ایجاد نظام حجیت خواهد شد که در آن همه سطوح به یکدیگر مرتبط بوده و نپذیرفتن دلالت هر حوزه، دلالت حوزه دیگر را به خطر می‌اندازد و به آن آسیب می‌زند، لذا در همه استنباطها به نحوی همه سطوح حضور دارند و لو سهم تأثیرشان مختلف باشد.

بر این اساس با مشروط شدن مقیاس حجیت بهم «صورت مسئله» را از بریده بودن حوزه‌ها از یکدیگر تغییر می‌دهد. مسئله دوّم آن است که با اصل بپزدن تفقه و اجتهاد در امر استنباط؛ نباید این سه حوزه را در عرف تعریف نمود؛ بلکه ادبیات، لوازم کلام، و روابط اجتماعی دارای سطوحی بوده که باید همه مراتب قاعده مند شوند و نظام حجیت باید بتواند از ادبیات الهی (محوری) تا ادبیات تبعی (عرفی) را بپوشاند.

۷/۱- احتمال اول: بررسی حجیت ارتکاز زمان تخاطب بعنوان پایگاه

فهم از خطابات

در این قسمت نظر رایج حوزه‌ها نسبت به حجیت انساب و ارتکاز زمان تخاطب شارع مورد دقت قرار می‌گیرد. در بخش اول استدلال قوم و اشکالات، آن بحث و بررسی می‌شود و در بخش دوّم کیفیت دستیابی به این انساب و ارتکاز مورد نقد قرار می‌گیرد. و در پایان با جمع بندی و بر عدم حجیت شناخت عرفی در فهم از خطابات و ضرورت دستیابی موضوع شناسی بر اساس شرع بیان می‌شود:

بیان استدلال قوم در حجیت ادبیات تخاطب زمان شارع: قوم با توجه به آیه «ما ارسلنا رسول الا بلسان قوم» می‌فرمایند؛ هیچ رسولی و پیامبری

مبعوث و ارسال نشده است، مگر به لسان همان قوم تکالیف را رسانیده است. لذا خطابات شارع باید به لسان قوم باشد و الا تکلیف و ارسال رسل ممتنع و لغو می شود.

بر این اساس رجوع به ارتکازات و انسیاقات زمان تخاطب، برای دستیابی به محکی کلمات وحی حجیت پیدا می کند. محکی کلمات وحی نیز، همان موارد و مصادیق عرفی زمان پیامبر اکرم (ص) است.

۷/۱/۱- بررسی چند اشکال بر استدلال قوم

اشکال اول: اطلاق و کلیات ارتکازات عرفی زمان خطاب، مورد و مصادیق عدل و ظلم زمان تکامل را نمی پوشاند؛ همانطور که در فصل گذشته در آسیب شناسی شناخت عرفی موضوعات به این مسئله اشاره گردید. اگر اطلاق کلمات وحی، موضوعاً، تحمل موضوعات زمان تکامل را داشته باشند، عقلاً، موضوعات مرتکز در زمان تخاطب شارع، نمی تواند موضوعات زمان تکامل را بیان کند. از این رو موضوعات زمان تکامل از حقایق شرعیه محسوب می شوند.

اشکال دوم: توجه شارع به لوازم ارتکاز زمان تخاطب در دقت نزول کتاب، به معنای «محدود کردن علم شارع» و احاطه او به لوازم کلام در زمان تخاطب است، این معنای آنست که آنچه را بدون هیچ کم و کاستی برای اثبات عدل و ظلم در همه زمانها لازم و کافی بوده است، در زمان تخاطب تحقق یافته و در کلام شارع نیز آمده است. این مسئله در فرضی قابل قبول است که حجیت بر لوازم ارتکازات منحصر گردد و لوازم عقلی خطاب حجیت نداشته باشد. و حال آنکه بدلیل تکامل و تغییر ظرفیت قوه فهم علاوه بر ملاحظه ارتکازات و

ادبیات، ملاحظه لوازم عقلی خطاب نیز برای مجتهدین تکلیف است. بنابراین اگر لوازم ارتکاز با ملاحظه تکامل در نظر گرفته شود، ارتکاز زمان مخاطب بعنوان پایگاه حجیت ظهور الفاظ از بین می‌رود.

اشکال سوم: تفاوت ماهوی بین ادبیات الهی قرآن با ادبیات جاهلی عرب، دلیل محکمی است بر اینکه قرآن بلسان قوم سخن نگفته است؛ بلکه بدنبال شکستن ادبیات و ارتکازات قوم بوده است. قرآن با طرح ارزش الهی و دعوت به تقوا و آخرت به مبارزه با ادبیات شهوت و غضب پرداخته و در مقابل اشعار عرب جاهلی رائج در آن زمان قیام کرده است.

ترکیب کلمات خدای متعال برای تصرف در جامعه (زمان مخاطب و عصر جاهلیت) امروز با ترکیب ادبیات عرب از زمین تا آسمان فاصله دارد، بر این اساس چگونه می‌توان تفاهم قرآن را بلسان قوم دانست؟

۷/۱/۲- مقنن نبودن روش دستیابی به ادبیات زمان شارع

برای فهم ادبیات مخاطب زمان شارع و دستیابی به موارد و مصادیق عرف زمان شارع، به ادبیات عرب بعد از ظهور اسلام تکیه و استناد می‌شود لذا «پیدایش، تغییرات و بلوغ» این ادبیات و کیفیت قاعده‌مندی آن بعد از اسلام بوده است؛ چگونه می‌توان ادبیات بعد از اسلام را بعنوان پایگاه استناد و استخراج در فهم موارد و مصادیق عرف زمان مخاطب قرار داد.

علاوه بر اینکه ادعای تبادر و غیر آن نسبت بارتکاز زمان خطاب - برای اثبات ارتباط یک لفظ با یک معنا (مباحث الفاظ) - بوسیله یک تحقیق علمی و تاریخی انجام نمی‌گیرد زیرا در حوزه با تکیه بر ارتکازاتی که از فراگیری چند کتاب درسی، مانند؛ جامع المقدمات، سیوطی، مغنی پیدا می‌کند، ادعای

استقراء غیر مقننی در فهم معانی می‌کنند و از عینک ارتکازات پیدا شده و این کتابها به قول لغوی نیز نظر می‌کنند. اما هیچ استنادی به قول لغوی برای نسبت دادن به عرف زمان تخاطب وجود ندارد. بنابراین دستیابی به انسباق عرف زمان تخاطب، مقنن نبوده و قابل اعتماد نیست.

تکیه بر استقراء ناقص؛ اما مقنن که در آمار و در ریاضیات آماری به رسمیت شناخته شده است و برای تحقیقات علمی و تاریخی بکار گرفته می‌شود؛ مورد توجه حوزویان نبوده و از آن غفلت شده است، در صورتیکه کم کردن احتمال خلاف^(۱) و بالا بردن احتمال اثبات یک لفظ در برابر یک معنا، در ادبیات بر اساس علم آمار و ریاضیات آماری، تکیه بر دلایل منطقی دارد که بر مبنای منطقی قوم (منطق صوری) دارای حجیت است. از این رو احتمال خلاف نسبت به بیان یک معنا برای یک لفظ، بدون دلیل، به «حداقل» نمی‌رسد. و احتمال اثبات معانی متعدد برای یک لفظ نیز بدون دلیل، به حداکثر نمی‌رسد.

جمع‌بندی: ارتکازات ادبیات زمان تخاطب شارع، در فهم از ظهورات خطاب حجیت ندارد، چون خطابات شارع ناظر بر تمام مصادیق عدل و ظلم در جریان تکامل است و کشف فرهنگ و ادبیات مختص به خطاب شارع، بعنوان حقایق شرعیه، در تخاطب و تفاهم با شارع اصل قرار می‌گیرد و بر همه انسباقتها و فرهنگها در طول تاریخ حکومت می‌کند.

۱- در نمونه برداری خوشه‌ای به هر اندازه که آنرا کاملتر و دقیقتر نمایند، احتمال خلاف در آن کمتر می‌شود.

۷/۲- احتمال دوم: بررسی حجیت ارتکازات عرفی بعنوان پایگاه فهم

از خطابات

در این بخش به بررسی تخاطب عرفی بعنوان پایگاه فهم از خطابات می‌پردازیم. تسامح در بحث حجیت، مطلب را ناظر به مراتب نازل می‌کند و کلمات و فهم عرفی نمی‌تواند جدای از مبانی، حجیت داشته باشد، لذا ضرورت دارد که در مبانی بحث ذقت شود.

دلیل اصلی این احتمال در حجیت تخاطب عرفی آن است که آنچه لازمه فهم از خطابات بوده؛ شارع به عرف القاء کرده است؛ لذا فهم عرفی در فهم از خطابات حجت است.

در اینجا چندین سؤال که در فصل گذشته پاسخ آنها داده شده است را تکرار کرده تا موضوع بیشتر روشن شود؛ اول اینکه وقتی گفته می‌شود ظهور الفاظ حجت است به چه معنا است؟ آیا علائم صوتی و کتبی در تشکیل کلمات حجت است؟ حجیت بمعنای کلمات و جملات جدا از وضع معانی و بیان در تخاطب به چه معنا است؟ پایگاه عرف و اعتبارات عرفیه که مفسر وضع و علوم مربوط به ادبیات است به کجا بر می‌گردد؟ ضرورت اعتبارات عرفیه به کجا باز می‌گردد؟ آیا امور عرفیه در مسئله ادبیات از امور حجتی محسوب می‌شود یا از امور اعتباری؟ آیا مسئله وضع از امور ضروری است یا عرف می‌تواند اعتبار نکند؟ آیا تکامل اعتبارات عرفی، از امور قهری است و تحت قانون عمل می‌کند؟ و «التزام» به آن نیز قهری و قانونمند است؟

آیا تعریف «ادبیات» از امور بالذات است؟ آیا تعریف «عرف» از امور بالذات است. و آیا حجیت هر یک بنفسه است؟ آیا ادبیات از امور ماهوی بوده

و قوانین آن لایتنعلل و لایتخلف است؟ آیا منزلت بررسی ادبیات در تبادر
عرفی و ارتکازات عرفی است؟ آیا پایگاه ادبیات به «وضع» و «وضع واضح»
بازگشت می‌کند؟ و...؟

اینها همه اموری هستند که در فصول گذشته به آنها پاسخ داده شد. لذا
در این مرحله تنها با اشاره‌ای گذرا به آن مطالب بحث را جمع‌بندی کرده و
سخن را در باب حجیت ادامه می‌دهیم.

آنچه در بحث وضع مطرح شده، بگونه‌ای است که علت پیدایش زبان
را در حد عرف و اعتبارات عرفیه یا قرار واضح نازل شده است و علاوه بر آن با
تجزیه کردن مقالات و جدا کردن منزلت وضع از منزلت استعمال و ارائه
تعاریف مطلق از کلمات، بحث ادبیات را تا حد و مقام «آموزش» نیز نازل شده
است.

حال آنکه در آموزش گاه آواها دسته‌بندی می‌شود که از آنها حروف الفبا
بدست می‌آید و گاه ترکیب آواها همراه با کلمات دسته‌بندی می‌شود که اسم و
فعل و حروف بدست می‌آید و گاه نیز ترکیب جملات دسته‌بندی می‌شود که
از آن مقالات بدست می‌آید. بنابراین قواعد صرف و نحو در مقام آموزش بوده
ربطی به مقام استعمال ندارد.

بریده دانستن مقام استعمال از مقام وضع، علت عدم ملاحظه تکامل
مقالات و استعمالات و همچنین علت عدم ملاحظه تبعیت تغییر و تکامل
قواعد گفتاری و مقام آموزش از تغییر و تکامل در مقالات و استعمالات است.
بنابر این عرف مقام استعمال را حس می‌کند و در جامعه دارای تصرف
تبعی است و در پیدایش و تغییرات ادبیات مشارکت دارد. از این رو

استعمالات از امور حقیقی بوده و نمی‌توان ادبیات و وضع را اعتباری دانست، مگر اینکه اعتبار را در ادبیات کنار استعمال شود. زیرا ادبیات آنها در تاریخ محکوم به شکست و فنا می‌باشد.

۷/۳- احتمال سوم: بررسی حجیت روابط اجتماعی بعنوان متغیر اصلی در موضوع تفاهم و مخاطب

۷/۳/۱- مختلف بودن منزلت بکارگیری ادبیات در نزد عرف و جامعه

عرف برای کلمات، معانی مطلق قائل نبوده و در برای کلمات و معانی آنها در جاهای مختلف، ارزش مختلف قائل است. یعنی در ترکیب و درست کردن گفتار و مقالات، مقاصدش را اصل قرار می‌دهد، لذا برای کلمات و معانی در هر زمان و مکانی جایگاه مختلفی قرار می‌دهد، بهمین دلیل است که در علم معانی و بیان از رابطه بین کیفیت‌سازی، هدف و قواعد آن صحبت می‌شود.

برای روشن شدن این نکته که عرف در جامعه ادبیات را به گونه‌های مختلف استعمال می‌کند و به گونه‌های مختلف می‌فهمد به تحلیل دو قشر ادبا و حقوقدانها در جامعه می‌پردازیم که دارای دو گونه تفاهم و مخاطب با عرف هستند و هر دو قشر نیز با ادبیات به گونه خاصی برخورد می‌کنند.

۷/۳/۱/۱- عهده داری نگهبانی از ادبیات گفتاری توسط ادبا

در جامعه، یک قشر معروف به ادیب هستند که نگهبانی از ادبیات بر عهده آنهاست و طبیعی است که گفته شود رعایت قواعد استعمالی و دقت در کلمات و الفاظ نیز در نزد آنها موضوع اصلی است؛ حال آنکه واقعیت این نیست؛ بلکه اراده جدی آنها بر روی لغات، کلمات و قواعد استعمالی نبوده و در آنها تنها اراده گفتاری دارند و اینکار را شعرای معروف و بنام انجام می‌دهند.

زیرا ادبا سعی در ارائه قطعه ادبی زیبا و تصرف در جامعه و ایجاد
حالت‌های خاصی شبیه موسیقی و موزیک را دارند. از این روکم و زیاد کردن
قواعد، در عرف ادبا یک امر پذیرفته شده است و از تنسک به آن پرهیز
می‌کنند و آنچه را که در معانی و بیان، فصاحت و بلاغت مهم می‌دانند؛ توسعه
تصرف و توسعه حال در جامعه است، چون ادبیات را وسیله تصرف در
حالات می‌دانند و تنسک به معانی لغوی ندارند، چه اینکه با تنسک به قواعد
استعمالی نمی‌توان قطعات ادبی بلند و رسائی را ارائه کرد.

مقصد ادبا با ارائه نحوه ترکیبی خاص در ادبیات، ایجاد حال مناسب در
مستمع و تحریک مستمع به انجام کاری است. توجه به رعایت انسباقات
ذهنی مخاطبین، توجه و همت اصلی آنها نیست، بهمین دلیل است که بوسیله
یک نحوه ثنا و مدح خاص یا با ایجاد تملق، تحقیر و تجلیل خاصی، مورد
تشویق و پسند عرف یا مورد اعتراض عرف قرار می‌گیرند.

بنابر این تخلف از قواعد ادبی در نزد ادبا بالااشکال است و رعایت
لطف معانی و بیانی برای تصرف بیشتر در مخاطبین مهم است. بعنوان مثال،
ترکیب «اشکِ قَسَم» در عین اینکه «قَسَم»، «اشک» ندارد؛ ولی این ترکیب
بدلیل فاعلیت و تصرف در مخاطب و لطافتش پذیرفته می‌شود.

البته ادبا دارای یک انجمن فرهنگ و ادب بوده و اگر نویسنده یا شاعر
قصد توهین و یا تضعیف فرد یا قشر و صنفی را داشته باشد، آن ادیب را مجرم
می‌شناسند؛ اما تعین جرم بدلیل کارشناسی و تخلف نسبت به ایجاد یک رابطه
سیاسی است، نه از جهت عدول ادیب از قواعد استعمالی و استعمال مجازی
یک لغت (استعمال لغت در خارج از معنای خودش).

۷/۳/۱/۲- نگرهبانی از یا قواعد استعمالی توسط حقوقدانها

نگهبانی از قواعد استعمالی و روابط اجتماعی بر عهده حقوقدانهاست و برخورد آنها با ادبیات کاملاً با ادبا تفاوت دارد. آنها نسبت به کلمات، لغات، قواعد استعمالی بسیار حساس هستند. حقوقدانها کم و زیاد نوشتن در متن اسناد را نمی‌پذیرند. دادگاهها نسبت به متن اسناد حساس بوده و بطور جدی و محکم طرفین را ملزم به پذیرش می‌کنند.

در روابط اجتماعی اگر کسی سندی را امضاء کند و بعد زیر بار آن سند نرود، تخلف محسوب گشته و مجرم شناخته می‌شود، ولو با ادبیات همین قوم سخن بگوید.

سند؛ یعنی «کیفیت یک رابطه» مانند «قرض»، «ریا»، «اجاره» و یا «شرکت»... که جامعه این روابط را عندالمتعاقدين صحیح می‌داند، عرف بر روی این اسناد حساب باز کرده و به قضات و حقوقدانها قدرت داده تا دادگاه تشکیل دهند و افراد را نسبت به عقود و کلماتشان مؤاخذه نمایند.

آنچه در مثال فوق روشن می‌شود، سه نکته است.

- ۱- ادبیات از امور بالذات نبوده و دارای احکام بالنفسه نیست، لذا در هر منزلتی دارای معانی مختلف است و احکام آن مطلق نیست.
- ۲- عرف نیز هویت مستقل بالذات و بریده از جامعه و عینیت ندارد که در وعاء ذهن و ابزارهای انتزاعی تفسیر شود؛ بلکه در جامعه و در زمان، و مکان و عینیت حیات اجتماعی دارد و دارای عملکرد و کارآئی است و مشارکت عموم در ادبیات نیز یک امر حقیقی است.

۳- هم در نزد ادبا و هم در نزد حقوقدانها در تفاهم با عرف، روابط

اجتماعی اصل بوده و ادبیات ابزار تصرف آنها در جامعه و عرف است، در نزد ادبا، ایجاد حال؛ بعنوان یک نحوه ایجاد رابطه و همچنین در نزد حقوقدانها روابط مالی، مسئله دماء، اعراض؛ مهم می باشد و ادبیات کیف و مبرز روابط اجتماعی و عرفی است و لذا عرف به روابط اجتماعی مقید است. و هرج و مرج را نمی پذیرد و برای ارتقاء قدرتش نیازمند به داشتن رابطه و تعریف جمع است و برای حفظ آن محتاج به قانون بوده و برای جریان دادن قانون محتاج به ناظم است. این نازل ترین استدلال قوم در تشکیل جامعه و حکومت است که ادبیات نیز ابزار تصرف جوامع و حکومتها بشمار می رود.

۷/۳/۲- اصل بودن روابط اجتماعی در ادبیات

عمده استدلال قوم در بخش دوم: یعنی حفظ روابط عرفی، به نظر عقلاء (حقوقدانها) و مدح و ذم آنها بازگشت می کند و سعی می شود عملکرد آنها و بعنوان پایگاه روابط عرفی معرفی شود. علت پیگیری عرف و حساس شدن عرف و قبول واگذاری قدرت به حقوقدانها و قضات برای محکم برخورد کردن با مجرمین، بمعنای سندیت بخشیدن به روابط عرفی است.

بنابر این باید دید که عقلا چه چیزی را دنبال می کنند؟ مسلماً آنها زندگی اجتماعی را برای بشر لازم می دانند، ارتباط بین انسانها را در سعادت و کمال بشر دخیل دانسته و هرج و مرج و بی نظمی را در سعادت اجتماعی مضر می دانند، ارتقاء وجدان عمومی جامعه، ارتقاء کمال و سعادت اجتماعی را به حفظ نظام و تکامل نظام می دانند.

ظهور امر و نهی در «اذا امر مولی بعبده» و سندیت عرفی قائل شدن برای ادبیات، بعلت بکار بردن الفاظ در معانی خاص و تحقق روابط خاص

است و آلا خطاب و تخاطب از بین می‌رود. ارزش و قیمت ادبیات برای حفظ رابطه مولی و عبد، است. اگر مولا امری فرموده و عبد کار دیگری را انجام داده باشد، عقلا اخذ او را صحیح می‌دانند و علت اخذ نیز به حسن عدل و قبح ظلم بازگشت می‌کند، زیرا شکر منعم و شکر مولا مصداق حسن بوده و بدی و ناسپاسی نسبت به مولا مصداق ظلم است و وجوب شکر منعم راز مصادیق حسن عدل و قبح ظلم می‌شمارند. لذا برای حفظ رابطه مولا و عبد عقل و عقلا حکم به حسن عدل و قبح ظلم می‌کنند.

۷/۳/۳- بررسی چند احتمال پیرامون تعریف، عقلاء

برای روشن تر شدن مطلب، چند احتمال را پیرامون مصادیق حکم عقلا و مصادیق حسن و قبح عقلی را بررسی کرده تا پایگاه روابط اجتماعی و حجیت آن واضح تر شود.

گاه عقلا را به ادبا یا حقوقدانها محدود می‌کنند. گاهی هم عقلا را به اکثریت مردم در جامعه معرفی می‌کنند. گاهی نیز عقلا را به اصحاب حل و عقد می‌شناسند که نسبت به رفتار جامعه قدرت تحلیل عقلی داشته باشند و خطر را نسبت به حیات اجتماعی تشخیص دهند.

۷/۳/۳/۱- حقوقدانها حافظ ادبیات اجتماعی

قدر متیقن مطلب آنست که عقلاء را کسانی بدانیم که نسبت به حسن و قبح اجتماعی؛ یعنی نسبت به بقاء و عدم بقای جامعه قدرت تحلیل داشته و وفای به عهد را طبقه‌بندی نموده‌اند و از آن جانبداری می‌کنند تا جامعه از بین نرود.

بر این اساس در چه محدوده‌ای افراد اجازه زندگی در جمع را ندارند و

آنها را می‌توان مجرم دانست، می‌توان آدم شروری که بگوید «الحق لمن غلب» و داشتن قدرت را برای تجاوز به غیر عیب نداند، در اینصورت به این فرد نمی‌توان اجازه حیات اجتماعی داد.

بنابراین احکامی که از راه جامعه ما را به مقاصد نظام برسانند، پذیرفته می‌شوند، لذا عقلاء حفظ جامعه در موضوعات اجتماعی را لازم‌الرعایه می‌دانند و رعایت لوازم عقلی جامعه نیز برای جلوگیری از هرج و مرج در قدم اول ضروری می‌باشد؛ اما این لوازم در نهایت باید به تکامل نظام ختم شوند. ادبیات و روابط اجتماعی، از راه مقاصد؛ به دین مرتبط می‌شوند، دین می‌گوید؛ مقاصد باطل را رها کنید و مقاصد عالی را از مجرای جامعه دنبال کنید، لذا حجیت ادبیات، تابع محتوای آن و ارزش روابط اجتماعی است که بوسیله آن تحقق می‌یابد. لذا حجیت آن در مرتبه تبعی و نازل است. دلیل دیگر بر تبعی بودن حجیت ادبیات تکیه مباحث الفاظ به قواعدی است که بر اساس استقرار شکل می‌گیرند و از نظر، حجیت استقرار منطق در منزلت پائین‌تر از برهان و لوازم عقلی روابط و مقاصد در جامعه قرار می‌گیرد.

۷/۳/۴- نسبت مفاهمه به روابط اجتماعی

در این بخش بدنبال نشان دادن الفاظ، بعنوان کینیت مفاهیم و مفاهیم بعنوان کیفیت روابط اجتماعی بوده و که در هر دو، اصل بودن ارتباطات اجتماعی اصل است.

همانطور که در بخش قبل گذشت عقلاء برای حفظ سعادت و کمال انسان، و ارتقاء وجدان عمومی، وجود و بقاء جامعه را ضروری می‌دانند و رعایت حسن و قبح اجتماعی را از ضروریات بقاء روابط اجتماعی می‌دانند و

کسانی را که با این روابط مخالفت دارند، مجرم دانسته و برای آنها جرم تعریف می‌کنند و دادگاهها را موظف به حفظ حقوق اجتماعی دانسته و آنها را نگهبان روابط اجتماعی می‌دانند.

توجه به روابط اجتماعی بدون مسئله تفاهم عرفی و تفاهم اجتماعی امکان ندارد زیرا برای حفظ رابطه‌های اجتماعی، تفاهم و ادبیات یک امر ضروری است و حجیت هر سه بهم متقوم است.

مفهوم قرار داد خرید و فروش که یک نحوه ارتباط بین متعاقبین است، حکایت از آن رابطه از طریق مفاهیم انجام می‌گیرد. بعنوان مثال؛ وقتی معامله و سندی بین دو نفر نوشته و امضاء شود و بعد از بین آنها اختلاف و دعوا می‌شود؛ قاضی در دعوی جاری بین متخاصمین شهود را می‌طلبد و اقرار می‌گیرد و نسبت به معامله و سندیت سند دقت و بررسی می‌کند و از توجه به علائم صوتی و کتبی، به کیفیت مفاهمه پی می‌برد و از کیفیت مفاهمه به عقد و عقود و رابطه بین آنها پی می‌برد و لذا طرفین را ملزم به رابطه ایجاد شده می‌کند و سست گرفتن و بازی یا قراردادهای اجتماعی را نمی‌پذیرد.

از این رو احتجاج قاضی نیز دارای سطوحی است. احتجاج به الفاظ و ادبیات بکار رفته، احتجاج به مفاهمه انجام گرفته و احتجاج به روابط اجتماعی ایجاد شده می‌باشد.

پس «ادبیات، مفاهمه و روابط» سه بعد یکدیگر می‌باشند. قدرت ادبیات و مفاهیم به کیفیت روابط بستگی دارد و نفس روابط اجتماعی شدت در التزام، سختگیری و دقت را در احکام بوجود می‌آورد.

ادبیات، مفاهمه و روابط اجتماعی از یک طرف ابزار تحقق جامعه

هستند. و از طرف دیگر الفاظ و مفاهیم و روابط محکی جامعه نیز می باشد. از این رو عرف از طریق جامعه، به مقاصدش می رسد و مقصد عرف تکامل نظام است و بعلت جهت دار بودن تکامل، عرف نیز در غایتش به اخلاق و پرستش الهی یا مادی تکیه می کند.

دنیای پرستی نیز مانند خداپرستی دارای نظام تفاهم مخصوص به خود بوده و هر یک دارای قاعده مندی مربوط به خود است. بنابراین نظام ولایت؛ بعنوان پایگاه پرستش و حجیت در بخش «هنر ارتباط» نظام اجتماعی است و بخش هنر نیز شامل «کیفیت روابط، کیفیت مفاهمه و کیفیت ادبیات» است.

جمع بندی

نکته اول: اگر روابط اجتماعی اصل و زیر بنای تفاهم اجتماعی باشد، مفاهیم نیز محکی روابط جمعی می باشد، و تفاهم نیز در قالب ادبیات و الفاظ انجام می گیرد، لذا ظهور الفاظ حکایت از کیفیت روابط می کند و موضوع و لوازم عقلیه نیز تغییر ماهوی می یابد.

به عبارت دیگر یعنی لوازم عقلیه منحصر به لوازم کلام و کلمه نمی باشد و ملازمات عقلیه به دلیل روابط اجتماعی بهم «نسبت قطعی» پیدا می کند. این امر مانند «عام و خاص» یا «تخصیص متصل و تخصیص منفصل» است. از این رو بکار رفتن دستور یا نهی در نظام روابط اجتماعی و نظام ملازمات عقلیه قابلیت لحاظ پیدا می کند و دارای زمان و مکان می شود.

نکته دوم: باید بینیم که تفسیر روابط اجتماعی بر اساس کدام حد اولیه قابلیت تحلیل دارد؟ بنابر مباحث گذشته در فلسفه؛ اصالت ماهیت، اصالت وجود، اصالت تعلق، بمعنای دقیق تر اصالت الکیفیه، قدرت تحلیل

رابطه را ندارند و تنها حد تولی و ولایت قدرت تحلیل رابطه را در نظام ولایت دارد.

وجود رابطه در مراتب مختلف نظام به فاعلهای تبعی معنا شدند که قدرت ایجاد رابطه بین فاعلهای تصرفی و فاعلهای محوری بودند. جایگاه مفاهیم و الفاظ در نظام ولایت اجتماعی در سطح فاعلهای تصرفی در نسبت تصرفی و نسبت بین تولی و ولایت می باشد که به ایجاد فاعلهای تبعی جدید تفسیر می شوند. بنابراین «جهت الهی»، «جهت التقاطی»؛ «جهت الحادی»، بر پیدایش ادبیات حاکم می گردد. و ادبیات محوری، تصرفی، تبعی بر آن اساس تعریف می شود که توضیح آنرا به مباحث آینده موکول می نمایم.

نکته سوم: مبدا التزام عرف به غیر، دارای پایگاه در ولایت فرهنگی بوده که قدرت قاعده مند کردن روابط اجتماعی را دارد و در نهایت التزام حقیقی عرف به توسعه، و سرپرستی و ربوبیت الهی بازگشت می کند؛ همانطور که پایگاه ولایت اجتماعی و روابط اجتماعی به تاریخ و تکوین بر می گردد.

۷/۳/۵- بازگشت حجیت ادبیات به روابط اجتماعی، بدلیل ناظر بودن

خطابات به مقام تکلیف

در اینجا لازم است دو مطلب از یکدیگر تفکیک شود. ۱- مقام استنباط ۲- مقام تکلیف، در مقام استنباط یادگیری زبان عربی لازم بوده و در مرتبه نازل باید بر مخاطب عرف عرب نیز مسلط باشند، چون این مسئله در استناد و القاء زبان عربی اصل بوده و حجیت دارد و حجیت تکالیف در زبان خاص تمام می شود؛ اما مقام «تکلیف» برای عموم است و خطاب دین ناظر بر آن است؛ یعنی مقام اتیان و عمل به تکلیف، منحصر به یک قوم جدای از دیگر

اقوام نیست، تکلیف از ناحیه خدای متعال فقط برای یک قوم نبوده و برای همه و در همه زمانها و در هر زبانی جریان دارد.

اگر تکلیف برای عموم باشد و زبان خطاب، منحصر به زبان قوم خاصی مانند قوم اعراب باشد؛ در این صورت روابط اجتماعی - موضوع خطاب است، گرچه در مقام استنباط، حتماً مسلط شدن بر زبان عربی موضوعیت دارد.

۷/۴- احتمال چهارم: نظام ولایت پایگاه حجیت در فهم از خطابات

بر این اساس فلسفه نظام ولایت، ادبیات و علوم اصطلاحی جدای از مسئله «حرکت و توسعه» قابل تحلیل نبوده و پیدایش توسعه و شدت قرب بیشتر در جهت، بوسیله وحدت و کثرت بیشتر و انسجام بهتر تحقق می یابد، از این رو کیف جریان شدت پرستش در وحدت و کثرت، محتوای همه امور از جمله ادبیات را نشان می دهد و مناسبات آن متناسب با مراحل شدت تغییر می کند. همانطور که مشیت بالغه الهی در جمیع مراتب بر جریان رشد حاکم است بر جریان رشد ادبیات و علوم نیز حاکم است.

تصرفات خدای متعال در عالم بوسیله کلمات وحی بوده که ابزار ولایت تکوینی، ولایت تاریخی و هدایت جوامع بشری است. کلمات وحی حاکم بر قوانین خلقت و تغییرات آنها در مسیر کل خنفت و در تمامی سطوح (از عالم ذره دنیا، برزخ بهشت) است.

معبود واحد و تولی به محور نظام، بعنوان جهت ثابت یا محور ثابت بوده و کیفیتهای مختلف، کیف جریان قدرت در مسیر عبودیت حضرت حق جلت عظمته است.

از آنجا که کلمات بعنوان ابزار تصرف در نظام ولایت تفسیر شده است با نزدیک شدن ادبیات جامعه به کلمات وحی و ادبیات حقیقی کلمات و ادبیات جوامع تقرب می یابند و میزان تأثیر کلمات و فاعلیت انسانها بالاتر می رود و موضع برتر و منزلت جدیدتر در مسیر خلقت می یابد.

کلمات معصومین (ع) متناسب با مراحل رشد تغییر نمی کند و بر حقائق جاری در عالم حاکم است؛ اما متناسب با حد ظرفیت فاعل، می توان به آن ارتباط برقرار کرده و بعد از تحقق عجز و افاضه آنها می توان از آنها استناده کرده و بهره برد.

فاعلیتهای حیوانی نیز مشغول پرستش اسباب هستند، اما و بدلیل نفوذ مشیت حضرت حق و بالاترین تأثیر ربوبیت الهی در تمام سطوح قدرت، تفاهم اجمالی در جهت گیری ها و دعوت بطرف خدا وجود دارد. برای ارتباط برقرار کردن با جهت گیری های سوء، ناچار به نازل کردن حرفها و ادبیات بوده تا بتوان آنها را از منزلت خودشان به حقائق دعوت کرد.

بر مبنای فلسفه نظام ولایت تئوری جدیدی در تحقق جامعه ارائه گردید که مبنای آن پرستش اجتماعی در نظام ولایت الهی است. قدرت نظام؛ بمعنای قدرت اقامه کلمه توحید است و در ساختار متناسب با خود جریان می یابد و بخشی از آن ساختارها را علوم اصطلاحی و مسئله ادبیات تشکیل می دهند و مفسر کیف روابط اجتماعی است.

متناسب با ظرفیت فاعلیتهای اجتماعی در «نظام موازنه با نظام کفر» و ظرفیت افراد مختلف در نظام فاعلیت، «جایگاه، منزلت و قدرت» آنها تغییر

کرده و نسبت تأثیر کلمات و ادبیات آنها نیز عرض می شود.

علوم اصطلاحی مانند امور مالی و اعتباری که برای آنها قدرت خرید شناور تعریف می شود، دارای نسبت تأثیر شناور و وابسته به منزلت اجتماعی در جامعه می باشند.

کلمات نیز مانند اوراق مشارکت، چک، سفته... ظرف جریان ارتباط علوم با بقیه فاعلها در نظام می باشند. میزان تأثیر افراد و جوامع در نظام جهانی بمیزان تمایلات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است که به آن اعتبار می دهند لذا همانطور که در تاریخ دیده می شود کلمات حضرت علی (ع) و صدیقه طاهره (س) که معلمان و مربیان بزرگ تاریخی هستند، در جامعه آن روز منزوی می شود و مورد حمایت قرار نمی گیرد.

بنابراین ادبیات، کیف مناسبات اجتماعی و کیف ولایت متناسب با مراحل رشد است و متناسب با توسعه قدرت و پرستش خدای متعال، ادراکات و ادبیات نیز توسعه می یابد.

البته مناسبات اجتماعی؛ بمعنای قوانین حقوقی، از مناسبات نظام ولایت که بلسان توصیف، تهدید و تشویق ظاهر می شود؛ مؤخر هستند. ترکیبات جدید در کلمات ولی اجتماعی، بدون تولی به اولیاء تکوینی و تاریخی و پیدایش قدرت تصرف جدید از طرف آنها تحقق نمی یابد و کارائی اجتماعی نخواهد داشت.

بنابر این مسئله وضع و تحلیل آگاهی بر اساس نگرش انتزاعی قدرت توصیف جریان ادبیات در حقیقت جامعه را ندارند. بلکه فاعلیت، متناسب با مراحل توسعه مفسر روح علوم و کلمات بوده و وسیله تولی به اولیاء مافوق و وسیله تصرف در فاعلهای مادون می شود؛ یعنی ادبیات بمعنای کیفیت و

نسبت بین فاعلها و روابط اجتماعی است. لذا اصطلاحات و ادبیات جامعه دارای شدت ارتباط بوده و وحدت و کثرت بیشتر آن تناسب؛ بین ظرف و مظهر را تمام می‌کند.